

بر بند علی الله الذی برضای دروغ را یعنی پیغمبر او را کذب کند و آیتها را و آسوخ آند  
بعضی از علمای بر آنند که بضرین حارث گفت روز قیامت آت و عوی در شفاعت کنند نزد  
خدای تعالی و شفاعت ایشان قبول خواهد بود این آیه نازل شد که کیست ظالم تر  
از کسی که دروغ بنهد در خدای تعالی بقبول شفاعت بتا در باره کفار و مشرکین حال  
انکه آن مقصری خوانده میشود یعنی پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را میخوانند فی الاسلام  
بدین سلام که مشتعل است بر خیر و صلاح و فواید و فلاح در دنیا و عقبی و الله آینه  
و خدای تعالی راه نمایان القوم الظالمین کرده است همکاران را در کتاب آورده که چند روزی  
وحی بر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرود نیامد کعب بن اشرف یهودی گفت قرآنی  
شمارای یهود که خدای تعالی نورا نور آورده نشاند و کار او را با تمام خواهد رسید این را  
بجناب حضرت رسالت مآب علیه الصلوة والسلام عرض نمودند بخبر طلال بر آینه دل  
مبارکش نشست جبرئیل علیه السلام بجهت دفع آن اخبار آیتان بریدون لیطهروا ام هانئ  
یهود تاف و نشانند نورا الله با فواهم نور خدا بر آید بجهت خدا یعنی بکفارتان پسندید  
و سخن بی ادبانه و الله شتم و خدای تمام گردانیده است نوزده نوزده در دست شیخ  
سید المرسلین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات المصلین قبل از قیام قیامت  
ولو کره الکافرین و اگر چه که کراهت دارند کافران تمام آن و اگر چه ایشان اثری نیست  
و اراده اطفال حارج شرع با صدق و صفا همچون اراده خفاش است که غیر مؤثر است  
در نابودن آفتاب جهنم تابیت سب پرده خواهد که بنود آفتاب تابیند دید  
او فرمود دست قدره صوص صبا می شمع مهر بر فرزند کوری خفاش شوم هوهو الذی است  
خداوندی که ارسل رسول فرستاد پیغمبر خود را با الهدی بخیری که سبب هدایت است  
یعنی قرآن و کدیش است که ملة حنیفه است و دین حق لیظفره تا غالب گردانند  
این دین را علی الدین کاتب بر همه کیشی و مکتبی بوقت نزول عیسی علیه السلام که اهل هکله  
زین دین اسلام قبول کنند ولو که المشرکون و هو چند کار هندی مشرکان اظهار دیدند  
علیه الصلوة والسلام را که مشتعل است بر اثبات توحید و ابطال شرک یا ایها الذین  
امنوا ای کرده کردند کافران و کلام ایاد الاله کنتم شمارا علی تجارة تخیلیم بر بازار کانی که باز  
رساند شمارا من عذاب الیم از عذابی در ذناب پس بیان تجارة مینواید نومنون  
خبر است بمعنی یعنی آغا ارب و مراد است که ثابت بشید بر ایمان و آید با الله و رسوله  
بخدای و رسول او و بجا آمدن و جهاد نماید با کافران و کفار و سبب الیم در آید  
تعالی که نراد و رطل و سلاح برای بجا آمدن خرید و انفسکم و بنفسها خود متوجهن  
قبل و حرب شود و کلام آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خیرکم بهتر است مر شمارا از معات  
مهر که این کتم تعلمون اگر هستم که داند طریق تجارة حقیقی را بزرگی و فواید که این  
معامله در دین تجارة است که غیر حق را بدی و حق را بستانی در رفتن از انی عبید  
تستری چرا الله نفس میکند که پس او بوی آمد و گفت سبوی روعن داشتیم سبای  
من بود از خانه بیرون آدم بیفتاد و لبشک نیست و سرمایه من ضایع شد این عیبیه

کفر

گفت ای فرزند سرمایه خود آن ساز که سرمایه پذیر نیست و الله که پدرت را نصیب است  
از دنیا و آخره از غیر الله شیخ الاسلام گفت سواد تمام آن بودی که پدرش هم نبود ایشان است  
بمقام فساد در باطن سود و مایه در بازار شوق و لغایت تا چند با زوی خودی نیست شوی  
گشتاب که از جام فنا مست بشوی از نایه و سود و در چاه دست بشوی سود و در چاه  
بیک تهمی دست بشوی پس ایما اید و جهاد کنید بغیر که تا بیامرز و خدای مر شمارا از اولکم  
کنان همان که نشسته شما در دنیا و نید ظلم و در آرد شمارا در عقبی جنات تجری درین  
میرود من چمنها از زیر اشجار الالهها رجوها و مساکر طیبیه بمسکنها و پاکیزه اوقات  
باشد فی جنات عدن در بوستانها رجا و میدان که دارالاقامه است و لاک آن معونه  
و اذلال در بهشت الفور العظیم رستگار نیست بزرگ و آخری و مر شمارا است  
نعمتی دیگر در دنیا بجهتونها او را دوست مدارید نصرت من الله نصرة از خدای تعالی  
بر قریش و فتح قریب و فتح نزدیک که فتح مکه است یا فتح قریب فتح قاریس و روم این عطا  
گفت که نصرت خدایست و فتح نظر بحال ملک نزدیک محققا فتح قریب فتح باب  
است تبری از مقامات نفس و غنایم این فتح معارف یقینیه باشد و هو مؤمنان از  
دین مرتبه که ستمه کما قال ولیکم المؤمنین و البشارة ده ای محمد مؤمنان از نصرت در دنیا  
و تحیه در آخره یا ایها الذین امنوا ای کرده مؤمنان طیب جماعتی انداز انصار که علیه  
عقبه ثانیه با حضرت صلی الله علیه و سلم بیعه کردند و ایشان هفتاد تن بودند  
یا خطاب عامست یعنی جمیع مؤمنان از میفاید که کونوا انصارا الله باشد نصرة  
کنند هاء دین خدای و رسول او بعدم کلام چنین است که ای رسول بر گردید طلب  
نصرت کن از قوم خود کما قال همچنانکه طلب نصرت فرمود و گفت عیسی بن مریم عیسی  
پسریم علیه السلام الخو آری من جو آری از که خواه او بودند در دین او بر همه کس بیعت  
داشتند من انصاری کیست یا آن و نصرت کنندگان من توج نموده با من الله  
بسوی نصرت خدای یا کیا نذاعوان من و در دعوه من بخدای تعالی قال الخو آریون  
گفتند جو آریانکه درین راه خن انصارا الله ما ینصرون دین خدای و فی الواقع نصرت  
کردند دین عیسی را بعد از رفع وی و طلق را دعوه بخدای تعالی نمودند فامنت پس  
ایمان آوردند بسبب دعوه ایشان طائفة گروهی من بنی اسرائیل از بنی اسرائیل را  
و او را بنده و رسول خدای دانستند و کفرت و کافرشند طائفة گروهی دیگر  
و او را پسر خدای تعالی گفتند و چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم مبعوث شد  
موافق همان مؤمنان از گفت عیسی عبدالله و رسول آن گروه تقویت یافتند و حق  
تعالی فرمود فایدنا پس قوه و آدم و غالب گردانیدیم الذین امنوا انانکه بریدند  
بعیسی و رساله و عبودیه او علی عدوهم بر دشمنان ایشان که قائل بودند با حقیت  
فانصحوه پس گفتند آن مؤمنان ظاهرین غلبه کنند بر گروه کافر اسوره جمعه  
اصدی عشره اسم الله الرحمن الرحیم تسبیح پس ای یاد میکنند و تنزیه مینمایند بیدم  
خدا را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از بدایع علوی و ما فی الارض و آنچه در زمین است

سوره اجمعه

از کوا بر سفلی المملکت بادشاهی که ملک او دائم ولی زوال الصدوق پاک است  
و صدق اختلال التوریه از جمله مثل نظیر ندارد حکیم حکم کننده که راسی بجای آرد و حق  
الذی اوست آن کسی که بعث بر انبیا فی الامتین در امتیان مراد قوم عربند که اکثر  
ایشان خوانده و نویسنده بنویسند رسوله و رسوله از جمله انبیا یعنی قرآنی بر سوره  
از رحمة دور باشد و گفته اند امیه آن حضرت بجهت نسبت که در کتب معتقد مبرین و چه  
مذکور بود که قائم اندیا امی باشد و از جمله در کتاب شعبان مذکور است انبیا فی الامتین  
و اتمیم بن النبیین و در امیه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نکتهاست این جا بسته  
بیت اختصار میرود بیت فیض ام الکتاب بر و درش لقب امی از آن سبب که درش  
لوح تعلیم ناکفته بر بر همه اسرار لوح داده خبر که خواندست خط از آن چه خط لیس صفت  
تبرای می کند که تلو علیهم میخواند برایش آیات اینها کلام خدا را نه انکه امیتست مثل  
انبیا و نیز کتب و پاک میسازد انبیا از دلش کفر و خفت عقاید و ردا و اطلاق  
و تعلیم الکتاب و می آموزاند انبیا از او و احکامه و می آموزاند انبیا از شریعه و عملها  
دینی را معقول و منقول و آن کافوا و اگر چه بودند این امیا من قبل پیش از بعث  
محمد صلی الله علیه و آله و سلم لقی ضلال مبین در کراهی بود که آن شهر که بوده و شیخ  
دین جاهلیت و آخرین و دیگر مبعوث ساخت در میدان دیگر امیرت از مینا انبیا  
لما لم یحفظوا هم بر سیده اند باند سابقانند اما لاقی خوانند مراد تا بعین اند و از ام  
نایر از حدیثی طبع متفق علیه معلوم میشود که اینها عجم اند و اصح اقوال آنست که  
عرب با سلام درآمد و در می آید بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم درین آخرین  
داخلند و هو الغزیر و ضای غالبست در امیرت و اگر چه بر سوره رساله فرستد  
احکیم خداوند حکمتست در اختیار هم پیغمبری برای امتی ذلک این نبوة یا بعث  
فضل الله فرزنی کریم خداست یوتیه من انبیا میدهد آنرا هر که میخواهد و الله  
و صدای عالی ذوالفضل العظیم خداوند فضل بزرگست که نعیم دنیا و عقبی در جنب  
آن مختص نماید مثل الذین حملوا التوریه مثل انانکه تجلیل کرده شد مانند توریته را یعنی  
کلم شکر با تحلیف احکام توریته بردارند هم کلمه ها پس نداشتند آن با آ  
و بجز خواندن توریته قناعت نمودند نه آنچه در وی بود کار نکردند مثل احکام همچون مثل  
در آنکه شایسته که بچکل اسفار را بردارند در آن که کوشش کتابها را از علم یعنی شرح و برد  
در حل بر آن و از آن نفعی ندارد همچون بود که توریته میخوانند و بدست معنی نمیشوند  
گفت این از تخیل اسفاره بار باشد علم نشان نبود و هو علیها اصل دل جمال شایسته  
انصاف ان اعمال شایسته علم چون بردل زندیاری بود علم چون بر کل نداری بود چون بر کل  
خوانی حق گیری سبق چون کل خوانی سینه سازی و رق بدین مثل الصدوق بنی  
که زده شده مثل گروه یهود الذین کذبوا انانکه تکذیب کردند آیات الله و حجتها و خیرا  
که دلیل بود بر نبوة محمد صلی الله علیه و آله و سلم و الله لایهدی و ضای تعالی راه  
فلاح نمی نماید القوم الظالمین مبروه ستمکارانکه بعناد با حق بر نفس ظلم کردند و با وجود

این میگویند سخن انبیا الله و اقبار و و لاف میزنند که دین یهودیه دارند قبل ما آنها  
الذین هادوا ای انانکه دین یهودیه دارند ان زعمتم اگر کمان می برید انک اولیا  
انکه شما دوستانید یهودین و ان الناس مضلیر بدون فردما از عرب عجم که گویند  
فتمنوا الموت پس از روز بریدرک با آن کتم صادقین اگر هستیید شما راست گویا  
در آنچه شما میدوستاند ضای تعالی تا برسید بگرههایی که ضای تعالی برای دویستند  
خود و مقرر فرموده و لایتمنونه و حال آنست که یهود تمنا نکنند مرگ را بزرگتر  
بما قوت ای دریم بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستها را انبیا یعنی سبط  
علما را که کرده اند چون تحریف احکام توریته و تغییر نعت مصطفی صلی الله علیه و آله  
و سلم و می دانند که بعد از مرگ از آن کردار مقلب خوانند شده و الله علیه و ضای تعالی  
و انانست بالظالمین نسبتکاران نفس خود قتل گویا ای محمد ما هودان ان الموت لذی  
تفوق منه بدرستی که آن مرگ می گریزید شما از وی و تمنا نمیکند و از وقوع آن  
کراهی می دارید فایده ملائیکم پس بدرستی که مرگ رسیده است بشما یعنی بگریزید شما  
و شریک آن چشید هم تر دوان کسین باز گردانیده شویدا عالم الغیب بسوی دانای  
نهان و الشهنار و آشکارا قیبتکاران پس خبر دهید شما را با کتم تعلیم با چه هستیید  
که می کنید و مناسب کردار خیر یا بد یا ایها الذین امنوا ای کسانی که گروید و در احکام  
شرح اذ انودی چون نداده شود للصلاة و من یوم اجمع برای نماز روز جمعه  
الی ذکر الله پس نشناید بسوی یاد کردن ضای تعالی که نماز است و خطبه یعنی رعبه  
کنید بر آن و سعی نمائید در آن و ذر و التبیح و بکنارید خرید و فروخت را قول صحیح  
بمذهب ابوجنیف آنست که موجب سعی و ترک تجارت اذان او آنست در روز  
اذینه مؤذن متعدد باشد و لکن آن سعی و ترک تجارت و بیع هر کلم بهترست شمار آور  
معامله زیرا که در آن نفع باقی و آخر وی باشد و ان بهترست از سود فانی دنیوی  
ان کتم تعلیم اگر هستیید میدانند نفع و ضرر را و تمیز میکنند میان خیر و شر فاذا  
قضیت الصلاة پس چون گذارده شود نماز جمعه فانتشر و ای الارض پس بر کنده  
بشودید و زمین برای تجارت و تصرف در ما محتاج خود امر با حسنت یعنی اگر چه  
پس از نماز در پی مهمات خود دروید و ابتغوا من فضل الله و جوید از فضل ضای تعالی  
یعنی از روی خود مراد تهیه اسباب معاش است و گفته اند انتشار هم در زمین سعی  
جهت رفتن مجلس علما و مذکران و بقولی عینا ذمه بیمار آنست و حصو جنبانه و زیاده  
فومنا و طلب علم و آنچه بدین باید چه جستن میان فضل الهی بدینها تواند آورد  
و یاد کنید ضایر اکثر بسیار یعنی در جمیع اعمال بزرگ او اشتغال کنید در وقت نماز  
نهان حکم تعلیم شاید که رستکار شوید و بخیر دوسر برسید که ذکر او موجب حقیقت  
ظاهر و باطن است و سبب نجات دنیا و آخره بیت از ذکر ضای باشم کلیم غافل کرد  
بود خیر دو عالم حاصل ذکر است که صلواتی در همه دم از او مشحون باشد و انبیا  
آورده اند که روزی حضرت رساله صلی الله علیه و آله و سلم خطبه میخواند نگاه کار و

کاروان دجیه کلبی از جانب شام بر رسید با طعام بسیار و در آن وقت در مدینه  
تنگی بود و کاروان چون سلامت رسید طبع شادی زدند و از طبع بسبع حضرت  
مجلس رسید و جمیع طعام از مجلس بیرون آمدند متوجه کاروان شدند و غیره و از ده  
تن چهار تن خلفاء را بجهت بودند کسی مجلس مانند بان حضرت و حضرت رسول الله صلی  
علیه وآله وسلم فرمود که اگر میفرمودی در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مجلس نمیدوید  
و آدی اندیشی بسوی شما شمار و آن میکشت و مقارن همین حال این آیه نازل  
یافت و از آن تجارت و چون ببینند بازگانی یعنی کاروان بازگانی را او همگوا یا بشنود  
او از طبعی که جته رسیدن کاروان میزند انفضوا الیه متفرق گردند از مجلس و بروند  
بسوی آن تجارت تا پیش کسی که بر یکدیگر بخردن طعام و ترکوت و یکدیگر ترا می رسول  
برگزیده قائم ایستاده بر منبر قل ما عتد الله لکوا می محمد را چیزی نزدیک خداست از ثواب نماز  
و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خیر بهتر است و سودمند  
من الله و از استماع آیه و من التجارة و از نفع تجارت چه نماید ثوابات محقق است و نفع  
و معالما متوجه و الله خیر از آن تن و خدای تعالی بهتر روزی و خدا کاشته یعنی آنرا سبب  
ایصال رفتن زبیر که وقت باشد که تعجیل کند و شاید که مصلحتی وقت نماند نقل است که  
یکی از خلفا بعد از هلول را گفت بیاتار روزی هر روز تو مقرر کنی تا ولایت بدایت متعلق باشد  
هلول جواب داد که چنین میکردم اگر چند عیب نبودی اول آنکه تو نمانی در آنچه باید دوم  
نشناسی که مرا کی باید نسوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافور رزق نیست  
و این عیب می داند و این روی حکمه کار بد مرا می رساند و دیگر آنکه شاید که بر من غضب  
کنی و آن وظیفه از من بازگیری و حق تعالی بکنده روزی از من باز نگردد و بقیه ضایعی که  
او ساخت از نیست هست بعصیان در رزق بر کس نیست آرزو خواه روزی که  
بخشند او است بر آرزو کار صبرنده او است چه جرم دید خداوند سابق الا انعام  
بند و در نظر خویش خود آرمیدارد خدا را است مسلم ز گواری و حکم جرم بنده و تبار قرار  
میدارد سوره المنافقین اهدی عشره بسم الله الرحمن الرحیم در شان خیم از عهده  
که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از غزوه مدینه مراجعت فرمود بر سر چاه  
نزول فرمود و میان سنان ابن و بر جنبی که ظیفه بنی عمرو بن عوف بود از خروج  
و میان جنبی که غضاری که خویش فاروق بود منازعه افتاد کار بران انجامید که  
و انصار قیام کردند و این آیه منافق در آن سخنان ناشایست گفت از جمله آنکه  
ما با شما هیچ عهدی تا از مدینه بروند و از یکدیگر برانگنده نشوند و دیگر آنکه چون  
بمدینه باز گردیم آنکه عزت ترست بیرون خواهد کرد از آنکه خوار ترست و زبیر بن ارقم  
بجلس نامی خیر الانام صلی الله علیه وآله وسلم آمد و ازین صورتی اخبار نمود آنحضرت  
صبح آن روز بکوهی گردن آمد فرمود و اسید بر جنبی سبب بر سده و مقصود حال  
معلوم فرموده در تسلیه خاطر عاظم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مساعی جمید  
بتقدیم رسانیده و جز باین آیه رسید و بعد از آن حضرت آمد و بر نفعی آن خبر سوگند

سوره المنافقین

خورد و مردم زبان ملامت کشاده این ارقم را بجز دروغ متهم ساختند حق تعالی  
تقدیر حق قول او را این سوره کرد آینه که اذ اجازک المنافقون چون سبب  
منافقان نزدیک تو یعنی این آیه و صحاب او قالوا که میند لشکر مالک و میند  
انگ بدرستی که تو را رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد و خدای تعالی یعنی منافق نیستیم و بیک  
رسالت ترا معتقدیم و الله یعلم خدای تعالی میداند آنکه هر آینه تو ای محمد رسول  
فرستاده اوستی چه او ترا فرستاده و الله لشهد و خدای تعالی که او ای میند المنافقین  
که منافقان کجا و کجا دروغ گویند بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق کفار ایشان  
نیست پس شهادت ایشان را که دل ما معتقد رسالت نیست دروغ باشد و گفته  
که مراد از شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردن بر اعتقاد رسالت تو و خدای تعالی  
میداند که سوگند بدروغ خوردند از آنکه از کفر نشد منافقا ایمان سوگند آن  
جمله پیغمبری یعنی وقایه که بدان ارفیق و سببی این باشند فصد و این بار و این  
مردم را بالقابل شهادت عن سبب الله از دین خدای یا خود اعراض میکنند از خدا  
در راه خدای تعالی انهم ساء ما کانوا یعلمون بدرستی که بد علیست که با اعمال ایشان  
ذکر است یا انهم این نفاق ایشان سبب است که ایشان گردیدند بزبان کفر و این  
کار نشدند در کفایتند لظاهری با منتهی مانا که ما از شما ایم و در خلوه بار و ساء خود  
بکلمات کفر ناطق گشتند قطع پس مهر نهاده شد علی قلوبهم بر دلها را ایشان  
قوم را یفقهون پس ایشان میدانند حقیقتا یا آنکه او را بر نباشند و تصدیق بقر  
آورده اند که این آیه مردی جسمیم خوش صیفات شیرین سخن فصیح بود و جمعی دیگر از  
منافقان نزدیک همین صیفات بودند و چون مجلس حضرت رسالتنا صلی الله علیه  
وآله وسلم آمدند آن حضرت شکفت و آشتی از اشکال و احوال ایشان حق تعالی می  
که او از آیتهم تعجیب و چون برین منافقان شکفت آرزو ترا اجسامهم صیفات  
ایشان از تری و نازکی و آن یقولوا و چون سخن گویند منافقا تسمع لقلوبهم کوسن  
تو ای محمد مرسخ ایشان را و سبب که ایشان با و کفری و حال آنکه در عدم عقل و قلد  
تدبیر کانه خشیت مستمنده گویند ایشان را و خشک شده اند بدین آیه از نهاده  
یعنی ایشان را چندان خالی از علم و نظر حسبنون می پندارند کما می بردند کل صیحت  
هو فریادی بر آید و هو آوازی که در دین بر کشنده که آن صیحه و صد او اوقع است علیه  
بر ایشان یعنی بر دلی و بد کمانی و ترس ایشان بر تبه است که هو آوازی که بشنوند  
پندارند که نفاق ایشان بر سبب و مؤمنان ظاهری هستند و رسوا خواهند شد هم القود  
ایشان دشمنانند ترا چون ایشان دشمنانند بر او همه مؤمنان را فاضل رحیم پس  
حذر کن از مکر و غائله ایشان و از ایشان ایمن مباش قاتلهم الله صلاک کرد آن خدای  
تعالی ایشان را لعنة کند و ایشان را لیون فکون چگونه بر گردانیده می شوند از طریق  
در معالم آورد که بعد از نزول این آیه قوم او گفتند این آیه را که این آیه با جاره  
نازل شده بر تو نزدیک پیغمبر تا برای تو آفرینش خواهد آن منافق گردن تاب داد

وگفت مرا گفتند ایمان آوردیم و تکلیف کردند که زکوة و زکوة دادیم  
همین مانند که محمد را سجده می باید کرد و آیه نازل شد که و اذا قیل لهم و چون گویند  
منافقان را تعالی استغفر بیا بیدار تا آفرینش طلبیدم رسول الله برای  
شما و ستاده خدای تعالی تو را و دستم بیخند منافقان سه هار خود را یعنی روی بگردان  
و کردن بیخند چنان کسی از زکوة می کردن کشاند و روی بتابد و زانیم و قوی بیخند  
که تصدق آن اعراض میکنند رفتن بخند یعنی صلی الله علیه و آله و سلم و هم مستگیر و ایشا  
کردن کشاند سوا علیهم کیست برایشا استغفرت لهم اگر طلب آفرینش کنی  
برای ایشانم استغفر لهم یا طلب کنی آفرینش ایشانم یعنی خدای تعالی برای  
ایشان را چه رسوخ ایشان در نفاق آن الله بدستی که خدای تعالی لایبندی را اطلاع  
نمایم القوم الفاسقین گروه بیرون رفتگان از دایره صلاح هم الذين یعلمون ایشان  
انانند که میگویند انصار را که لا تقفوا لفقہ مکتب شما علی من عند رسول الله پس کسانی  
که نزد ما رسول خدا را از فقر و مهاجرین حتی بیفوضوا تا متفرق گردند غلامان با زکوة  
روند و پس آن پیوند منافقان انصار را از نفاق بر مهاجران منع میکنند  
و بعد و حال آنکه مضر است خزان السموات خزانها و روزی در آسمان و الارض زمین  
و مفتاح آن بدست قدرت اوست هر که از خدا صد روزی دهد و لکن المنافقین  
ولیکن منافقان ایفقهون نمی دانند که رزاق علی الاطلاق حق تعالی است نه آدمی است  
خواجه بندار که او روزی دهد لاجرم بر این و آن منت نهادن سببها او یکی شد لیکن  
کم بشو و هستند اسباب در حکم روزی بر سببها می بندند سببها نیز روزی می بقولون  
میگویند اصل نفاق مراد این است لکن رجعتا اگر باز کردیم ما ازین سفر المذنبین  
یعنی چون المذنب بسوی مدینه هر یک بیرون کنند عزیز تر منها الا اول از مدینه خواری  
و مردش از اعز نفسش خود بود و غرضش از آن دیگر است و اهل نفاق  
علیه فضل الصلوات و اهل التحیات و تبت العزة و مضر است عزة و قدرت  
و ربوبیة رسول و مرسل او است عزة نبوة و شفاعت و الامونین و مر  
مو منازعین ایما و طاعة و لکن المنافقین و لکن منافقا لا یعلمون نمی دانند حقیقت  
ایمان را نقلست که چون سپاه نصره پناه محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
تو آمدی عتیق رسیدند پس این ای که عبد الله نام داشت و مؤمن مخلص بود بر سر راه  
توقف کرد تا پدرش بر رسید شمر او را بخوابانید و با بر دست نهاد و گفت بخواب  
که ترنگند از کم که بدیدند در آبی نادر و قوی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ترا ازین فریاد برد  
که اول قوی و اعز پیغمبر است پس چون مرکب حصره رساله پناه صلی الله علیه و آله  
و سلم رسید بر آن حال اطلاع یافته این ای را اجازه درآمدن مدینه فرمود آیه نازل  
شد که یا ایها الذین آمنوا اسکره فمومنا لا تکلمنا باید که مشغول نگردانید شما امواتکم  
خواستها و شما و لا اولادکم و نه فرزندان شما عن ذکر الله از یاد کردن خدای تعالی  
آنست که دوستی خدای تعالی غالب بود بر همه اشیا تا صدی که اگر تمام نوال دنیا و جمیع نعیم

عقی بروی عرض کنند نظر قبول در هیچکدام نکرد و بیت چشم دل از نعیم و عالم برین  
مقصود و ما زدنی و عقی تویی و لیس من یقبل الذک و هوک بلکند کار را یعنی بمال فرزند  
از حق آن باز ماند فاولک هم انکار کردن پس آن کرده ایشا زمانه که حقیر  
فانی از عظیم باقی باز ماند انفقوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجب را خارج نماید  
رزقکم آنچه روزی داد ایم شمارا و ذخیره ذخیره سازید من قبل ان نالی پیش از آنکه  
بیاید اصرم الموت یعنی از شما اسباب فرک بقبول رتت پس گوید آن کسی ای روزی  
من اولاً آخرتی جز با از پس بیگنی یعنی چه شو و ک تا خرنی ترک را الی اجل قریب یا خانی  
نزدیک فاصدق نس تصدق کتمه زکوة او آنکه و لکن من الصالحین و باشم از نیک  
مردان و شایسته گان و این بود خزانة و باز پس بیگنی خدای تعالی نفسا هیچکس  
از ک اذاجها چون بیاید و برسد و قدر رفتن او یعنی چون عمر با فرزند چیزی بر آن  
نیفر آید و از آن کم کند و الله جبر و خدای تعالی داناست با ایمان با چه میکند  
آدمیا و حفص خطاب میخواند یعنی ای شما می کنید از خیر و شر و با اجرا خواهد داد  
فریق فی الجنة و فریق فی السعیر سورة التغابین سبع عشر لیسلم الله الرحمن الرحیم  
بسیخ تبت سبکی و بالیرکی ستایش منباید مضر خدای مافی السموات آنچه در آسمانها  
در روحانیات و مافی الارض و آنچه در زمین است از جسمانیات فریش و هو علی کل شی  
و او بر همه چیز قریب تر و آناست هو الذی و او ان لیس است که طلقم با فرزند شما را ای  
آدمیا قنم لیس بعضی از شما کافر و ناکر و بدو است خالقیه او چون دهن و طبع و بیان  
و منکم مؤمن و بعضی از شما باور دارند است فرید کار او را چون اهل سلام و ایمان  
و الله عالم الخلق و خدای تعالی با چه شما می کنید بصیرت بناست و معامله با بندگان  
اعمال ایشان را هر که خلقی السموات و الارض با فرزند شما و زمین با یکی بر استی با حکم  
بالغیا کلمه کن یا بر آبی بیان حق یعنی آنها و این خدایتانند و حق بدان ظاهر می شود  
و همورکم و بنکاشت شمارا فاحسن صورکم پس نیل کرد همور تا شمارا با متلا  
و اعتدال خلقت قیبری گوید که ظاهر شما بسیار است بحال قدرت و باطن شمارا  
مخفی کرد آید بحال قربت و نزد محققا حقیقت حسن ایشان است که او را بصورت  
او صفات کائنات آراست گردانید و بخلاصه خصائص مبتدعانه و احصا  
بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی و سفلی و ملکی و ملکوتی پس و آو  
حسن معنوی باشد نه حسن صوری بدرون است مصری که تویی شکر ستا  
چه نیست اگر زبیر و مد و شکر نداری شده علام صورت به مال است بر ستان  
چو تو یوسفی و لیکن سودی خود نظر نداری بخدا جمال خود را چه در ایندین بدینی  
هم تو باشی کسی که نداری و الیه المصیر و بسوی اوست باز گشت همه تعلیم می  
خدای تعالی بعالم کائنات مافی السموات آنچه در آسمانهاست از اصناف ملکوتات  
و مافی الارض و آنچه در زمین است از انواع مختراع و یوم ما تسمون و میدانند خدا  
تعالی آنچه میدیدید از او ما تعلمون و آنچه اشکارا میکنند و الله و خدای تعالی علیم

سورة التغابین

داناسب بذات الصدور با آنچه در سینهاست از خواطر و افکار عالم تا آنکه با نیامد  
بشما ای اهل مکة بنو الذریعین که خواهرانانکه کافر شدند من قبل پیش از شام چون اولاد  
قاریس دعا و نمود و اصحاب ایکه و جزایشان فدوا پس کشیدند و بال امر حق  
کار خود یعنی ضرر کفر او دنیا بغرق در بحر و صرصر و عذاب یوم الظلمة و لعمرو الله ان  
عذاب الیم عذاب در ناکه آنکه این عذاب و عقابک مرایشانراست باز که گشت  
بسبب آنست که بودند تا تیر که آمدند بدیشا بالیقینات بجهت رز و روشن و معجزها  
صویرا و فقاو پس ایشان گفتند ایشرا اما او مباحثن شما همه و نثاره نماید ما را  
میگرداند از آنکه حق تعالی بوحی آدمی فرستد فکروا پس کافر شدند و تلو او روی  
بگردانیدند از تیر در دنیا که با ایشان بود پس ضرای تعالی ایشانرا ضلالت کرد و استغنی  
ولی نیازست از ایما خلق ضرای تعالی و الله عننی و ضرای تعالی بی نیازست از عباد  
حمد ستوده بی ستایش جاها از عم الذین کفروا اما آن رندانانکه کافر شدند این شیعیان  
از انکه بر انکسختن خود شدند قلی بگو ای محمد آری بر انکسختن خود آید شد بر حق و  
بپروردگار من که لبتغش هر آینه مبعوث کردند در قیامت ثم لتنبون پس هر آینه  
خبر داده شوید با علمم با آنچه کرده اند در دنیا و اخبار بحی سببه و مجازا باشد و ذلك  
این بر انکسختن خود دادند علی الله لیسیر بر ضرای تعالی سهل و آسانست فاقموا الیس  
ایمان آید و بگردید با تیر جنای تعالی و رسول و بفرستاده او محمد رسول الله صلی  
علیه و اله و سلم و النور الذی انزلنا و ان روشنی که فرستادم بر او یعنی قرآن از انکه  
گفت که ظاهرا هست در اعجاز بنفس خود و مظهر حقایق حرام و طلال است و الله  
و ضرای تعالی بالقرآن با آنچه شما میکسدا از او انکار خیر داناست یوم با یکنید  
روزی را که جمع کند ضرای تعالی لیوم الجمع برای آنچه در آن روز جمع است  
و جزا قیامت را روز جمع گفت زیرا که در آن روز اولین و آخرین آدمیان جمع باشند  
با انبیا و ائم یا ظالم و مظلوم یا اخص صحنی و ضلالت با بهشتی و دوزخی و اشهر  
آنست که ملائکه و جن و انس ذلك آن روز یوم التقابن روز زیان باز شد است  
یعنی چون مؤمن مقام کافر در بهشت میراث گیرد و کافر آرد دوزخ بمقام مؤمن  
در آرد عین ظاهر خود و کافران و آنند که زیان کارند و کوفه کافر عین خود را بپند  
بترک ایمان و مؤمن زیان خود را بپند قصیر در احسان و من یؤمن بالله و هو کافر و  
جنای تعالی و یعنی ضلالت و بکنند کاری شایسته بیکر پیوسته ضرای تعالی عینه سینه ای  
از وی بدیدار او را یعنی عضو نماید و یدخل جنات و در او را و او را پیوسته نهایی تجری  
که میروند من بجهت الانهار در زیر قصور یا اشجار آن جوها خالد بن ضیاد حالتی که  
جاویدان باشند در آن ابدگام همیشه ابدگام ناکید است در ضلالت و ذلك الفوز العظیم  
آن عفو کناه و در آوردن در بهشت رستگاری نرسیده و الذین کفروا و انانکه  
کافر شدند و نکر و دیدند بوحی تعالی و کذبوا آیاتنا و کذب کذب کردند آیاتها  
مالکه قرآنست و معالی که بر دست پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم ظاهر کردیم و انک

اصحاب الناران کرده ملازماد و فرخ اند خالد بن ضیاباتی ماند کا و آن و انکسخت  
و بد جای باز گشتست دوزخ ما اقصاب من مصیبتی نرسید بر حج کس مصیبتی از نشسته  
و مرض و مرگ و ولد الا باذن الله مکر بقتضا ضرای تعالی بعضی علم او همه مصیبت محظوظ  
و اگر خواهی افزاید کار از آن سلام آورد اما برای صلاح حال بندگانش امتی ایشان  
بصبر و از رویا و ثواب و تطمیر از گناهها مصیبت با ایشان میرساند و من یؤمن  
و هو که تصدیق میکند بالقرآن ضرای او میداند که مصیبتی بمشیت ضرای تعالی است  
بته قایمه راه می یابد دل او بصبر و ثبات یعنی چون دانست که آن بکار و الله  
بجان قبول می کند و از وقوع آن اضطراب نمی نماید بزرگ گفته اند که بلا آینه جمال  
مولی است پس اینها بجهت مسامحه تو جمال او دوست یابد داشت و چون  
از دست تو آید خوش بود که تو در یاری بر آتش بود زخم کرد دست تو می آید بر تو  
کوبان از سینه من جوی خون و الله بکل شیء و ضرای تعالی بر همه چیزها علم و انانکه  
صابر و شاکر امیداند و اطیعوا الله و فرمان برید شما ضرای او در فرض و اطیعوا  
الرسول و طاعت کنید رسول او را در سینه فان تو لیسیم پس اگر روی بگردانید  
از طاعت پیغمبر او را چه زیان فاما علی رسولنا پس جزین نیست که بر فرستاده ما  
البلغ المبین رسانید نیست پیدا و صویرا و او تبلیغ رساله کرد و آشکارا وظیفه  
ابلاغ بجای آورد الله ضرای تعالی او است مستحق عباده لاله الا تقوی صحیح معبودی  
بسنه نیست مگر او و علی الله و بر ضرای تعالی نذر غیر او فلیتوکل پس باید که توکل  
کنند و اعتماد نمایند المؤمنون مؤمنان چه ایمان آقضا آن میکند کار خود و جنای  
تعالی و اگر نازند و در کفایت تمام تکلیف بر کم او کنند از این بحسب ضرای الله منقول  
که بعد از هجره پیغمبر صلی الله علیه و اله و مسلم جمع مسلمانان را نکه و آینه هجره بمبدین  
اما زنان و فرزندانش متضرع و زاری و بیقراری آمدند و ایسانرا غایت شفقت مهربانی  
با ایشان و اما ندخض تعالی درباره ایشان آیه فرستاد که یا ایها الذین امنوا ای کرده  
گردید هاتان من از واجم بد رستی که بعضی از زنان شما و اولادکم و فرزندان شما را مانع  
میشوند از هجره عدد الکم دشمناندم شمارا فاحذروهم پس صد کنید از ایشان و بگریه  
و زاری و ناله ایشانرا بقیته مشوید و ترک هجره نمائید چون این آیه بد ایشان رسید  
و هجره کردند باریان مهاجر را دیدند و بگریه در احکام دینی فقیهی کامل دانایان فاضل  
شده قصد زن و فرزند کردند که با جته ایشانرا علم و فضل بی بهره ماند اویم و بدین  
سبب نفقه ایشانرا از رفتند و فراسم حجه فرود گذاشتند حق تعالی فرمود و اطیعوا  
و اگر عفو کنید آن جرمها که کردند تصفی او در گذرانید و لغفوا و او پیوسته شامید از  
و عذر ایشانرا در پذیرید فان الله پس بد رستی که ضرای تعالی عفو فراموش است  
رحیم و مهربان و با شما محامه کند اما اموالکم جزین نیست که ما آنها و شما و اولادکم  
و فرزندان شما قیتمه از مالشانرا تا ظاهرا هر کردد که کدام از شما جا نپسند حق را بد ایشان  
اختیار میکنند و کدام دل در مال و ولد نیست از جمیع الهی که آن می گیرید و الله عذره

و خدا می تعالی زود کند و دست اجر عظیم فردی بزرگ و کسی را که محبت خدای رسول  
او غالب باشد بر محبت مال و فرزند تا تقوا الله پس برسد از عذاب خدای تعالی  
و بپرهیزد از مویجات آن ما استظعم آنچه تو ایندین آیتنا سخ آن حکمتست که  
قَالَ تَقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ که کسی را اشاره میکنند بواجب امر  
و دیگری بواجب حق و واجب امر بنیامد و واجب حق را هم برکشید زیرا که حق تعالی  
بنده را مطلقاً کند بواجب که امرست تا فعل وی در آرزو عفو و اصل تو اینست  
و اگر بواجب حق بکیر طاعتی هزار ساله و معصیت هزار ساله بخاک یکدیگر آید بخت  
بی نیازی بدین استغنا نکر خواهی با شرف با شرف خواهی بود که او استمعوا و بشنویید  
سخنان خدایا و اطیعوا و فرمان برید و را و انصفا و انصفا و انصفا و انصفا یعنی خود  
نیگور تو در راه حق بدهد لا تفسک بر آری نفسها خود در فواید آن با و میرسد  
و من یوق و هو که نگاه داشته شود و شیخ نفسی از نخل نفس خود و یوقی خود را  
امساک نکند و بمسحق برساند در راه حق بدل نماید و لنگ پس آن که در وقت  
هم المصون ایشان استکارانند در دنیا از شر مخلوقات و در عقبی از عقوبات آن تقوا  
ان الله اگر قرض دهد خدایا یعنی صدقه کند مال را در آنچه فرماید قرضاً حسناً  
قرضی مقرون با طاعت یا صدقه دهد خدایا از طیب نفس یعنی با عفو که زیاد  
کردند خدای تعالی از آنکه داده آید برای شما یکی ده یا صد صد و یا هزار و چهار صد  
یا بغیر حساب و یغفرکم و بنامزد خدای تعالی کنایه آن شمار که بیشتر این بود باشد  
از امساک و ترک انفاق و الله خدای تعالی شکوهرج آه و صدقه سپاس آنست  
عظیم جزیل در برابر صد و قلیل میدهد عظیم بزرگ و باریست بعقوبت مسکین و خندان  
تجین کند عالم الغیب و الشهادة و آنا نهان و آشکار است میداند آنچه  
ظاهر میکنند از تصدق و آنچه نهان میکنند در دلها از با و اخلاص العزیز غایب  
یا انتقام تواند کشید آن کسی که صدقه او خالص نبود و حکیم حکم کند بکاره آنکه از  
صدق تصدق نمایند سورة الطلاق اللهم الله الرحمن الرحیم آوردند که عجب نیز آید  
زن خود را در حال حیض طلاق داد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود  
کند و آنکه از حیض پاک بشود اگر خواهد طلاق دهد درین باب آیت آمد که یا ایها النبی ابعث  
بر کزیده بگویمت را که شما اذا طلقتم النساء چون خواهد که طلاق دهد زن آن بدخول  
بهن که صغیره و ایسه و حامله نباشد و طلاقه پس طلاق دهد بعد از آن در  
عده ایشان یعنی در طهری جماع که شمار توان کرد از آن عده و این طلاق سنی است چه  
بعد از طلاق وقوع باید فی الحال بعد از آنکه درمی آید و طلاق بدعی آنست که در حال حیض  
یا طهری که در آن جماعت واقع شده باشد چه آن ایام را از عده حساب نتوان  
کرد و زن در آن محل منعته باشد و نه ذات بغل و عده حیض نزد شافعی عتبارند  
و نزد مالک و ابوحنیفه معتبرست پس اگر در طهری مباشرت سه طلاق دهند  
نزد شافعی طلاق سنی است و نزد آن دو امام دیگر بدعی نیز که در طهر واقع شده

سورة الطلاق

نزد حیض و نزد ایشان عده سه حیض و نزد شافعی سه طهر و اگر یک طلاق  
واقع شود با بیفاق جمهور سنی است و اخصوا العدة و شمار کنید ای مردان عده  
زنان را که ایشان از ضبط عاجز اند یا از انحصار غافلند و تقوا الله و برسد از خدا  
تعالی بترجم پروردگار شماست و طلاق بسنی و عید و بعد از طلاق و لا تجزین  
بیرون کنید زنان طلقه من بیوتم از خانه و ایشانکه بوقت زنا شوهری بوده  
یا وقتی که منقضی کرد و لا تجزین و زنان نیز باید که بیرون نیابند پس ایشان را خارج  
کنید الا ان یاتین کرا انکم بیاید بها حیضه یعنی زشت مبینه صوبه اگر شده  
و حقیقت یکسر با چو اند یعنی بکرداری نافرمانی روشن کنند حال زن بود در بکرداری  
مرد معصیتی است که در وقت زنا و شوهر که برای قامت خدا ایشان بیرون  
باید آورد و یا آنکه بغش و سفاقت اهل آن خانه را آید کند که در آن حال از ایشان  
کمالست چنان حکم نشود آرد در اسقاط حق ایشان و ملک و این حکمها که در  
حدود و آید از آنها خدای تعالی است که مقور فرموده و از آن بیرون نمواند رفت  
و من بعد صد و الله و هر که در گذر از صد ها خدای تعالی فقد ظلم پس بدستی که  
ستم کرده باشد نفسی بر نفس خود و خود را مستحق عفو کرده باشد لذت بردی  
نمی دانی تو ای طلاق و هنده یا نمی داند هیچ نفسی لعل الله شاید که خدای تعالی خد  
بعد از آنکه تو کرد و اند پس این طلاق امری را یعنی شاید که مرد را بشناسد یا دوستی  
زن در دل مرد بیدارد تا رجوع کند یا انقضای پس چون برسند زنا اهلین عده  
خود یعنی عده منقضی کرد و فامسکوهن پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان  
و امساک نماید معروف به نیکی که چنین حسن معاشرت و لطف مواظقتست  
و دیگر باره طلاق بدهد چنانچه از ایشان او فاقوهن یا جدا شوید از ایشان  
و بگذارد معروف به نیکی یعنی آنچه حق طلاقست از مشقه و صدق ادا کنید و آشفته  
و گواه گیرید و می عدل دو خداوند محفل را منکم از شما مسلمانان که قاسق نباشند تا  
بر حجت گواه بشوند و این امرند نسبت و شافعی گوید و اجبت و اقموا الشهادة  
نقد و افاقه شهادت کنید ای گواها بوقت حاجت برای طلب ثواب خدای تعالی و لکم  
این شهادت و افاقه شهادت شمارا تو عظیم بنید داده می شود بدو و من کان یومین  
حکم هست که میگرد با الله خدای تعالی و با آنچه فرموده و بالیوم الاخر و بر و زجر  
و صرح متعلق است بان روزی من تقوا الله و نعوذ بترسد از خدای تعالی و مرکب  
فناهی نشود و بچگونگی کرد و بدید از خدای تعالی برای و جز کجا بیرون بشدی یعنی غلط  
باید از آنده دنیا و آخره یا هر که بر عیض از حرام خدای تعالی برای او برساند و در حال  
و نیز روزه و روزی دهد خدای و بر امن حیث لا یحسب انجا که کمان نبرد و در شمار  
نیارد یعنی بخاطرش نکند زبیت از سینه با بکند و تقوی طلبت تا صلا روزی رساندنی  
حق زجالی بخشند و روزی رزق طلال که نباشد در کمان و در خیال سبب نزول آیه  
النتی که مشرک با سر خوف بن مالک است که کردند و او بنزدیک پیغمبر صلی الله علیه

والله اعلم بآياته كقوله تعالى ما يؤمنون بالله واليوم الآخر  
وهو فقوفاً بنهاية رسیده و با آنچه سترش تو اند بود قدره نیست آن حضرت  
فرمود که تقوی پیش گیر و شکیب باش و تو و ما در او بسیار بگویند تا حول و لاقوة  
الابا بقدر العالی العظیم عوف بازن خود بقول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
انک فرصتی که یافت پس عوف از قید اصل شرک خلاص یافته و چهار صفا را  
را ندید پس آیه آمد و این آیه نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی صلاح یابد  
و من توکل و هوکل منکند علی الله برضای تعالی و کار خود بر او گذارد و نه چشمه  
و ضای تعالی پسندیده است او را در کفایت تمامات آن الله برستی که ضای تعالی  
بالع افره رساننده است کار خود را هر جا که خواهد یعنی آنچه مراد حق تعالی بود  
از وفوت نشود و قد جعل الله بدستی که در آینده است ضای تعالی و پیدا کرده  
لکل شیء بری و چیزی از فقر و فاقه قدر اندازه که از آن در گذرد یا مقدار بی نهایت  
که پس و پیش نیفتد ابو ذر عفاروی روایت کند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سلم  
فرمود که من آیتی میدارم که اگر مردم از او آید یعنی بدان کار کنند همه مافات ایشان  
کفایت بکنند پس آیه و من تقی الله بر خود اند و چند نوبه اعاده فرمود و بنا بر این آیه  
بر تقوی و توکل است و از و بوی ریگان محبت دمد که آن الله تجب للموکلین و بی  
این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد بیت سلوک راه معنی را توکل باید  
تقوی توکل مرکب راه است و تقوی توشه زره در وقتی حکم عده مطلقات  
خود داند که تیر بقتل با نفس من بله قوه صحاب بر سیدند که عده زمانی که حین  
نشوند صیبت آیه آمد که واللّٰه یبشرون و آن زمان که گوید کشته باشند من  
الخیض از حیض بسبب پیری من بسایم از جمله زنان شما ان از تبتم اگر بشک  
افتاده آید در حکم ایشان یعنی نمیدانید فعد من پس زمان عده ایشان ثلثه  
اشهر است ما هست و اللّٰه لم یخصن و همچنین عده ایشان که حاضر نشده اند  
از صغیر سن سه شهر است و اولات الاحمال و خداوند آن بارها یعنی زنان حامل  
اجل من منتها زمان عده ایشان است ان یضعن حملن که بنهند بار خود  
خواه مطلقه و خواه متوفی عنها زوجها و من تقی الله و هوکل برسد از ضای تعالی  
و مراعاة حقوق احکام وی کند جعل بیدر کرد و اند ضای تعالی که مران متقیان من  
امر از کار او بشیر آسانی یعنی کار او بر و سهولت سازد و ذلک این که گفته شد آیه  
حکم ضای تعالی است آنکه که فرستاد از انزل لوح محفوظ الیک بسوی شما و من  
یقن الله و هوکل بر صغیر از عذاب ضای تعالی و فرمان او برود یق عین پیوسته  
سینا تیر بدیها او را یعنی عفو فرماید و یغفر و بزرگ سازد که برای او اجر او را یعنی  
او را فرزند زیاد بدهد است بکنو صحن ساکن گردانید زنان طلاق داده را من حیث  
سکنتم انجا که شما ساکن شوید من و جدیم از وسع خود یعنی ساکن ایشان بقدر طاقت  
و توانایی خویش سازید و لا تضاروهن و ریح و زحمت فرساید مطلقاً از در سکنی

و نفقه لتضیقوا برای آنکه تنگ گردانید علیهم بر ایشان مساکن ایشان خروج  
صورته شود و ایشان را آن کن و اگر باشند طلاق داد و کالات ضمن خداوند بر عینی  
حامله باشند فانفقوا پس نفقه کنید علیهم بر ایشان حتی یضعن تا وقتی که بنهند  
حملن بار خود را و عده بیرون آید فان ارضعن پس شیر دهند این زنان طاقه  
بعد از انقطاع علاقه نکاح کیم فرزند شمار آفتاوه صحن پس بدهد ایشان را آنچه در حق  
فرزایشان در شیر دادن و ایام و او مشا و رة کنید بنیک مسان یکدیگر در کار فرزند نمود  
به نیکویی در باب ارضاع و فرزان و ان تعاستم و اگر دشوار کنید و مضایقه ناسید  
ای بی پروا در ارضاع و آنچه آن یعنی شود هر از اجرة ابا کنه وزن شیر نهد و شش صغیر  
پس از برای شیر دادن خواهد که برای فرزند آخری زنی دیگر یعنی مضایقه را که در برای  
رضیع خود و مادر با کاره و اجبار فرماید لیتفق باید که نفقه و عده و وسعیه خداوند  
فراخ و تو انگری من سعیه از عناه خود یعنی نقد توانایی خویش بر مطلقه نفقه کند  
و من غیر و هوکل تنگ کرده شده است علیه بر او زرقه مروزی او یعنی فقیر و تنگ  
فلیتفق پس باید که نفقه کند تا آیه الله آنچه ضای تعالی داده او را لیکلف الله  
نفساً تکلیف کند ضای تعالی صحیح شی را الا ما اتینها من آنچه بدو عطا کرده یعنی تکلیف  
مالاً لیطاق لفرماید سبب جعل الله زود باشد که بیدار ضای تعالی بعد عسر از دشواری  
و تنگ دستی بشیر آسانی و توانگری و کفایتی من قرینه و بسا از اصل بی که از روی  
جمل و عناد عتت سر باز زدند و عیناً در ذم عن افرزها از فرمان پروردگار خویش بر شد  
و از سخن پیغمبر آن او فحاسبنا حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حساباً  
شده بر حسابی سخت در و استقصا و مناقشه باشد و عذابها و عذاب کردیم  
در دنیا عذاباً تنگ عذاب زشت و باهول چون قوم لوط علیه السلام با عذاب  
کنیم ایشان را در سخته بعد از حساب فداقت پس بچسبیدند یا بچسبند اهل بیت  
و بال امرها عقوبتکار خود را و کان عاقبه امرها و باشد عاقبت کار ایشان خسراً  
زبان کاری و که آمریان از آن بدتر که از جنه محله و لقا حضرت اصف صمد محرم شود و بزرگ  
جحیم و عذاب الیم در مانع اعتد الله آماده کرده است ضای تعالی هم برای مشرک عذاباً  
شدیداً عذابی سخت در هر دو برای فاتقوا الله پس بر سید از عذاب ضای تعالی ما اولی الالباب  
ای خداوند آن عقل الذین امنوا انانکه کرده اند قدر انزل الله پس تحقیق و استقامت  
ضای تعالی الیکم ذکر ایشما بندی یا بشری که قرآن است فرستاده بشمار رسولان فرستاد  
که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن شرف ذکر ما کففت زیرا که شرف دنیا که  
افری و آبت است بخواندن آن و عمل کردن بان و گفته اند ذکر قرآن است و فرستاد  
جبرئیل علیه السلام و قولی رسول بیکست از ذکر و ذکر شما رسولت یعنی ذکر و شرف  
الست که سخن بزرگ تمام شده و رسولا منصوب بجز و هست تقدیرش این که ایتقوا  
متابعه کنید رسولی را که پیوسته بتاوا میخواند علیکم آیات الله بر شما آیتها قرآنی  
مبینات روشن کرده شده و حفضن بکسر یا خواند یعنی روشن کننده و حق تعالی

ذکر رسول و ستاده است که بیخبر تا بیرون آرد خدای تعالی یا قرآن یا رسول اللین منوا  
اننا که بر دیده اند و عملوا الصالحات و کرده اند کارها نیکو من الظلمات انما نور  
ضلاله الی النور بر روشنی هدایت یا از باطن حق یا از جن علم و من یؤمن و هو کبر و  
با تقدیر خدای تعالی و تصدیق کند رسول او و لیس صفا کا و بکند عن شایسته بیخبر دارد  
او را خدای تعالی جنات تجری ببویستانهایی که جز با آوردن جنات آنها از زمین مسکن  
آن جو یا خالدین جاوید باشند که فیما در آن بهشت ابد همیشه بی انتقاع و زوال قدر  
احسن الله تحقیق که نیکو آمده کرده است خدای تعالی در بهشت که برای آن مؤمن  
عالم رزقاً در دوزخی و جزو زنی القادسی خدای تعالی است که خلق سبع سموات بیافرید  
صفت است بعضی بر بالا بعضی من الارض و بیافرید از زمین مثل من مانند سماها یعنی  
در تحت بعضی مثل زمین را چمن بر عدد کرده اند یعنی زمین را نیز صفت افردید منزل الامرین  
فرو می آید فرمان خدای تعالی و قضا و او از طبقات ارض و سما و لیس و خلق و صفا را  
بیافرید لعلوا ان الله یابینکم خدای تعالی علی کل شیء قدير بیافرید همه چیزی توان است  
وان الله و فرمان خود را جاری ساخت بر همه تا معلوم کنید انکه خدای تعالی قدر حافظ بری  
که فراسیده است کل شیء علما همه چیزی از روی علم یعنی علم و قدرت او محیط است بر همه  
اشیا و از موجودات علمی و غیره چیز از اثر علم و قدرت او خارج نیست بیست و  
زیر قدرتش که فیکون با دانش او بکلیست بیرون و درون در عیب و شهادت و در توان  
یافت از اثره قدرت علمش بیرون سورة التیمم اثنی عشر آیه بسم الله الرحمن الرحیم  
نقاست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم شربت عسل دوست داشتی و  
زینب رضی الله عنها مقدری شربت عسل داشت و هر گاه که آنحضرت بجایه آمدی  
ترتیب شربت عسل کردی و آنحضرت در خانه توقف بیشتر اقامدی آن حال بر بعضی رواج  
طاهرات که آمد و عایشه و حفصه رضی الله عنهما مقرر کردند که آنحضرت بعد از شربت  
عسل نوشیدن در خانه زینب نزدیک هر کدام از ما که در آید کوبیم از تو بوی مغایرتی  
و مغفوف و صمغ درختیست که عودش خوانند و رایج کرده دارد و حضرت رسول الله  
صلی الله علیه و سلم بوی خوش دوست داشتی و از رواج ناخوش محترم بود  
آنحضرت روزی شربت عسل اشامده بود و بنزد هر کدام که فرمود گفتند یا رسول الله  
از شما بوی رایج مغفوفی آید یعنی که کند حضرت در جواب ایستاد فرمود که مغفوف خورد  
اما در خانه زینب شربت عسل اشامیده ام گفتند خرمت نخاله الغوط زینب و در شکوف  
غوط خرنده بود شیخ زاهد رحمه الله آورده که چون این صورت مکرر وجود گرفت حضرت  
صلی الله علیه و سلم خرمت العسل علی نفسی فاقده لا اکل ابدأ سوکنه تا دیگری  
از آن عمل نیاید آیه انک یا ایها النبئی پیغمبر برگزیده لم تحرم چه حرام میکنی ما اهل الله  
این طلال کرده است خدای تعالی لک مرتزای یعنی عسل و روانه اشهر است که روز نوبه  
حفظه بود در خانه او و وقتی با اجازه آنحضرت بدین پذیرفته بود در ماریه قبطنیه را  
طلبید و بخدمت خود سرفراز کرد آید حفظه بران مطلع شد و اظهار مالک کرد آنحضرت

سورة التیمم

فرمود که ای حفصه رضی نیستی که او را بر خود حرام کردی گفت حفصه فرمود که  
سخن نزد تو امانه است باید که بکنی قبول کردی حال حفظه این سخن با عایشه  
نهاده و گفته فرموده باو که ماری از قطیف خلاص یافتیم و چون آنحضرت جان عایشه بدو  
سخن روزی باز گرفت و آن سوره نازل شد که چرا بر تو حرام میکنی این خدای تعالی بر تو  
حلال کرده است و سوگند میخوری بتبعی میطلبی بدین تحريم و رضات از او جدا گشتی  
زنان خود و الله و خدای تعالی غفور از زمین ماست و سوگند خوردن بر تو حرام مریا  
که کفاره سوگند مقرر کردی فرض الله بد رستی که مقرر کرد آید خدای تعالی و سب  
فرموده که برای شما تحلیلت ایما نکم فروکشاون سوگند هار شما بکفاره یعنی باز گشتی  
پسندید و بکفاره توان کشاد و بیان آن در سوره مائده گذشته است والله مولیکم  
و خدای تعالی دوست شماست و متولی کار شما میسازد و برای آنچه صلاح شما در است  
و صفا العلیم و او داناست بصباح کار بند کا حکیم صواب کار در هر چه گوید و کند  
و بنسبت با ایستادن و از او استر لنبی و یاد کنید ای مؤمنان چون از گفت پیغمبر صلی الله  
علیه و سلم پنهان ساخت الی بعضی از اوجه بسوی بعضی از زنان خود یعنی حفظه صفا  
سخنی که تحريم ماریه است یا شربت عسل یا ذکر ظرافه شیخی بعد از آنکه با حفظه بگفته  
بود و او با عایشه اشکارا کرد فلما نبأت به لیس آن هنگام که خبر در حفصه و عایشه  
بآن خبر پیش و مطلع گردانید بر اظهار آن سخن از حفصه و اظهار الله علیه و اشکارا کرد  
خدای تعالی بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم عرف بعضی شناسا گردانید پیغمبر صلی الله  
و آل و سلم حفصه را و خبر دادن بعضی از آن یعنی فلان سخن با تو گفتیم و تو این قدر از آن  
ظاهر ساختی یعنی تحريم ماریه و اعراض کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم  
عن بعضی از بعضی دیگر یعنی ظرافه شیخی مراد آنست که حضرت رسول الله صلی الله  
علیه و آل و سلم استقصا فرمود از روی کرم و با آنکه حفظه هم سخنان سب حضرت  
اظهار کرده بود تمام باروی نبیا و فلما نبأت به لیس چون خبر آورد رسول الله صلی  
علیه و آل و سلم حفصه را بان خبر قالت گفت حفصه یا رسول الله علیه و السلام  
من انبأک بهذا خبراً و ترابین که من را از تو اشکارا کردم قال گفت رسول الله  
صلی الله علیه و آل و سلم نبائی العلم خبر دادم از خداوندانا بخفتان صما را کتب  
خبر داد از مکنونات ستر آن تنو با اگر گوید کنیدی حفصه و عایشه و باز کردید الی الله  
بخای تعالی و در آزار دل مبارک رسول الله صلی الله علیه و آل و سلم هم پشت نشوید  
شمارا بهتر باشد قدر صفت پس بد رستی که بگشته است قلوبها در شمار  
که محافظه پیغمبر صلی الله علیه و آل و سلم نمکنید و آن ظاهر او اگر پشت نشوید  
علیه و آل و سلم مقدس و فان الله هو لیس بد رستی که خدای تعالی او مولی و یار و مدد  
پیغمبر است و او را نصرة کند و جبرئیل و جبرئیل علیه السلام رفیق است و مدد  
او بجای آرد و صالح المؤمنین و شایسته از مؤمنان و اتباع و احوال اویند را و همه  
صحابه و بقولی ابو بکر و عمر اند که بر عایشه و حفصه اند و معاوین آنحضرت که



و صفا و او را بر رضا فرزند آن خود اختیار کنند و محاسبه گفته که صالح المؤمنین  
امیر المؤمنین علی مرتضی است کرم الله وجهه و الملائکة و تلمیذ فرشتگان آسمان  
بعد از آنکه با وجود این که خدا و جبرئیل رسول و اصحاب و یاران مدد کار و معاضد  
ظهور هم پشت اند در یاری او عسری ربه شاید که برود کار او ان طلقن سائر الطوائف  
دهد شمارا تخویف از او جیست یعنی اگر بغرض طلاق دهد شاید آن مبتدیانکه  
بذل دهد او را از او جا زانی خیرا منکون بهتر از شما این اخبار است از قدرت او  
و وقوع آن چه خدای تعالی میداند است که پیغمبر طلاق ایشا نخواهد داد پس یعنی  
آن زنان میفرماید مسلمات اقرار کنند بوضو صانیه ما کردن بنهدها نام ما  
مؤمنات بقصد یقین کنند هاتان تا نماز گزارند کاف یا مومنا قطبة نایب کابریا  
تائیدات بازگشتگی از کناه یا رجوع کنند هاتان براه ال عبادات پرستند هاتان  
خضوع کنند سیاحت حج و عمره کنند هاتان و زده دارا ثقیات شو خود دید و ابکار با حق  
بکارین عباس رضی الله عنهما فرمود که ثقیب اسیب زین فرعون است و بکریم که الله  
تعالی وعده فرمود که هر دو را در بهشت بجای از و آج حضرت رسول صلی  
علیه السلام در آرد با آنها الذین امنوا ای کرده کردیدها قوا انفسکم نگاه دارید  
نفسها خود را بترک معاصی و اهلیم و اهل و فرزندان خود را بموعظت و نصیحت  
نار از آتش که دودها التماس آتش انگیز آن مردمان باشند یعنی کفار و غیره  
و الحجاره و سنگ که بیت که در خزانه می آید یا بتان سنگین که کفار میپرستند  
یا کجها ز و رسم اجبار و هجرت اصل منشأ آن سنگ است بیت ز و رسم اند  
سنگ زرد و سفید آن درین سنگها مبتدیانند که از سنگ سحر باید که سنگین  
راحت آفراید دل ازین سنگ اگر تو بزنگنی سر جهره بسی سنگ زنی علیها بار آتش  
ملائکة فرشتگان مؤکلفه غلاظ در شده سخننا شده سخت کار و توانایان که  
دو زنی را با ساقه سستی و از جنگ ایشا مجال گزین باشند لا یعصون الله و اوفی  
نکنند خدایا امر هم در آج فرمایند ایشا را یعنی بر شو و فریفته نشوند یا مخالفه امر  
باید کرد و یصعلون مایه فروغ می کنند آنچه فرموده می شوند بان در بتیان آورده که  
التذاذ زبانیه بغضب کافران برابر التذاذ اهل بهشت است بنعم اهل جنان  
پس چون زبانیه کافران بکناره دوزخ آید ایشا آغاز اعتماد کرده دایه خفا  
نمانند حق تعالی فرماید که یا ملائکة بگویند یا ایها الذین کفروا ای کسانی که کافر شده  
لا یعتذر الیوم عذر کوی سیدام و زک عذر مقبول نیست و فاند خود خواهد داد و اما  
بجز این نیست که جزا داده می شود ما کنتم نعملون آن چیزی را که در دنیا بود  
که می کردید یا ایها الذین امنوا ای آنها که گویید اید تو بوالی الله باز کردید خدای تعالی  
توبه بجز کشتی نضوفا کالیه یعنی توبه کنید و بسر کناه باز فرمودید معاذ بن جبل رضی الله  
عنه گفته نضوج که توبه نضوج آنست که ثابت باشد و عود نکند کناه چه شیعه  
نیکند به پستان حسن بصری رحمة الله علیه که در اول نماز بر کناه که

دوم غمیه بر سرش کناه در آید و بیت توبه چون باشد نشینا آمدن بر دوش  
آمدن خدمتی از سر گرفتن با نیاید با حقیقه روی کردن از جا چون توبه کنید عسری  
نشاید که برود کار شما ان کیف و کذا اند علم نشینا تکلم از شما کناه شما وید حکم  
و در آرد خدای شما اجنات در بوستانهایی که بجری پیوسته می رو و من بجهت الانهار  
از زیر درختها و مقصوران جویند و در آوردن کی باشد یوم روزی که لا یخیر الله شی  
خجل کند خدای تعالی پیغمبر را یعنی نفس او را عذاب کند و در شفاعت او را در بار  
عاصیان فرود سازد و الذین امنوا و رسوا نسا ز و انزال ایمان او رده اند با وی  
در خواست ایشا نیز در باره یاران ایشا قبول نکنند مع نور هم نور این مومنان  
یعنی این اندیم میشتا بد از بدین وی ایشا و یا یانهم و از راست ایشا یعنی  
که خدای تعالی بمومنا عطا کرده است می شتابد بدوی رود در پیش ایشا جانان  
راست ایشا و قتی که در صراط بگذرند و در آن محل که نور منا قفامه و در یقولون  
گویند مومنا ربنا ای پروردکار ما انعم لنا تمام کرد آن بر ما نور نار و شتی ما یعنی با تو  
نور ما تا بسلامت بر صراط بگذریم و اعف و بیا من لنا فار یعنی از ظلمت کناه ما را بکار کن  
انگ بدرستی که تو عاقل شتی بر همه چیز از تمام انوار و مغفرت او را قدر تو انات  
یا ایها البتئی ای پیغمبر خدای منند قدر بزرگ زده جا عهد الکفار جهاد کن با کفار  
بشم شیری پیغمبر و المنافقین و با منافقا بوعید و اعظ و در شتی بکار بر علیهم  
بر ایشا یعنی بر خود و گروه و ما و بهم و مقام بازگشت کافر منافع اگر ایمانیا و بند  
نشوند جهنم دوزخ است و پیش انصیر و بد جای بازگشت است دوزخ ضرب الله  
بیان کرد خدای تعالی مثلا مثلی للذین کفروا برای آنانکه نگریدند و ان شول امر ات فرج  
زن نوح است که و اعلمه نام داشت و امرات لوط و زن لوط که و اهل لقتندی  
کانتا بودند این دوزخ سخت بجهتین در زیر حکم دو بنده من عبادنا صابین از  
ما که نشایستگان بودند خانتاها پس خیانه کردند آن دوزخ بان دو بنده صالح  
بنفاق و مخالفت دین زن نوح قوم را کفری که او دیوانه است و زن لوط قوم را  
که او دروغ گوئیست و از همگان لوط را خبر را کردی تا طمع در ایشا کردی چنانچه  
گذشت و قصه ایشا فم یعنی پس دفع نکردن این دو پیغمبر عنهما ازین دوزخ  
من انبدا از عذاب خدای تعالی نشینا چیز ازین نوح با کفار غرق شد بطوفان و بر زن  
لوط سنگ بارید و قین و گفته خواهد شد روز قیامت و اعلمه را و صابرا که اذلا  
التار در آید بدوزخ مع الذلیلین یا در آید کان دیگر از کافرا حاصل این مشا است  
کفار معاتب می شوند و به نسبتی که میا ایشا و پیغمبر است ما وجود کفار ایشا  
نمانند و ضرب الله و بیان کرد خدای حکیم و عليم مثلا مثلی للذین امنوا برای آنانکه  
گرویدند و ان مثل امرات فرعون زن فرعون است از قاتل چو رفت  
اسیبه رب این ای پروردکار من بیا کن لی برای من عنک نزدیکی و اکت  
خانه در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای داده آورده اند که چون آسیه یا آورده

موسی علیه السلام فرعون بگفت تا او را چاره میخ کردند و در آفتاب تیر میبکندند  
حق تعالی ملائکه را فرمود تا بگرد او در آمده ببالها، خود او را سایه کردند و فرعون امر  
کرد تا سنگی بزرگ آورند و حکم شد که بر سینه او نهند سینه در آن صین دعا کرد که  
خدا یاد جنة ما خانه ده و جنتی و بر جهان ما امن فرعون از نفس خست فرعون  
و عکله و از گرد او یعنی از عالمی که مرا میکند ایمان آوردن من بتوحید و جنتی و جنة  
ده مرا من القوم الظالمین از گروه ظالمان که قطعیانند و تابعان فرعون حق تعالی  
دعا او مستجاب فرمود و حجاب از پیش چشم او برداشت و خانه او در بهشت بود  
نمود و روح او قبض فرمود و سنگ بر چشمدوی نهادند که روح نداشت و در اکثر  
تفسیر هست که حق تعالی او را با ستمبار بچسباند و حال در بهشت است و حاصل  
این مثل آنست که با وجود ایمان و اتصال او با اصل که هیچ ضرر نکرده چنانچه زین نوع  
و لوط را با وجود اتصال ایشان با دنیا با وجود ازواج کفر ایشان نفع نداد و مثل نزد  
خداوند تعالی از طهارت حضرت رساله نباه صلی الله علیه و آله و سلم و مریم ابنت عمران  
و مریم دختر عمران التي اخصنت و جهان زنی نگاه داشت و اذن خود را از حرام و فحش  
فحش غناضیه پس در میدیم در کربان جامه و من روحنا از روحی که از پیریه و بیم و غم  
و باورد آشت حرم و کردید حکایت ز بها بسختی پروردگار خود یعنی صحف مندر قبل  
از اینجین با عهدها چیرین علی السلام از خدای تعالی یاد آورد چنانکه گفته با وی الهیة  
لک غلاما کالکلیا و ایما آورد بکتاب خدای تعالی یعنی انجیل بیا بیا خدای تعالی نوشته بود  
در لوح محفوظ از قصه او و ولدش و حفصن جمع میجو اند و مراد تمام کتب الهی است  
و کانت و بودیم من القانتین از فرمان برداران یا مدآو که گفتند صابر و ظائف  
عبادات و نیکه قانتین برای تخلیب است و اشعار بانکه طای مریم از طاعت و در آن  
کامل نیست و در آمده که از مردان بسیار کمال رسیدند و از زنان نیز رسیدند  
مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون و سوره الملک و هی ثلاثون آیه بسم الله  
الرحمن الرحیم تبارک الذی بیده الملك و برترست و ثابت بر دوام الکس که بدست  
او است پادشاهی و تصرف در امور ملک یعنی هر چه خواهد کند و شود و او علی  
کل شیء بر همه چیزها که خواهد قدرت توانا است الذی ان خداوندی که خلق الموت  
بیا فرید مرگ و اکیوة و زندگانی را مراد و مرگ و میانست و درینی و هیوة ایشان  
در آخرة و گفته اند که مرگه آفرید بصورة کبش الملع و او بر هیچ نگذرد و بوی او هیچ  
نرسد الا که بمیرد و هیوة را خلق فرمود بصورة مادیان بلیق و او بر هیچ چیز  
نگذرد و رایحه او هیچ نرسد الا که زنده شود و بقولی مراد از موت و هیوة دنیا و هیوة  
یعنی دنیا و آخرة را بیا فرید لیسو کم تا بیا ز ما ید شما یعنی با شما معاملة از نمانند که کند  
یا ظاهر شود که در آرت کلیف که دنیا است ای که آدم از شما احسن عملا نیکوتر  
از جهت عمل یعنی خلاص کدام بیشتر است و در خبر آمد که کلام نیکوتر از نیکوتری عقل  
و پر هیز کار تر از محارم و شتابنده تر در فرما برداری و گفته اند که آدم با و کند و تراند

سورة الملك

و ترسان تر از نو کار سازنده تر برای او و هیوة العزیز و خدای تعالی غالبست در ملک  
خود ترسند کار سازنده نمی سازد العفو را مرزنده و خطیئات ایشان را میپوشد  
الذی خلق ان خلق که بیا فرید سبع سموات و هیفت آسمان را طباقا طبقه طبقه  
یکی در بالای دیگری در عالم آورده که آسمان دنیا موجود است حکم شده و دووم در  
سینه و سوم آفتاب است و چهارم روی است و گفته اند هیفت است و پنج لغزه  
و ششم زر زشت و هیفت با قوت شجرت ما شری نبینی می نیده فی خلق الرحمن  
در آفریدن خدای چشمانده مر آسمان را من نقاب است هیچ خلقی را و اختلافی و ناقصی  
و عیبی را و عوجا جی فارجع البصر پس بگردان چشم را بسوی او تا در اهل تری  
می بینی من فطور شکافی و نقصانی ثم ارجع البصر پس دیگر باره بگردان دیده را  
که تبتین کرتی بعد از کرتی تا هیچ عیبی می یابی یعنی اگر یک نگرستی معذوم نگردد و اگر از  
نظر کن تنقبت الیک البصر خاسئا تا باز گرد بسوی تو چشم تو دور از یافتن عیب  
و هیوة حسیه و او مانده از نگرستین با پیشمانی از کثره مر آجتة بجهت آنکه هیوة نگر  
عیبی درو نیابد و لقد زینا السماء الذیما و بدرستی که ما بیا راستیم آسمان را یکا یعنی  
آسمانی که نزدیک ترست بزین آرایش آدم بر صبا جیح بر آنها یعنی بستارگان که  
در شب چون چراغ درخشانند و جعلناها و کرد آندیم ما ستارگان را جوهارانها  
للشیاطین مردیو آنرا وقتی که جهت سترا ق سمع قصد آسمان کنند و اعتدنا و اما ده  
سیا آسمانیم طم برای دیوان بعد از سوختن ایشان بشبه در دنیا عبد السعیر عذاب  
آتش افروخته در عقی و الذین کفروا و مر آرت است کافر شوند از دیوان و غیر ایشان بریم  
با فرید کار ایشان عذاب جهنم عذاب دوزخ و بنس المصیر و بجای باز نشانیست دوزخ  
اذا القوا فیها و چون در افکنده شوند کافران در دوزخ سمعوا لها شهنوار دوزخ  
شبهیقا آوازی مانند آواز کوشانکرا صواتست یعنی او را در آند در دوزخ او  
آید و هی و دوزخ و آدمی تقو رجوشد و ایشان را بری آورد و فرود می برد چنانکه کون  
در دیک جویشان تکاد تمیز نزدیکست که پاره شود و دوزخ من العیظ از شتم کافرا  
کلاما القی هو گاه که در افکنده شود و فیها در دوزخ فوج گروهی از اصل شرک یا فسق  
و ظلم از هر چیز که سبب دخول دوزخ باشد سالتهم سوال کنند ایشان را خرنشها  
خارتان دوزخ ای روی سر ز نش ای مشرکان و عاصیا الم یا کم نذر امانیا بشما  
بیم گفته یعنی بفرید بشما مبعوث نشد که شمارا بخدای خوانند و این برتر ساند  
شمارا بر شما قالمو ابلی کو بنیادی قد جابها بحقیقه آدم کمانیز بر بفرید نمانده ما را  
بخدای خوانند و ازین عذاب تخویف نمود و نصیحت کرد فکذبتا پس بدروع نسبت کردیم  
ما و را یعنی بفرید آوا فراط کردیم در کذب حتی نفی انزال و ارسال رسلی کردیم و قلنا  
ما نزل الله و لغتیم ما که نوستاده است خدای تعالی من شیء هیچ چیز را و با بر میا  
کردیم در آنکه نسبت کردیم ایشان را بضمالة و لغتیم ان انتم نه اید شما الا مکر فی ضلال  
کبیر در کراهی بزرگه و گفته اند این خطاب زبانیه است در لغت را یعنی زبانیه در آ

ایشان گویند نبوده اید شما مکر در کراهی بزرگ یا نیستید شما حالی مکر در عجبی  
در ضلالت بزرگ و قالوا و کونید کافران و عاصیان که در دنیا لوگنا شمع اگر  
می بودیم ما که بشنوم سخن سخیل بر آری بجست و تفتیش او بگویند با تعقل و نظر در کلام  
ایشان می نمودیم بی معارضه و تنقیص ایشان چه از معجزات علامت صادق صفت  
احوال ایشان معاینه نمود ما کلامی بودیم با او و زنی اصحاب السعیر در عداوت او  
فاخر فوا پس اقرار کنند و معترف شوند بدینهم بگناه خویش و درین وقت اعتراف  
سود نآوردند پس دوری با او از رحمت من لاصحاب السعیر ملازمان دوزخ  
ان الذین یحشون بد رستی آنانکه ترسند از عذاب پروردگار و با اقیب بشینگی  
در ضلالت با ناله استغفار کنند و در عین المعانی گوید که مراد از عیب و است که بگوید  
از خلق و سیدار ضامی تعالی یعنی بدل ترسکاری باشند کلام فریاد ایشان است مقهوره  
گناهها و اجر کبیره فردی بزرگ که بهشت است و گفته اند اینها از شداید و مکاره  
یعنی فرد ترسکاری آمان باشد از هر چه می ترسند بیت لآ تخافوا فزده ترسند است  
هر که می ترسد مبارک بنده است خوف و خشیت خاص دانیان بود هر که دانا نیست  
کی ترسان بود ترسکاری رستگاری آورد هر که در آرد عیوض در بار آورده اند که  
کفار قریش بشهوات عیش مشهور و بعد و کشته در باب حضرت رسالت نبی صلی  
علیه و آله و سلم سخنان بی ادبانه گفتندی و چون چند نوبه بنزد قرآن از روی گفتار  
ایشان دیده برداشته شدی با یکی یکدیگر بدید کردند و رای ایشان بدان قرار گرفت که دیگر  
سخن محقر صلی الله علیه و آله و سلم آهسته گویند تا ضامی و نشنود و او را از آن گاه  
نگذارند که و استرو او پنهان سازند قول سخن گفتن در باره محمد علیه الصلوه و السلام  
او اجهره او با ایشان را کنید هر آنرا هر دو نزدیک او یکسانست این بد رستی خدا  
سناری پرستش عظیم داناست بذات الصمد و ربانی در سینه باقی آنانکه بر زبان  
گذرد پس کسی که بضمائر او قنصت اگر تعبیر از آن صمیمه بکنند یا جهر بر بوی  
نحو آهده بود الا تعالی ایمانند آنچه در اوهاست من خلق انکسک بیافرید دلها و هو  
اللطیف و او داناست بواطن ایشان و حقایق آن اکتیه گاه از طوا هر موجودات  
و دقایق آن هو الذی جعل او ست خداوندی که در اندک کلم الارض برای شمار زمین را  
فامشوا پس بر وی فی مناکبها در اطراف جوانب زمین و کلو من رزقه و بخورد  
روزی که خدای تعالی بر شما مقرر کرده و الیه النشور و بسوی او ست بازگشت شما  
پس شکر گزاری و سپاس آری او جای آورید و امنتیم ای امان شد برای کافر امن  
فی السماء ازان کس در آسمانست نزع شما یعنی خدای تعالی با از ملک مقرب مومکل عذاب  
که جبرئیل علیه السلام است بعضی آنکه ایمن شده اید آن نجیبکم لکم الارض آنانکه  
خدای تعالی با جبرئیل علیه السلام و فرورد شما را زمین فاد ارضی پس نگاه زمین  
پس از فرود رفتن شما در وی متور میگرد و واضطراب کنان شما را بر زمین اقلطین  
زلزله ام امنتیم یا ایمن شدید من فی السماء ازانکه در آسمانست عرش و یعنی خدای تعالی

یا مقام او بزرگ ایشان را ملک مقرب یعنی جبرئیل علیه السلام آن زینب آنکه در سینه  
علیک صاحب بر شما سنگ ریزه جانی بر قوم لوط مستعلمون پس زود باشد که  
بدانند بعد از مشاهد عذاب که کفایت نیز بر چگونگی بودیم کردن من و آن دانستین  
شمار آسود نباشد و لقد کذب الذین من قبلهم و بد رستی که کذب کردید زینب خود را  
آنانکه بودند پیش از کفار این زمان یعنی مکر با از ازم ماضیه و ایشانم کذب هلاک شدند  
فکفیت کان پس چگونه بود بر ایشان بیکر عقوبت من با انکار من بر ایشان بازال عذاب  
اؤلم نره ایانمی دانند نمی نکرند الی الطیر بسوی مرغ فوقهم برز بر ایشان در هوا اصنانا  
صغبار کشیده می کشانند بالها خود و یقبضن و اظم می گیرند بعد از اقبضت  
بگناه نمی دارند ایشان را در هوا بخلاف طبع یا در حال قبض و بسط اجنه الا الرحمن  
مراضا بر بزرگ بخشایش که هر یک از انواع طیور را شکلی و صیغاتی و صورتی و طبیعتی  
خاص داده و اسباب طیار آن و جلال ایشان در هوا همبسا ساخته اند بد رستی که  
خدای تعالی بکل شیء بصیر بهمی چیزها بینا امن هذا الذی ای اکیست که تو گفتی که  
این آن کس است که هو جنود و حمایه و مدد کار نیست و لشکر کمینضکم بر شما آری  
میدهد من ذون الرحمن بخدای تعالی از عذاب و چشم وی آن الکافرون  
ناگروید کالما فی عور مکر در فریب شیطانک میگوید عذاب بر شما فرود نخواهد آمد  
امن هذا الذی ای اکیست که اشاره توان کرد بدو که او آن کس است که بحض عنایت  
بزرگم روزی میدهد شما را آن امشک اگر باز کرد خدای تعالی رزق و طیفه  
رزق و از شما باز آرد کیست که شمار روزی تواند آرد و کفار میدانند که خالق رزاق  
همه اوست و کفو ایشان از روی جهل است بل جبر ابله استیزه کردند و افتادند  
فی عتو درنگی کرد نگشای حق و لغور و نفور از راستی نمودند امن میشی ای کسی که  
میرود مکتبا سر فرافکنده علی وجه بر روی خود یعنی بگویند آری میرود پیش پیش  
و راست و جب خود نمی بیند آهوی او راه یافته راست امن میشی یا انکس که  
میرود سر بر راست ایستاده و همه اطراف خود مشاهد می کنند و رفتن او  
واقع است علی صراط مستقیم بر راه راست رسانیده بمقصد و مقصود و این  
مثلیست برای کافران که در سبید غوایه حیر او سرگردا میروند و مومن راه  
یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکنند بیت فرقت میان آنکه روی  
باد دیده بینار و اندر روی با آنکه دو چشم بسته بی دست کشی هر کوشه صیر و  
قطعی تخمین قیل بگوای محمد مشرک کز آن خدای که شما بهر دعوتی که منم هو الذی ای  
آن کس است که بقدره انشاء کم بیافرید شمار او و جعل لکم السمع و بلاد و شمارا  
تا سخنانی شنوید و الا بصار و دیدها تا او بی قدره و بدایع نظره مشاهد کنند  
و الا فیده و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقایق مصنوعات پادشاهی تقدیر  
نمایند شما بسیار می شنوید و می دانید و لیکن قلیلا ما تشکرون اندک شکر می نمائید  
مرا این نعمتها را قیل بگوای رسول بر کنیده هو الذی خدای تعالی ان خدایست که

بعد از آفریدن ذراتم بر آنکه ساخت شمارا فی الارض در زمین یعنی هر یکی را منزلی  
و راهی و کاری داد تا بعد کنند و برای او فرمان برداری نماید و این کلمات  
و لیسوی او باز کردید و خواص شد تا جزا کردار و گفتار بسیار باید و یقولون و می بیند  
مشرف کار میفرماید و یاران او را خدا الوعدی باشد این وعده حشر و بافتن جزا انتم  
صبارین اگر محسنتی شما راست گوید یا قیل بگو ای محمد در جواب انما القلم له  
قیامه یعنی علم بوقت آمدن آن عند الله نزدیک ضای تعالی است و غیر آن بر اطلاق  
ندارد و انما انانیز زمین و جزین نیست که من هم کنند ام اشکارا یعنی با قیامه  
شمارا هم میکنم اما بر زمان آمدن آن و انانیتهم قلم را و او پس آن حکام که بنشینند  
که قیامه است از لغت نزدیک خود سیدت مذکور در زشت شد و وجه الدین  
گفوا و میها انانک کافر شد یعنی از نعم و اندود بر جبهه ها ایشا سید کرد و قین  
و گفته شود یعنی خرنیه دوزخ ایشا که گویند خدا الذي این است گفتیم به بود شما  
که پیوسته بدو مدعون تمنای کردند و در طلب او استعمال می نمود و یا علم آید  
رحم الله گفته که همواره کافرا تمنا نمیکند پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم میکردند و در  
صلاک می داشتند حضرت حق صیب خود را فرمود که قل اراهم بگو ای خبر کنند  
ان الله کنتی الله اگر صلاک کرد آن ضای تعالی مرا و من معی و انرا که ما بین باشند  
او چنانجا یا جسد ما را اصل در تاخت افکند من غیر الکافین پس کیست یا نکه زنها  
دعد کافرا من عذاب لیم از عذاب در دناک یعنی مرگ مرگ آسمان شود و نذر خود  
من دفع مرگ از شما گفت مراد آنست که بخانه و هدیه شما از عذاب الهی جزایا و  
نیست پس انتظار مرگ و دیگران بردن چه فائده دهد قل بگو ای رسول بر کزید  
ایمان بدو سبب بخالتست حق الرحمن اوست ضای بزرگ بخشاینده آفتاب  
گرویده ایم بوی و علیه و بر او بر خیر او که کلنا تو کل کرده ام و کار خود را بدو باز  
گذاشته ایم قسستعالمون پس زود بود که بداند یعنی از مشاهد عذاب معلوم کند  
که فی نفس الامر من هو کیست از شما آنکه او فی ضلال منین در مراهی روشنی است  
قل اراهم بگو ای محمد خبر دهید مران اصبح که اگر در ما و کم آب شما یعنی آب زمزم  
یا آب زمزمیون حضرتی عذرا فرودفته بر زمین چنانچه ولو دوست مدو ز سدن  
یا تیکم پس کیست آنکه بیارد برای شما بار معین ابی جاری یا ظاهر خانی  
همه کس بینند در آثار آمده که بعد از تلاوه این آیه باید گفت که الله ربنا و رب  
در تفسیر زاهدی مذکور است که زندقه شنید که معام سا کرد در آتیم میاد که  
من یا تیکم من بار معین ان ملعون جواب داد که بالمعول المعین یعنی پسین و در کلا  
متین آب را باز آرد ملعون شبانه نابینا شد و هاتقی او آرد او که اینک چشمه  
چشم تو غبار شد بگوی تا معین و معول بان با آرد و فی المشوی المعنوی فلسفی  
مستها میگذاشت از سوی مکتب آن زنا چونکه بشنید آیه را ان یا بسنا گفته  
آریم ما بر کلند ما بر هم بین و شری بزرگ آریم از پسین زهر شب بخت دید و یکیشیر

از طبایع

از طبایع خود و چشمش کو کرد گفت معان این چشم چشم ای شقی با تیر تیری بر آرد  
از قضای زود در جست و دو چشمش کو دید نور قاض از دو چشمش ناید سوره  
القلم بسم الله الرحمن الرحیم حروف مقطعه دلاله بر عدل و آرد بقانون حساب و قول  
بعضی آنست که غایب ملک این آیه از شمار آن توان دانست اما فهم هر کس بدین رسد  
و بهود بعضی از آن گرفتند و بعضی فرود داشتند و برایشا مشبه شد چنانکه در آن  
گذشت و بعضی از علما از منافج اسماء الهی دانند چنانچه در حروف نون گفته اند  
سوره است یا تو چیست از نور نام نه نیست در بهشت یا قسم است بنصرت  
حق تعالی منو مناز او شهر آنست که اسم ماهی است و مراد بان جنس یا سدر ماهی که  
زین بر پشت اوست و او را الیو نام گویند یا هموت و در وسط با سنا خود  
از ابو هریره نقل کرده که او گفت شنو و هم از رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم اول  
چیزی که ضای تعالی بیا فرید قلم بود پس نون را بیا فرید و آن دو آنست و قلم از او  
نوشته آنچه بود و هست و باشد برین تقدیر حق تعالی سو کند یا فرمود که القلم  
و بقلم اعلی آن نورست و طول آن ما بین آسمان و الارض گویند یا در قلمیست که بدان  
کتاب کنند و خوانند آن در مصالح دین دنیا بسیار است و ما یسطرون و ای حفظه برین  
می نویسند حق تعالی بدینها سو کند یا فرمود و جواب قسم اینست که ما انت نیستی  
ای پیغمبر کزیده بنعمه ربک بنگاه داشت لغت پروردگار خود همچون دیوانه جواب  
و لید مغیره است که آنحضرت را می گفت معلم مجنون و در بحر کفایت آورده که کلمه  
اشا رستت بعلم جمالی در حدیث ذاتیة جمعیة و قلم مشیر است بعلم تفصیلی ثابت  
در و حدیثه و با آنچه قلم کردیم نوشته یعنی حروف الهیة مجردة و علویة و کلمات ربانیة  
مکتبه سفلیة جوابش اینست که تو بنعمه پروردگار خود مستور نیستی بر تو بنوشیده اند  
اسم را نزل و ابد قلمت و بدرستی که مرتزاج را جز آوازه اجری و مزدی و نوا  
بر کشیدن با نوبه غیر ممنون منت نمانده یعنی حق تعالی بیواسطه کسی از آیتت باید  
داشت نبوة بیواسطه عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزوی بر دوام که هرگز انقطاع بد  
راه نیابد و آنست و بدرستی که ای محی لغی خلق عظیم هو آینه بر دین بزرگ که اسماست  
یا بر خوبی بزرگ که خوبی آن کس را نبوده چه از قوم خود و تحمل میکنی آنچه کسی از قوه حق آن  
نیست و گفته اند مراد از خلق قرآنست که حق تعالی بوی را زانی داشته از عالمی  
عنهما سوال کردند از خلق رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم و چگونگی آن فرمودند  
آن حضرت قرآن بود و فی سلسله الذهب بیت بود هم بگو مکره هم کان کوهش  
کان خلقه القوان و صفت خلقی کسی که قرآنست خلق را بعث او چه امکانست  
محمد حکیم گفتند که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمد صلی الله علیه و اله و سلم نبوده چه او مشبه  
خود را دست باز داشته و خود را با حق بجای باز گذاشته تشریحی گفته که در از با  
مخوف شد و نماز عطا مشرف و گفته او را هیچ مقصدی مقصود می بنود و شمه از اطلاق  
آنحضرت صلی الله علیه و اله و سلم در رساله مراتب الصفا فی صفات المصطفی مذکور شده

سورة القلم

و در حواله تفسیر مستطو رست فستق خمر پس رو با شد که بر بینی می کشند  
و بدینند معانی آن تو از اصل که یعنی آن وقت که غراب نازل شود بر ایشان معلوم کرد  
بایک المقنون بکدام است از شما فتنه و بلا و در که ام کرد هست از شما دیوانه تو  
ان ریک بدرستی که آفرید کار تو هوشو اعلم او دانا ترست بر خلق کسی که مراد شد عزیز  
از راه او که راه راستست چنان کس فی الحقیقه دیوانه بود و هوشو اعلم بالموتیدین بر  
بکمال عقل که مؤمنانند فلا تطع الملکین پس فرما کند نیک کنندگار یعنی مشرکان  
تر ازین آباد عوه مینمایند و دوا دوست میدارند تو توهن که تو زنی کنی با ایشان  
و سزایش کنی در شرک فیدهنون پس ایشان نیز حرب و زنی کنند و بر دین تو طعنه  
ولا یطعم و فرما بر آری تمامی کل خلافت همین هوسو کند خورنده بد روغ ابو جهاست  
یا اخنس بر شرفی یا اسود بن عبد یحیوث و اصح و اشهر ولید مغیره است که سکنند  
بد روغ بسیار خوردن چهار نیست برای با خوار و بی مقدار مشایخ عیب کننده در عقب  
و با طعنه زنند در روی ایشان بنیم زنده بسخی چینی مرزا را با عینه کننده متاع باز  
دارند و لخم و غیره مانع کنند از ایمان و احسان معتمد ستم کننده و از حد گذرنده  
ایشم بسیار گناه و یازنا کار عقی سخت روی و زشت خوی بعد از آن بعد از این عیبها  
ز نیم حرام زاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید هشتاد ساله بود که مغیره  
دعوی کرد که من پدر اویم و او را خود گرفت و در تفسیر زاهد آورده و مذکور است که  
چون رسول الله صلی الله علیه و آله سلم این آیه را در آن جنم قریش بر ولید خواند ولید  
با خود گفت هر عیبی که محمد گوید در روغ نکوید و در زنیم گفت چگونه اس شرم را بر سر ام  
شمشیر کشیده نزد مادر آمد القصة بنهدید بسیار از او آوار کشید مادرش گفت پدر تو  
در قصه زنیان جراتی نداشت و او را برادر زادگان بودند چشم بر میراث و بی نهاده  
مر آرشک آمد غلام فلان را بزرگتر فتم و تو فرزندی و دلین روشن بر صدق تو ای محمد  
قول آن زن شده و خصومه ولید از آنست و سینه او بان حضرت فردم گنای  
از فعل مادر است کورا خطا مادر او خاکسار گردان گان ای ابرار ای که هست چمن  
بریکه عتره خواند بر طرف خبیعی انکما و ست دامال و بنین خداوند مال و خداوند  
چنین کس را فرمان مبر اذ انتلی علیه چون خوانده شود بر او آیات آیهها کلام قال  
گوید آن معانی این آیات اساطیر الاولین افسانهها پیشینیا نیست ستم زود  
باشد که علامه کنیم بداع علی اگر طوم بر بینی او یا سیاه روی ساریم او را یا حجب  
اشکها را ساریم که نتواند پوشانید و در انوار او رده که روز بدرستی او را زخمی رسیده  
و اثر آن باقی مانده تا بلوناهم بدرستی از مودیم ایشان را لما بلوناهم صحنه آنکه زودیم ما  
اصحاب اکتی اصل باغ ضرورت آن در حال میوه آورده اند که تو انجی صفا از و کایه  
بمن بردی صاحب را باغی بود و در روز میوه چیدن در ویشنا را خواندی و بساطی  
در زیر درخت بیفکندی و هوشیوه بی که دست و آس بر آن رسیدی یا باد  
از درخت بیفکندی یا بر طرف بساط افتادی بد ویشنا بردی و ده که از فصل

نیز بایشان قسمه کردی چون آن عزیز وفات کرد پس آن او گفتند مال آنکست  
و عیال بسیار را که با چنان میکنم که پدر ما کرد و معیشت بر ما تنگ کرد و صبا می که  
در ویشنا را خبر نباشد برویم بمیوه بریدن و برین معنی سو کند خورند چنانچه  
لغالی میفرماید اذ اقسما و یا دکن ای محمد چون سو کند خورند و از باغ ضرورت آنرا که  
از قضا بچینند میوه آن باغ را لیتصر قننها مصححی در حالتی که داخل باشند وقت  
صبح یعنی میوه آید و بیکه پس چنین سو کند خورند و لایستقنون و استقنا نکرند  
یعنی با فتنه آن شاه و الله در شبی که این نیت کردند و بختند قضا را زلی نازل شد  
فظاف پس بیاید علیها طایفه بر آن باغ بلای طواف کننده من زنگنه از  
پروردگار تو ای محمد و هم وایشنا یعنی پس آن که و آرت بودند تا بمون خصمان بودند  
فاصحت پس کشته باغ ایشان با کالصریم مانده ناعی که میوه آن چیده  
و بریده باشند بروی که هیچ باقی نماند ایشان از آن حاصل آمدند فتنه او پس نیا  
کردند بیکه را مصححی در آمد ها در صبح یعنی بوقت صبح بخوانند محمد بیکه را گفتند  
این آنگه و انکه با ما آویزون آید علی خیر تکم بسوی درون کشت خود ان شکر صحن  
اگر حسینه شما برندگان میوه و آن باغ مشتمل بود بر ما بنا پس در آسها بر داشته  
روی باغ نهادند فانطلقه پس فتنه بجانب باغ و هم صحن فتنون وایشنا سخن  
آهسته و نرم می گفتند تا کس نشنود مضمون این سخن آن لای ظنهما اللوم انکه  
در دنیا بدان روز عظیم بر شما یعنی بر باغ شما مشکی در ویشنا ناپره نیک و آرزو  
کم نشود و غدا و او با ما در بر فتنه علی خرد بر قصد و منع مساکین توانا یا بر چین  
و بریدن میوه فتنه را و هاپس انکام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گفته بودند و قالوا  
گفتند بایکدی که تا لصالون بدرستی که ما کم کردانیدم راه باغ را چه باغ ما و روی  
پرمیوه بود و این باغ از میوه تمیست و بعضی از ایشان تا قی کردند و دانستند  
بنشانها در و دیوار که آن باغ ایشانست گفتند ما راه کم نگردیم این سخن  
بلکه مای بر صفایم از حصول و موه این باغ بجه منع فقرا و تر که استقنا قالوا سلم  
گفت فاضلترین ایشان از روی عقل با بزرگتر بسن یا صاحب تر برای که الم اقل  
کم تکفیم شمارادی روز لولا لیتجرون چرا یاد میکنند خدا را بزرگی و کم گوید ان  
قالوا سبحان ربنا گفتند برادران باقی پاکست ضای ما از آنکه در و نشنا این باغ  
بر ما ستم کرده باشند تا لکننا ظالمین بدرستی که بودیم ما ستمکار را بر خود منبع در ویشنا  
فا قبس پس روی آوردند بعضی علی بعضی از ایشان بر بعضی دیگر نیل او شون  
ملاکه میکردند این آنرا می گفت تو چنین ندیشیدی و او عذری آورد که تو هم بدرستی  
بودی القصة بکناه خود اعتراف نمودند و از روی نیاز قالوا یا اولئکنا گفتند برادر  
ای ای بر ما تا لکننا ظالمین بدرستی که هستیم ما از حد بزرگدار کنانه کاری استقنا  
نگردیم و در ویشنا محروم ساختیم عشی بنما شاید که پروردگار ما از کم او امید داریم آن  
بیدار کنانکه بدل دهده ما را خیر فتنها بهتر آن از باغ انالی ربنا بدرستی که بسوی طاعه

برود کار را بر اینون رنجت کنند هم آید بعد از توبه و طلب عفو حق تعالی بخشود و در آنجا  
بر آنکور چون نام برایش از زانی و میباید طری کوید مرا خبر داد و مرا کسی که آن باغ را دیده بود  
که در آن باغ خوشه انگور دیدم بر آبر مردی سیاه بلند بالا بر پای ایستاده و تحقیق  
گفته اند که ببلای گرفتار کرده و مال و منال او در عرض تلف باشد باید که نال  
کند و بداند که آن بلا باستحقاق او بر او نازل شده پس گناه اعتراف نمود و حضرت  
عزیزه باز گشت کند حضرت الله تعالی قل جلاله بهتر و خیر از آنجا زوی باز شده باشد  
بدو و باز دهد چنانچه بوسه استایون بوجوه باغ ضرر آن داد و بر روی ازین معنی  
خبر میدهند ایجا که میفرماید بیت او تم خم شکست و سید که بر کتف من بگفتند که این  
زبانم کرد صد خم شند صافی ازنی آن محضم داد و نشاد ما تم کرد که لک العذاب هم چنین  
عذاب خدا تعالی در دنیا و لغزب الاخرة اگر و هو آینه عذاب آن سرای بزرگتر است  
از آن جهت که این عذاب زوال یابد و آن ابد الابدین باقی ماند لو کانوا یعلمون ان  
مرده آنکه بدانند هو آینه از موجبات عذاب به بر همین ندان الممتنع بدرستی که  
مهر چه کار از است عذر بهم نزدیک پروردگار ایشان یعنی در آخره در جواب  
جیات النعم بوسه استایون با نغمه کافران گفتند این جنبه و نغمه که مسلمانان میگویند موجود  
و اگر فرضا باشد ما را بیشتر جو آهند در دنیا از مسلمانان ما خوش حال تریم در عقبی  
بیز حال ما بهین منوال خواهد بود حق تعالی ایشان را میفرماید افجع علی المسلمین ایا  
ما خواهیم کرد آید مسلمانان از کالیمین مانند مشرکان در حصول نجات و وصول  
بدرجات مالک چیست شمارای کافران کیفیت حکمون چگونه حکم میکنند بسوی  
بتفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات از روی تعجب و استعجاب است  
ام لکم کتاب ایام شمار است نوشته نازل شده از اسمافیه در آن کتاب تدشوق  
میخوانید شما این را که کفار در جزا و سزا مثل مسلمانان باشند آن کم بر سر شما  
فیه در کتاب لما خیرون ایچه خواهد بر کرد بنید و آرزو برید ام لکم ایام شمار است  
ایمان عهدها و پیمانها مکتوبه است و علی بنار ما که خداوندیم بالغمه رسیده بنهات  
تا کید و ثابت شده الی یوم القيمة تا روز قیامت آن لکم انکه شمار است در آن عهد  
لما حکمون ایچه حکم میکنند بر روی خود از خیر و گرفتار آن سرای مستقیم برین ای رسول  
بر گردیده مشرکان را ایتم که کدام از ایشان بکالت باین حکم زعم باینده است که در آخره  
از عهد بیرون آیند ام لهم شرکاء ایا ایشان را انبیا نمانند درین قول یا هستند  
ایشان را که بتان شرک می سازند فلما تو ابشر کایم پس کو بیاید بشر کافران  
ایشان را بیاید میدد جزوان کالوا اصادقین اگر هستند راست گوید آنکه جیات  
نعم بدیشا خواهد رسید تو هم بیاید آن شرکاء و روزی که یکشف بر داشته  
شود پرده عن ساق انکار بی حصول و امری صعب و همی سخت یا برهنه کرد  
و نمود شود ساق عرش با چکی کند حق تعالی و نیدعون و خوانند در نماز الی السجود  
بسجده کردن فرخار آرد لباب از ابو موسی شعری رضی الله عنه نقل کرده که حضرت

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که حق تعالی در آن روز نور می بخشد  
بنماید و خلق بسی در اوقات و در معالم از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت  
کرده که حضرت رساله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که کشف کند پرده کار را از ساق  
نور و سجده کنند او را و هم مؤمنی و مؤمنه و باقی مانند انانکه در دنیا سجده در آری  
و شمع کرده باشند پس چون مرای خواهد که سجده کند پشت او یکباره کرد  
و نتواند و در جزئیست که پشت کافر و منافق چون سرگاو یک مهره شود و قاطب  
پس نتواند سجده کردن فاشع ابصار هم فرود بود چشمها و ایشان یعنی خداوند  
سردر پیش افکنده و شرفنده باشند تر هفتم فرود کرد ایشان را ذل خوار و نیکو  
و قد كانوا بدستی بودند در دنیا نیکو چون خواننده میشوند الی السجود بسجده  
کردن و هم سائلون و ایشان در رسب بودند و قادر بر آن چون فرصت فوت کردند  
درین روز جز حسرت و ندامت بهره نداشتند شعری فرموده فرصت از دست گرایدت که گو  
سعاده ز میدان بری که فرصت عزیز است چون فوت شد پس دست حسرت  
بیزدان بری قدرتی پس بگذار او من بکیت و انانرا که تکذیب می کند بنده اکثرت باین  
سخن که قرآنست یا کیت بعث و حشر و نشر درین آیه تسلیت حضرت رساله صلی الله علیه  
و تهدیذ مکتوبان سلسله رحمت فرموده باشد که بکیم ایشان را درجه درجه یعنی عذاب بد  
نزدیک کرد آیم من حیث لا یعلمون از آنجا که ایشان را دانند یعنی صواب که خطای کنند  
ایشان را عطا می دهیم و ایشان را بفضیلتند آید و املی هم و مهلت هم در ایشان را دنیا  
تا غره شوند نگاه ایشان را بکیم آن کیدی متین بر رستی که عقوبت من حکم است  
بهر چیزی دفع نشود و گرفتار من سخت است حکم را طاقه آن نباشد ام تسالتم اجرا  
ایامی طلبی ای محمد ایشان را فرمی بر دعوه و ارشاد فهم پس ایشان را مغرم از ناوان  
زدکی یعنی از غرقه آن اجرمشقلون که آن بآرند و بآن سبب روی از نومی کردند  
ام عندهم الغیب یا نزد ملک ایشان است لوح محفوظ که مغیبا در آنست فهم کتبون  
پس ایشان را نویسنده از آنجا ای حکم می کنند در سوتیه مؤمن و کافر فاضل حکم ربانک  
پس صبا برایش ای پیغمبر حق و حکم افرد کار خود را بر تبلیغ وحی و تحمل از کار کفار و کلا  
نگن و قباش ای محمد در تنگی و شتاب زدکی کصاحب اکوت مانند صاحب ماهی  
یعنی بولس علیه السلام که صبر نکرد بر ایذا و قوم و بی فرمان از میا ایشان رفت تا شکم  
محبوس گشته از نازی یاد کن ای محمد وقتی که بخواند پروردگار خود را بولس علیه السلام  
در شکرت و کفرت لا اله الا انت سبحانک انی انت من الظالمین و هو مطلقوم  
و او بر بر آمده بود از خشم و اندوه که لا اله الا انت که آن بودی که دریافت و آفریده  
من تبه یعنی زرد پروردگار او که آن قبول توبه است لبتنه آینه افکنده شدی  
بالعرا بصحی ارضالی از کبایه و هو مد موم و او ملامت کرده شده بودی فاجتنبه پس  
او را رتبه آفرید کار او چهل پس گرد آید پروردگار او را من الصالحین از جمله مستودها  
یعنی حضرت بولس علیه السلام مفسران بر آن گفته که این آیه وقتی نازل شد که آن حضرت

میخواست که بر قبیل تقیف دعا بکند حق تعالی فرمود که صبر کن و آن دعا و قوت  
دار که کارها بصبر نیکو شود شعرا کارها از صبر کرد و دل بسند فرم آن که صبر باش  
بهره مند چون در فتادی بگرد آب خراج صبر کن کالتبیر مفتاح الفرج صدقاران  
کیبیا حق آفرید کمیابی صبر آدم نبرد آورده اند که کوه تا به نظر آن قریش از قبیله بنی  
اسد جمعی را که کسد و چشم بد شهرتی داشتند اخبار کرده بود عید بسیا مستظهر  
ساختند تا بر تو جمال سینه عالم را صلی الله علیه و آله و سلم با سبب عین الکمال  
از ساجد عالم خود سازند حق تعالی از برای عصمت وی از چشم بد این آیه فرستاد که  
و ان ینزل علیک الذر کیف و او بد رستی که نزدیک بود که کفر لغو نکند هر آینه بگو آینه  
و هلاک کنند تو ای سینه و لیدام با بصیرت چشمها خویش تا سمعوا الذکر ان  
که شنیدند قرآن را میگو آندی و یقوتون و میگویند کافر آینه بد رستی که این مرد  
لجئون هر آینه دیو کفر است یعنی او جتی است که او را تعلیم میدهد و تا حق  
و حال آنکه نیست قرآن الا ذکر للعالمین مگر سیدی مر عالمیا تا یانینت محمد صلی  
علیه و آله و سلم بر شرف عالمیا شعرا شرف جمیع عالم بود در شرف دیده آورده  
حسن بصیری گفته که دو آبی چشم زخم نیست مگر این آیه شریف حق تعالی جو را در پناه  
خود دارد و سوره احقاف و بی خمسون آیه بسم الله الرحمن الرحیم احقافه حال کسی است  
و فرغ آن ساعتی که نزل و ارست تر رسیدن آزان ما احقافه جهالت نیست و ساعی  
و ما در یک و چه چیز تا کرد آید ترا که تا احقافه چه چیز است ساعتی که در واقع شده  
مکانات عکله مآر و در زقیان است و حاقه یکی از اسباب اوست که زبنت نمودن  
کردند قبیله مشر و عاقر و عاد بالقارعه بر و زقیان که کوه بنده و در هم شکسته و در  
آنست قاتا نمود و اما قبیله مؤد فاهلکون پس هلاک شدند بالقارعه بسبب طبعها  
با بجهت فرو طاقه زقیان چون قدرین سالف و اصحاب او که ناقه را بی کردند  
یا بصیری از حد گذرند که کس مثل آن ندیده بود یعنی صحرایی صحرایی علیه السلام  
و اما عاد فاهلکون و اما قبیله عاد پس هلاک گشتند بزح صحرایی سخت سرد  
عاقبتی از حد گذرند یعنی سر باز زنده از فرمان خازقان در جهنت که دره از  
و قطره آب فرستاده نشود بدینا الا بوزن و مقدار معلوم مگر بر قوم نوح  
و هو علیها السلام که آب و باد طبعها کردند و خزند را تکلیف نمودند و بعضی تفسیر  
گفتند که ملائکه باد و بوز را ضبط نتوانستند و خدای تعالی سخنها علیه السلام  
کرد آن با و از قوم عاد و سبع لیل و ثمانیه ایام صفت شبانه و هشت روز  
از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه دیگر چشمه کار و زها و شبها  
باشوم مر عادی فترتی القوم پس ای محمد میدیدی قوم عاد اگر حاضری بودی در آن  
در آن اوقات صحرایی کانتهم مردگان افتاده کویا الیشا از اعظم اجسام اعجاز خیل  
بجها در صفت فرمانند خاویز بر زمین افتاده یا خالی شده و کاکو گشت خول تری لثم  
پس هیچ و بینی ای سینه مرا یشا از امن باقیه از کس باقی ماند یعنی مستحقین

سوره احقافه

شدند و یکی از ایشان بروی زمین مانند شو مقرست که بود دست در زبانه لبش شها  
تحت لشتین خسرو آن شاه نشا جو عاصفا قضای از هب مهر و زبانه شد خاک از آن  
خاک نیز نیست نشا و جاز فرعون و آمد فرعون و من قبیل و آمدند آنها که پیش از بود  
و المواقفکات و آهن دیها با کاططه بکنا و شرک فعضوا الین عاصی شدند و وی  
رسول ربهم فرستاده برورد کار خود فافزع لیس گرفت خدای تعالی الیشا از اخذ  
را بیه که رفتی سخت زیاده بر عذاب و بکرام انما طغی الماء ان هکام که طغیان  
کرد آب یعنی از حد گذرند بوقت طوفان حلتنا کم برداشتم بد آن شمارا فی الجابره  
بر کشتی روند بر آب یعنی سفینه نوح علیه السلام لنجعلها تاکر انیم ان کشتیمها لکم  
تذکره برای شما بندی و غیرتی در جاده مؤمنان و هلاک کافر و نعیان و نگاه دارند  
پند را آذین و آئینه گوش نگاه دارند که نفع کید با نچه بشود در حدیث آمده که  
حضرة رسالت پیاده صلی الله علیه و آله و سلم فر علی مرتضی رضی الله عنه گفت من  
از خدای تعالی درخواستم که گردانم آذین و اعنه گوش ترا پس علی مرتضی گفت بجهت  
هیچ فراموش نکردم شعر که چنانچه را بود صد و اعینه پند را آذین بیاید و اعینه که  
نبودی کوشها و عیب که و حی تاوردی ز کردون یک بشیر فاذ انفع لیس چون  
دمیده شود فی الصور نفی و اهدیه در صورت یک دیدن که نفی اضعفه است  
و حلت الارض و برداشته شود زمین و اجمال و کوهها از اماکن خود بجز قدره  
کامله یا بتوسط لزله و بادها سخت قدر کتا پس در هم شکسته شوند زمین  
و کوه دگه و اهدیه یک شکستی و مانند تو تیا کردند فیومنه و وقعت الواقعة پس ان  
هکام و واقع شود واقع شده یعنی جام کرد قیامت و الشقیات و المشکات  
از طرف مجره النسماء پس اسماء فهی لومئذ لیس آسمانها در آن روز و اعینه شسته  
و ضعیف بود پس از قوه استواری و الملائک علی اجابها و فرشتگان بر کتاها  
اسما باشند تا فرضا در رسد فرو آید و محش عرش ربک و بردارند عرش و کافر  
ترا فو قهم بر زبیر ملائکه که برابر جا و آسمانند لومئذ ثمانیه آن روز هشتاد ملک و افر  
حایلا عرش چهارند در محال آورده که در آن روز حمله عرش هشت باشند بر صده  
بر کوهی از شمشها المسما تا از مساق آن مصدر بود که از آسمانی تا آسمانی و گفته  
هشت صد هفتاد از ملائکه عرش بردارند که عدد ایشانرا کس نداند الا خدای تعالی  
لومئذ ای صون در آن روز عرصه کرده شوند و خدای تعالی برای محاسبه لا تخفی  
بها ناند بر خدای تعالی میکم از کردار و گفتار شما خافیه پوشیده که هست پس خدای  
تعالی رحما سما مطلع است پس عرض و حساب از برای اطلاع است بر  
بلکه برای عدل است و اخشا احوال بر ضلائق فاما من اوتیه اما انکه داده داد  
شود و در کتابه نوشته عمل او بینه بدست راست او ضیقول لیس کوبد صاحب  
کتاب از روی سر و هادم افر و با بیاید بجا آید کتابه کتاب ماکه در انجا  
که من از اظهار آن شرم دارم و در دنیا آورده که این کتاب دیگر است نه از اعمال که

نوشته اند و در اشاره جنة است و پس چه کتاب حفظه میباید و فخر او  
و کسی او را نبیند و نخواهد پس صاحب آن کتاب گوید ای ظننت بدرستی من  
یعنی انستم ای ملائکه من بنده ام حسابیه حساب خود را یعنی انستم که  
در حساب خود آهنگ کرد و انرا آماده شدیم نه در عیش و راضیه پس انکس از کانی  
باشند پس بنده صافی از کدورات و مقرون خرمه و چشمه فی حنة عالیة در پیشانی  
قطره و آینه میوه ها آن نزد یک دست قائم و قاعد و مضطجع بوی رسد صفا  
ایشان را گویند کلا و اشرفها بخورید از میوه ها آن درخت و بیاشامید از شرفها  
صفتها خوردنی و آشامیدنی گویند با اسلقتم بسبب آنچه عمل کردید فی الاممال الخالیة  
در روز چهارم گذشته یعنی در دنیا بواسطه انکه روزه داشتید در روز چهارم و انکس  
توئی و آن کس که داده شود و در هند کتابه بشمار نامده او بدست چوب او و بدین  
بینه میقول پس گوید انکس از روی ندانم یا یعنی لم اوت ای کاش داده نشده یعنی  
نداندند که کتابیه مرا و من ندیدم تا بر ملا فضیلتش می و لم ادر و کاشکی ندانستی  
امروز ما حسابیه دست حساب من چه حاصل نیست مر از اجر عذاب و شدت  
یا لیتها کاشکی فری که بدان مردم در دنیا کانت العاصیه بودی مری حکم کننده بظنا  
تا بعد از آن زنده نشده می ما یعنی دفع نادر از آن عذابا یعنی مالیه آنچه مراد و از مال تبع  
صلاکت عتی کم گشت از من سلطانیه تسلط بر مردم و فرمای گزاری با چنگی که در دنیا چنگ  
در آن زده بودم پس خطاب در رسد مر زبانیه را که خذوه عفاوه بکیرید این کس آب  
در غل کشید یعنی دست او بگردن او بندیدیم انچه پس در آتش بزرگ صله او افکند  
او را غمی سلسله پس نگاه در زنجیر از آتش در عبا سبتون ذرا عا که اصفنا و  
به ذراع ملک که در آبی صفتا و با عست صوابی از کوفت تا مکه فاسلکوه پس در آید  
او را در آن یعنی بر جسد او چید حکم تا حرکه نتوان کرد کعب للاحار گفته که اگر صفتی که  
در دنیا است جمع کنند بوزن یک حلقه آن زنجیر نیست و اگر حلقه از آن بر کوهها عالم  
بند چون از زیر یکد زده آید کان بدرستی که این کس بود که لایق من ایمان می آورد بابت  
العظیم خدای بزرگوار و لا یخص بر منی الخیخت خود را یعنی رختی نمی کرد و در حرم نداشت  
مطعم المستلین بر طعام و آون در و لیشا فلیس له الیوم پس نیست ماموز  
مطافحنا حیم اینجا خلیشی که حیات کند و لا طعام و نیست او را خوردنی الامر عینین  
مگر از عساله و در خیاب یعنی زرد آبه و بر می که از تنها رود و زخیان می رود و لا یا کله نمی خورد  
عینین الا کا طنون مکرناه کار و مکرناه کبار شکرست فلا پس خبا نسته که  
کا قران میگویند قران یافته و ساخته محمد است اقسیم با تبصره و سو کند میوزم آنچه  
می بینید از مشهورات و اما لا تبصرون و با چغنی بنید از مغیبات یا با چغ در روی  
زمین و زیر زمین است یا با جسم و از آج یا با نش و چن یا بکعب و بیت المعمور  
یا بر تر و بحر یا بتبلیغ محمد علیه الی الصلوة و السلام و نزول جبرئیل علیه السلام یا با نیا  
رساله حبیب من و انوار ولایه و جواب قسم این که آید بدرستی که قران یعون رسول

کریم صوابیه خاندن رسولیست بزرگوار نزد خدای او که محمد است صلی الله علیه  
و آله وسلم و گفته اند جبرئیل علیه السلام و ما هو و نیست قران بقول شاعر سخن  
شاعر چنانچه با جمل گوید قلیلا ما نؤمنون انکی تصدیق میکنید و ما و علم  
ولا بقول کاهن و نیست قران سخن کاهن چنانچه عقوبت بی معبط مکان می برد  
قلیلا ما نذکرهون انکی بنده میکنید یعنی منکر نمی شوید نزد قران و فرستاده است  
من رب العالمین زبرد کار عالمیا و لو تقول علینا و اگر اقرار کند محمد صلی الله  
علیه و آله وسلم چنانچه زعم شماست و دروغ بندد بر ما بعضی الا قول بوجهی نیا  
لا فزنا هو آیین بیکرم ما منه بالیمین از بوقوه و توانایی ثم لقطعنا پس بر زمین  
الوینین از و دل او را یعنی هلاک ساز میشم من آن صیحه کس یعنی نیستند شما که  
خارجین از دفع کنید کان هلاک و آید بدرستی که قران گفته که هو آیین بند  
للمتقین مر بر وجه کار از اجا ایشا بدان منتفع اند و انالعلم و بدرستی که ما می دانیم  
ان منکم انکه بعضی از شما مکررین تکذیب کنند تا نیدم قران را و آید بدرستی که قران  
حسرة هو آیین بسبب حسرت علی الکافین بر کافران روز قیامت که تو آب  
اهل قران مشاهده کنند و از آن محروم باشند و آید و تحقیق که قران حق الیقین  
درستست بیجان یعنی یقین است که از نزد خدای تعالی منزل شده قسح پس  
تسبیح کوی ای محمد با شتم ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ خود و نیزه نمایی او را  
از صفات نامشرا و مشا بزرگ یاد کن او را و التوفیق من الله تعالی شوره المعراج  
اربع و اربعون آیه بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که نصر بر حارث بزرگ مسجد  
اکرام استاده گفته خدا یا اگر حجی حسنت و آنچه می گوید از نزدیک است یعنی  
بباران بر سر ما یا مراه عذاب الیم مبتلا کن آیه امده سال سائل در خواست کرد  
خو آهنده بعد از آفیع بعد از آیه که بود و نیست لکافین برای کافران که مثل بدر  
در دنیا یا عذاب الیم در آفره و گویند که سائل ابو جبن بود که گفت فاستقظ علینا  
کسفاه قوی صفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در خواست عجال  
ممود بعد از آن بر هر تقدیر لیسر نیست مر آن عذاب را و آفیع دفع کننده که باز  
دارد از آن من الله از جته خدای تعالی چاره آرد از لیه بدان تعلق گرفت و مراد الله  
مذ فوع نکر دو پس در صفت الله می گوید ذی المعارج خداوند درجه بلند است یعنی  
شرفها بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مصاعدی که برای صعود کمال  
طیبه مقرر فرموده توج الملائکه بالامیر وند فرشتگان و الروح و جبرئیل علیه السلام  
یا قومی که اعظم اندازند بلکه الیه بسوی خدای تعالی مودع که خدای تعالی فرماید  
فی یوم کان در روزی که هست مقدار آن اندازه آن روز حشیشین الهه سبتی بجاه  
هزار سال از سالها در دنیا یعنی اگر یکی از بنی آدم خواهد که سکند در دنیا تا آنجا که  
محل املاک است و ایشا به یک روز مهر و ندا و بدین مقدار سال تو اندر وقت این  
عباس رضی الله عنهما فرمود که مراد روز قیامت است بدین درازی بر کافرا خواهد بود

سورة المعارج



و خواهد گذشت و گفته اند در عرصه کانه قیامت بخواه موطوع هم وقف خواهد بود  
و خلایق را در موقوفه هزار سال بدارند و بیان موقوفه در جواهر التفسیر باجست  
و در فتوحات آورده که صورتی از اسما الهی روز نیست خاصه تعلق بدو دارد و در قرآن  
در روز قیامت مذکور است یوم ربنا هزار سال است یوم ذی المعارج که پنجاه هزار  
سال است و بیان ایام و سنین بدیه و سرمدیه در مطاوی این اورا نگین صوفی و سنی  
و صولت مکانی دارد قاصد پس شکیبایی کن ای پیغمبر بگریزید بر تکدیب نکر صبر جمیلا  
شکیبایی کردن نیکو یعنی تعلق و جوع و اضطراب و شکایت اتم بدرستی که کافر و بد  
می بینند روز قیامت بعد از دور از امامی یعنی میگویند نیست و نخواهد بود و چنانچه در  
بوقوع فلان کار درست یعنی محال می نماید و تزییه قریبا و مامی دانیم قیامت از نزدیک  
بوقوع یوم تکون السماء روزی که در آسمان کالمثل مانند فکری که اخته باشد در زمین  
یعنی فلک بگذرد و تکون اجبال در کرد کوهها کالعبین مانند چشم زنگین زده شده یعنی  
شست شود و درین روز در لایسئ و پرسید نشود و چشم جمیع خلیش از کتانه  
خویش خود یعنی عکس را از کتانه و کردار او سوال کنند یبصر و نهم بینا کرده شودند  
خویشان خود یعنی عکس خویش خود و شنا کنند و باحوال او بینا شوند و او دانند که  
صوکی بعل خود مؤخذند یوم الحجیم دوست دارد و آرزو برد کافر لوفیقدی انکه فدا  
و صد من عذاب یوم یبصر از عذاب آن روز بپنجه پسر آن خود را یعنی فدا کند بچون  
پسر آن را که عزیزترین خلقان بود بزودی با ایشان عذاب کشند او خلاص یابد  
و صاحبته و اخیبه و فدا دهد زن خود را که یار و هوادار او بوده و برادر خود را که  
هم پشت و مدد کار او است و فیصلته التي تویبه و خویشان خود را که جای داده اند  
او را در دنیا نزد خود یعنی بنا صگاه او بوده اند و من فی الارض و دشت دارد  
فدا دهد هر که در زمین است جمیعاً هم ایشان را یعنی همه خلایق را خواهد فدا  
نمیشد پس بر همانند و آن فدا و آن کلام غیره در عذاب آنها بدرستی که آتش  
دو رخ که مجرم از وفای و عهد لظنی زبان است خالص نراعته کشیده است  
للیسوی مردست و پای مشرک یا پوست سر ایشان از صد ساله و دو لیست ساله  
یعنی زبان میزند و کافر را خود میکشد چنانچه مقنا طیس آهن جذب میکند  
نمکخوا میخواند آتش یعنی میکشد یا زبانها و میخواند و در معالم آورده که آتش بزبان  
فصیح بنام و لقب دو زبان میخواند بر کسی را که پست بر حق کرده است  
و توتلی و روی کرده آئینه از فرمان الهی و جمع و کرد کرده است مال و دنیا را فاعلی  
پس در بار دانه کرده و نگاه داشته و حق خدای تعالی دانگده این لایسئ  
بدرستی که آدمی طلق افزیده شده است صلو عا حریص بر جمع مال فانی و بخیل  
از آوا و حقوق ربانی در لیباب آورده از مقابل نقل میکند که صلوع جانور نیست  
در پس کوه قاف هر روز ضعف صحا خالی میکند یعنی همه حسابش از برای خواب  
ضعف در پامی اشامد و در کربا و سر ما صبر نزارد و هر شب در اندیشه آنست که

۵۰۰  
فردا چه خواهد بود پس حق تعالی آدمی را در پی صبری و اندیشه روزی بان و ابته  
تشبیه می فرماید بیت جانوری را که جز آویست معده چه پر شد سبب آن نیست  
آدمیست آنکه بسیرت و بر سر سیری غم روزی خورد خورد و همه عمر زینش و زنگ  
روزی هور و زه زخوان گرم و زرزو در ص تلاش هم چنان هیچ غمی نیست بجز غم آن  
اذا انفسه الشرحون برسد او را مانند فقر و مرض جزو عا خرج کننده باشد و فریاد زنده  
و اذا امسنا بحیر و چون برسد او را آخری و نیکی مثل صحت و ثواب نگر می منو عا منع کننده  
باشد نفس خود را از طاعت و مال از نفقه در راه حق و صبر آدمی بدین منو عا مخلوق  
شده اند الا المصلین مگر نماز گزاران زنده الذین هم انانکه انفسا علی صلواتهم نماز خود  
دائمیون پیوسته اند یعنی هیچ شغل از بازمی مانند و گفته اند که وقت او را نماز  
ساکتند و بچوب و راست التفاتی نمی نمایند الذین فی اموالهم و انما که در اوقات  
حق معلوم حقیقت معلوم و دانسته شده مثل زکوة مقرر و صدقات مؤلفه  
للیسائل از برای درویشی خواهند و المحروم و برای محتاجی که نخواهند و الذین  
یصدقون و انانکه تصدیق کرده اند بیوم الذین بوقوع روز جزا و نشاء تصدیق  
قیامت استغفالت بطاعت و عبادة و الذین هم و انانکه انفسا من عذاب ربهم عذاب  
افزید کار خویش ششققون ترسانند و علامات ترس الهی اجتناب است از ملامت و ملامت  
ان عذاب ربهم بدرستی عذاب بر و در کار ایشان غیر مأمون مأمون نیست یعنی  
این نتوان بود که البته عاصیا خواهد رسید و الذین هم و انانکه انفسا لغو و چه در جفا  
خود را حافظون نگاه دارند آنها اند الا عمالی از او آجم مگر بر زمان خود را او مالک است  
بر انانکه مالک شده اند آیا نهم دستها ایشان را یعنی کنیزگان که ملک المیزین در ایشان  
تصرف توان کرد فایتم بدرستی که ایشان غیر ملومین ملامت کرده اند مستند بر  
ترک حفظ فروج نسبت بازنه و کنیز کاف خود من ابعی و را و ذلك پس هر که طلب کند  
منکی جزین که گفته شد فاولئک هم العادون پس ایشان از صد کرد که زندگانی از وظی  
ذکر آن و بهایم و بقول بعضی استیناء و منی بالید نیز داخل اعتد است و الذین هم  
و انانکه انفسا اماناتهم را مانتها خود را و عهد هم و سپاهها خویش را عیون  
رعایه کنند عا ان حواء امانه حق را و خواه پیمان از یک کار و او برده ها که نگاه داشته  
و ملا حظ امانت کناری و وفاداری در آن فرو گذارند ششتنی بیت اگر می باید از آتش  
امانت و مکار قانون امانت تو بر عهد کنی می بندی و فاکن رسوم حق کناری را  
ادان و الذین هم بشهادت هم و انانکه انفسا با حق خود قایمون الساسد ها اند یا  
اقامه شهادت میکنند در آنچه میدهند از حقوق عباد الله و حفظن جمع میخواند  
جهت تنوع اقسام آن و الذین هم و انانکه انفسا علی صا و هم بر نماز خویش یا وظنون  
مخاطفه میکنند یعنی با آداب و شرائط آن قیام می نمایند و تکرار ذکر صلوة در مفتوح  
و مختتم این آیات دلن فاض و شرف این عباد است بر سایر عباد او گفته اند  
دو آمل تعلق بفریض آورد و محافظه بنواقل اولئک آن کرده که بدین صفتها مؤمن

فی جنات در بوستانها اند روز قیامت مکر مون گرامی شده با شتاب ابدی و جزای  
سرمه دی بعد از نزول این آیه مشرکها گرداگرد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سلم  
قطع کردند و دستها را گرفتند اگر اصحاب محمد طمع میدادند بوستانها را عقیقی میباز  
طمع میدادیم که پیش از آنها ما میبایستنازل شد که قاپوس چیست و چه بود استخبر  
مرا تا آنکه گفت و ابگر و دیده اند و ازین صفتها که مذکور شدی بهره مانند قبل که کسی  
تو ای محمد مژده طبعین نشانند کاندن عن الیمین از جانب راست و عن الشمال از طرف  
عزیزین کرده کرده حلقه زد کا الطمع ایاطع وارد کل امر و عزم دی متهم آن بی فضل  
از کافر آنکه در آورده بشود جنت نعیم در بوستانها با نعمه یعنی مشرکها را از عیبت  
که بی نعمه ایما ایشان را در چهار بار از رو حیات جنات دخل صحت کل آنه چنین است  
و کافر برادر هشت با نیست انا خلقنا هم بدرستی که ما فرید ایم ایشان را از عیبت  
از آنچه می آید یعنی نطفه آلوده که از آب هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس  
اگر کسی از لوث کدورت صافی نگردد و با خلاق ملکی متعلق نشود استعدا و دخول  
نخواهد داشت فلا پس چنانست که کفار میکوبند اقسام سوگند میخورم برت  
المشارق با فرید کار مشرکها که اقباب آرد و در سال که هر روز از نقطه دیگر طلوع میکند  
و المغرب و بخار و مغربها که اقباب را حسست و هر روز بنقطه دیگر غروب میکند  
و گفته اند ما از مشارق و مغرب نجوم است چه هر یک از ایشان را محل شروق و غروب  
از آرزو اقی نقطه دیگر است و بر هر تقدیر حق تعالی قسم بادی میفرماید که انا لقا و  
بدرستی که ما توانایم عملی آن تبدیل بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکها را اهلک سازیم و بدل  
آیم از ایشان خیر آنها ظنی بهتر از ایشان و فرمان بردار تر و ما کن مسبقین و ندیم ما  
مستبقین شد های کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر از آرزو ما می کنیم و مغلوب  
نتواند ساخت در اختیار آن قدر هم پس دست برداری محمد از ایشان بخونوا انهم  
کنند در باطلها و یلعبوا و بازی مشغول شوند در دنیا حتی ملاقات و اوقاتی که ملاقات  
کنند بومهم الذي یوعدون آن روزی که وعده و آرد شده تا روز رستاخیز روز قیامت  
حکم این آیه است که در اینجاست که هر روزی که بیرون آیند ایشان را از این عالم کافران  
با جانه و عده اسرارین علیه السلام کاتم کویا ایشان را نصب یسوی علمی بر پای کرده  
یوسفون می نشانند جانی سیمیه برکنده که علم خود قائم بینند و جانیه و شتاب  
کنند کان روند فاشع البصار هم فروتن و دلیل دیدها ایشان یعنی خداوندانند  
سرد پیش از آنکه در حقهم بیوشد ایشان را یعنی فرود گیر و ذلت خواری و کونسانها  
اینست ایوم الذی از روزی که در دنیا کانونا بودند ایشان یوعدون و وعده کرده می  
سوره اوج ثمان آیه بسم الله الرحمن الرحیم انا ارسلنا توها بدرستی که ما و نسا دیم  
علیه السلام الی قوم یسوی کرده او از آل قاپوس آن اندر قومک با آنکه هم کن ای نوح  
کرده خود او برسان من قبل آن با تهم پیش از آنکه بیاید ایشان را عذاب الیم عذاب ناک  
که طوفانست یا عذاب آخره قال یا قوم گفت نوح علیه السلام ای گروه من ای کلم

سوره نوح

بدرستی که من شمار اینزیر میبینم کشفه ام آشکارا بر کرم من می رسانم شما را آنچه  
آنکه بر سینه خدایا بیکی نکی و انقوه و بر سینه از عقیقه او یا به بعضی دیگر از فرمائی او  
و اطیعون و فرمان بریدم در هر چه فرمایم و نهی کنم لغیرکم تا بیامزد خدای تعالی شمارا  
من ذلکم بعضی از کما صفا که قبل از اسلام فرموده آن شده با شیشه و کوه خرم و باز  
دارد شمار از عقیقات و مهلکا یعنی زنده و آرد شمارا الی اجل مستمی تا وقتی نام برده که  
مدت زندگانی منقضی شود اقل اجل الله بدرستی که مدتی که خدای تعالی مقدر فرموده  
اذا جاز چون بیاید لایه فرما پس افکنده نشود و صاحب آن اجل را مهله نشود  
روزی که اجل در آید از پیش نیست شک نیست که مهله ندهد بلکه نیست یاری  
نرسد در آن دم هیچ کسنت بر باد شود جمله هوا و جو و سنت لو کنت لعلون اگر  
شما که بنگر و نظر بدانید چیزی را پس این را بدانید که در اجل تا خیر و امثال نیست  
نوح بفرمان الی یصد و بنجاه سائل قوم را عده کرده و انشاسته کشی نموده و عباد  
و رزنده در آزار و اید آرا و چندانکه توانستند کوشیدند تا وقتی که نوح بر تنگ آمده  
قال رب گفت نوح ای پروردگار من ای بدرستی که من دعوت خود می خوانم قوم  
بطاعت و عبادت لیل و نهار شب و روز یعنی سوخته دعوه کردم فلم یزد هم پس  
نیفروا ایشان را دعائی خواندن و دعا کردن من الا فرار ما کثر کثرین و میدان از آن  
و طای و الی کما بدرستی من صوا که دعوتهم خود اندم ایشان را بتوجید و عبادت  
تا سایر می و ایشان را بسبب قبول آن جعلند او را و رند اصابعهم انگشتها خود را از اینهم  
در کوشش خود و در گذر مسامح را از استماع صوت بر لیستند و استخشا و یسیر  
در کشیدند شبانم جامها خود را تا فرانه بینند و اصره و او ایستادند بر کوه و معصیت  
و استکبار و استکبار را و سرکشی کردند از منابعت من سرکشی کردن بزرگ نم ای پس  
بدرستی که من با وجود اصرار و استکبار دعوتهم دعوه کردم ایشان را اجمارا آشکارا  
در محافل ایشان تا ای اعلنت لهم این تحقیق که من آشکارا کردم در بعضی ایشان یعنی  
آواز زد آستم و تکرار کردم دعوت را و اسررت و بر راز نیز لقمم هم در بعضی دیگر ایشان  
اسرار را از کفتم یعنی هر وجه که توانستیم طریق دعوت را فرود نهد آستیم و در محاسن  
و خلوات ایشان را بنده و علانیه بخی خواندم و چون چهارمی تو با آن با گرفت  
و زبان ایشان را عظیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند فقلت استغفروا پس  
آمرش طلبید برکم از پروردگار خود یعنی تو بکنید و چون شما تو بکنید از کفرانه کان  
عقار بدرستی که پروردگار شما آفرنده و تو به پذیرنده ترسول السماء بفرستد بر او عظیم  
بر شما در آرزو بارنده در پی و میدوم و مدد و صد شما را با اموال و بنین با آنها را بسیار  
و فرزندان بی شمارا و بچگونگی کم و بدهد شمارا جنات بوستانها مشتمل بر همه آنها  
لکنه بدهد و جاری کرد آند آنها را بر آری شما جوهرها آب مالک لایر چون همیشه شمارا  
که امید ندراید یعنی نمی شناسید سید قید و ضایرا و قارا بظنم و زلزله آوری مرا دانست  
اعتقاد می کنید بزرگی او را تا بر سید از فرمائی او یا چیست که از عظم و قاری او می

وقد خلقنا حال انك بما فيه است شمارا اطوارا كونه مختلف در خلق و خلق  
يا از طور نطفه بعلقه برده و از آنجا به صفت نافر و اين في ليست بر قده كامل  
شمار الم تر و الا يا من بينيد كيف خلق الله حتى كونه بياض خدای سبع سموات هفت  
اسمانا طبقا طبقه بالا طبقه و جعل القوم و كذا كذا ما عرفت في من ذريه ازلش انوار روشني  
و در بعضي تفاسير هست كه جرم قمر در آسمان دنياست و نوروی قمری بايد در آسمان  
چنانچه در زمین می باشد و آسمان را روشن می سازد و جعل الشمس و كذا كذا ما عرفت ان جرم  
چراغ اهل زمین تا چنانچه چراغ ظلم را از حوالی خویش میراند آفتاب تیرگی شب را  
از عرصه زمین محو میگرداند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بجهت آن چراغ  
فرموده كه نوروی تیرگی كفو و نفاق از عرصه عالم زایل گردانید بیت چراغ و چشم و دل  
چشم و چراغ ما رسول الله كه شمع ملتش از پر تو احكام او رخشا درین طنز سر اگر نی  
چراغ افروختی شرعش بجا كس اخلاصی بود از تاریکی طغیان و الله ابتكم و خدا تعالی  
برو بیايد شمارا یعنی نماند و جود پر شمارا آدم من الارض از زمین پس است آدم از قبا  
بناتار سستی و چون پیدار ما از خاک آفریده ما همه از خاک مخلوق با ششم تم تعید پس  
باز خواهد بر شمارا اینها در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آورید و بخرد و بیرون آرد  
شمارا از قبر خارج بیرون آوردنی از برای حساب و جزا و الله جلیل و خدا تعالی كذا كذا  
لكم الارض بر آبی شمارا اینها تا بساطا ما ماند فرس كسره كه آرام در و گرفت و روضه شاید  
لتسلكوا منها ما مبر و یذابون من سبلا فجا بر آصهار كساده بعد از من مواظب  
عوام قوم نوح مقابل شدند و خاص و رؤساء ایشا از اضلال و اغوا نمودند تا آنجا  
بودند و عمار فرودند قال نوح كفت نوح بعد از مشاهده این حال رب ای پروردگار  
من انتم بدرستی كه ایشا یعنی عامه امه من خصونی عاصی شدند در من و اتبعوا و پیروی  
کردند من لم یزده از آنكه زیاده نكردم او را مال و ولده مال و فرزند و الا خسار اكثر ارباب  
و كذا كذا یعنی فریاد بردند مراد و مبالغه كردند مهتر آن خود را كه مغرور بودند بمال و فرزند  
و مكر و او مكر كردند بزرگان قوم مكر كذا را مكر بزرگ كه بان سفاه و ادانی را بجهت كذا  
خود كشتیدند و بر اینها من جرحی كوند و قالوا كفتند كافرا لا تدرن دست باز دارند  
الطغتم از عبادة خدا این خود و لا تدرن و كذا و مكر آری و در آنكه آن صفت بود بر صورت  
و روی ساخته و لا شعوا عا و نه سواع را و آن بر صورت زنی بوده و كذا یعوث و نوح  
و ان بتی بصوره شیر بود و یعوق و نوح و یعوق را و آن بتی بصوره اسبی بود و نوح  
و نوح را و آن بتی بصوره كرسی بوده و اشهر است كه اینها اسامی پنج فرد صالح بوده  
میان آدم و نوح بودند و مردم با ایشا اعتقاد می تمام داشتند و بعد از مكر ایشا  
از جوب و جنگ پیکرها ساختند و تعظیم می نمودند و بهر روز ما بهر رستش است  
شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن تبار بیرون آورد و عرب را بر رستش ایشا بدست  
قبیله كلب و و داشتند در دو مة كجند و سواع در قبیله عذیب بود در ساهل حیره  
مذبح و بنی عقیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در میان عذیب و قبا و نوح معبودان

بود و آل فی الكلاع بیت كافران بت بیجان چه تمتع دارند باری آن بتی بر ستی  
جانی دارد و القصة نوح علیه السلام با حق تعالی مناجات كرد كه خداوند اكابر قوم صغیر  
كفتند كه دست از زمین تبار باز بردارید و قدا ضلوا و حال آنست كه كرامت كذا كذا  
قوم ما بین تبار كثیر بسیار از خضعاف و ادانی را و لا تدرن الظالمین و میفرمایند بار خدا  
مرستم كار ازنا الا ضلالا مكر هلاك عذاب مما خطبنا تم از برای كذا صا قوم نوح  
آغرقوا عرق شدند بطوفانی فاذا ضلوا اهل پس در آورده شدند تا با آبش در قبه و كفتند  
در آخره فلیجیة الهمس نیافتند از انهار خدا ای گرفته بودند من دون الله بجز خدا ای  
تعالی انصار اربابان و مدد دهندگان كه عذاب از ایشا باز آورده اند كذا  
نوح را خبر داد كه دیگر از قوم تو كسی ایما نخواهد آورد و از ایشا فرزندی كه ایما آورد قبول  
نخواهد شد پس نوح علیه السلام مناجات كرد و قال نوح رب و كفت نوح علیه  
السلام ای پروردگار من لا تدر علی الارض مكر بزرگ و نوحی من الكافرن انك و كذا  
از نكروید گمان زیاد آور كنده یعنی كسی آید در و در و هلاك عامست یعنی كذا  
مكر آرتك ان تدرهم بدرستی كه اگر كذا ایشا از ایشا ضلوا و كذا كذا  
ترا یعنی خواهند كه مؤمنان را ضلال گردانند و كراه كنند و لا یلدوا و نرا اید الا فاجرا  
مكر جبر كننده و كفار اناسی یعنی چون بالغ شوند فاجر و عا و را باشند رب اغفر لی  
ای پروردگار من بسیار مراد و لو آیدی و مرید پر و مادر مراد و نوح ملك من مشلح  
بوده و مادرش با شهر اقبال ستمی بنت انوش و هو و مؤمن بوده اند لاجرم در خدا  
فرموده كه ایشا را بیامرز و من و من و منی مؤمنان و هم كس كه در آید بخانه و منزل  
یا بکشتی بمنزل من در حالتی كه مؤمن باشند و المؤمنین و المؤمنات بیامرز در آن  
وزنان كروید كار كه باشند تا قیامت و كفته اند در این امه جرمه اند از ان عباد  
رضی الله عنهم انصفوا و است كه فرموده كه صحنی نوحی و عمار نوح علیه السلام در باره  
كافران مستجاب شد در شان اهل ایمانیز بعد اجابه رسید و دیگر عا فرموده و لا  
تدرن الظالمین و میفرمایند مكر كار ازنا یعنی كذا كذا ایشا مكر هلاك بسختی و سوا  
سوره اجم و هج ثمان و عشرین آیه بسم الله الرحمن الرحیم قبل ازین مذکور شد در  
احقاف كه در هجی از جن در بطن النخله بملازمه حضرت رساله پناه صلی الله علیه و آله  
و سلم رسیده و استماع قرآن نموده ایما آوردند ماوردی كوی كه آنحضرت سوره  
میخواند و ایشا نه تن بودند یا هفت یا سه از اهل بجان و چهار از نصیبان  
كشاف او آورده كه از نصیبان و ایشا اعظم و اكبر قبائل جن اند و عامه لشكر ابلیس  
از ایشا است و این گروه كه ایما آورد بودند میان قوم خود فرسته انواع سخنان  
حق تعالی درین سوره خیر ازین فرموده كه قن كوا ای رسول بزرگزید او حق ال وحی  
كرده شد بمن الله استمع انك شنیدند قران را در بطن نخله نكرو و هجی از ده كمر بودند  
و از سه بیشتر من كجی از گروه جن فقالوا اهل كفتند جهان چون میا قوم رفتند كه  
ای قوم اناسی معنا بدرستی كه ما شنویم قراننا عجا تران شكفت یعنی كلامی عجب كه

سورة اجم

جوزان سی

بکلام بشر مانند کسی برایشا مثل او قدر ندارد بیهی الی الله رشده راه نماید برستی  
و صواب صلاح وین فامتا پس کر ویدیم ما بان وکن لشکر و صحر لشکر و تبا و  
و انبیا زکیم بر تنبای پرو و کار ما خدا یکی را از اصرام و بالسه و غیر آن چنانچه  
شکر می آوریم و آنکه و بدرستی که بزرگست تعالی قدر بنا ملک آفرید کار با بر  
عظمت جلال او و از عجایب مستحلوقات ما اتخذ صاجبه فز نکت زنی را چنانچه  
از مبلغ کونید و لا ولد آوند فرزند چنانچه بود در حق غیر و نصاری در حق محسود  
کنند و آنکه کان و بدرستی که هست که بقول سفینه میگویند جاس و نادانان علی  
شطاط بر ضای تعالی سخن دور از کار که نسبت صاجبه و ولد است بوی و انانیتا و  
پنداشتیم ان لوقول اللان و این آنکه نگویند دنیا و دنیا علی الله که بنا بر ضای تعالی  
لاجرم هر چه سفینه ما میگفت باورد میگردیم چون قرآن شنیدیم و آنستیم که او  
دروغ بر ضای تعالی می بسته و آنکه کان و بدرستی که بودند رجال من اللان مردمان  
از آدم تا که در بعضی ایکنه یهودون پناه گرفتند بر حال من لکن بر ما از جنبا و آن  
چنان بود که چون کسی بر بیابان حصول ناک رسیدی کفنی پناه می برم بستی این و آوی  
از شرفها هم او و اعتقاد او آن بود که بدان سعاده آن سالم و مامون ماند  
و اهل مکه در موطن هائله گفتندی اعوذ بحی یقه بن بدر من جن جهنم الی الی فرادیم  
پس پیروزند او دنیا یعنی کفار ایشا و جنبا از بسبب این استعاده و هتاک و شرفی  
و جن تا گفتند که بزرگی ما مرتبه است که او دنیا پناه ما میجویند و آنهم و بدرستی که او دنیا  
یعنی کفار است ظنن امان بردند کما ظنتم هتاکه سما لمان می بریدای جن ان کن  
یعنی الله اهدا آنکه بر نه انکه و ضای تعالی یکی را از هر کان برای حساب و جزا و آن  
لمستنا السما و بدرستی ما هر آینه منس کردیم آسمان را برای استراق سمع و به بالا رفتیم  
و خواستیم که با آسمان در آیم فوجها پس یافتیم آسمان را طلیت بر کرده حرسا شدید از  
بانشیا توانا و حکم یعنی مملکت که منبع جن نام زد شده اند و شنبها و از ستارگان و چشیده  
از آتش فشانکه جبهه برجم و لوان متعین کشته اند و انان لکن نقعد و بدرستی که ما بودیم  
منها از اسما فقا عد السبع در نشیبتکها هر بر آری شنیدن اجبار اسما قین از مبعث  
پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بر جنبا اسما می رفتیم در مقاعد عالی از خرس شهبی  
لنشستیم من لیسیم الآن پس هر که از جن طلب شنیدن می کند اکنون بخدا می باید  
بر آری خود شهبای صد ستاره و روشن و آتش باز نگاه دارند و مقصد ایستاده برای  
سد خن او و انان اندری و بدرستی که ما نمی دانیم آتش را زید ایابدی خواسته شده از اجزا  
آسمان و باز آشتن ما از آن بمن فی الارض بکسانی که در زمین اند از دنیا ما ارادیم یا  
خواستیم است بدیشا زهم رشدا آفرید کار ایشا خیری و صلاحی و انانیتا و  
و بدرستی که از جنس ما سایشان هستند یعنی مومنان نیکو کاران سابق در خیرت  
و مقادون ذلک و از ما و تر ازین هستند یعنی میان راه و آن در خیر و شکر کما ظن  
قد و ما هستیم خداوندان طریقها و نه هبها و متفرقه و مختلفه در معالم احسن

بصری رحمة الله علیه نقل کرده که چنانچه در میان اناس بعضی مذاصب مختلفه  
چون قدریه و مرجیه و رخصه و غیر ایشا در میان نیستند و انانیتا و بدرستی که  
و انستیم ان من نجر الله انکه عا فرمی تو اینم ساخت ضای را هر جا که باشیم فی الارض  
در زمین یعنی اگر ما کاری خواصد ما و آجا جز نتوانیم کرد و بواسطه سکون او و شبات  
در مقام خود برای مقاومت و کن نجر و عا فرمی سازیم او را هر که هر با از روی کشتن  
با طرف فاق با حوالی که وفات و انان و بدرستی که ما لما سمعنا الهی انکام که  
می شنویم یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و مقرست که هیچ پیغمبر  
بجن معوشه نشده الا حصه رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم که انستیم  
دعوه او فرارسیده است و خون تبلیغ او در نظر خاص عام کشیده شده و اصل  
اندر دعوه او جن اناس تا قیامت امتش هر نوع و جنس اوست سلطه و طفیل او  
اوست شتا هفتشاه و خیل او همه من یومین بر تبه هر که بکرو و با فرید کار خود فلان  
جساک پس برسد او از نقصان در جزا و لا رخصه و نه از خواری که باور رسد و انان  
مننا المشکون و بدرستی که از این نوع ما مسلمانانند که و ده پیغمبر صلی الله علیه  
و سلم و مندرین بدین اسلام و مننا القاسطون و انانیتا پس او کران اندر خود که  
شکر آوند و فرما حق نبرد من اسلام پس هر که کردن نهاد او خدا را هتاکه ما کرده ایم  
فا و لکن پس آن گروه کردن نهاد صحر و رشدا مقصد کرده اند راه راست را  
و انان را مقصد خواهند رسید و انان القاسطون و اما ستمکارانکه نگویند حق  
فکانوا کجتم پس ما شنید ایشا را اشرار خطبا هتاکم که بدیشا افروخته شود چنانچه  
بلقار اشرار و خست می شدند و انان استقامت و دیگر وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم  
شوند اهل مکه علی الطریق بر راه راست یعنی ایما آرند لاسقینا هم هر آینه بدیم  
ایشانرا ما عذقاب بسیار بعد از محبت تنک سالی یعنی روزی برایشا و آنکه  
یا اگر جن بر راه راست استقامت و رزند ایشا زلف بسیار از آنی داریم یعنی از عید  
روز آخر ما و هم و این بزرگتر و بسیار تر نعمت است و جمعی اعم گرفته اند یعنی اگر جن  
مستقیم باشند بر اسلام ایشا زلف سبعة معیشة سر فرار کردیم لفتنم تا  
بیازماییم ایشا زلفیه در آن زندگانی که بو طائف شکران نومه چگونه قیام می نمایند  
و من یعرض و هر که اعراض کند عن ذکر ربه از یاد کردن پروردگار خود و سپاس  
نکند لیسفک و آرد او را ضای تعالی عذابا صغدا در عذابی سخت که فرج و راحت  
نبود و ان المساجد لکن و دیگر وحی بر آمده که مسی صا و صا بر است و خاص  
برو فلان دعوات الله صا کس بخوانند در آن با ضای تعالی یکی را چنانچه بود و نصاری  
در کناش خود و صوامع عزیر و مسیح بالو هیته یا می کنند و چنانچه مشرکان در اول  
بعیت اکرام میگویند لبیک لا شریک لک الا شریک صولک و گفته اند ما ازین  
مساجد تمام روی زمین است که مسی سید المرسلین است که بقول صلی الله علیه  
و آله و سلم جعلت لی الارض مسجدا و ظهور پس در هر بقعه قطعه از زمین بایا

خداي تعالی با و دیگر نیکو نباشد شعور از آنجا و خداوند را با و می آرد که یکی  
یا دو گن دل کعب حاجتست و بر ملائکه و از آنجا از یاد وی آبا و ملکن و آنکه برستی که لما  
قام آن هنگام که برخواست خدایتان بنده خدای یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و  
وسلم در بطن نخله مدعو می خواند خدای را و نماز میکرد و در آن وقت قرآن او میشنود و کار او  
یکو نبود نزدیک بود که باشد جن علیه لب که بر و حقیقتند که از غایب شوق و از دحام  
و در آنکه حق تعالی پیغمبر خود را عبد الله گفته مکتها بسیار است و در آنجا آمده که آن  
حضرت را هیچ نام خوشتر ازین نام نیامده چه شرط عبادت و عبودیت بر وجهی که آن حضرت  
قیام نموده و هیچ کس را قدرت قیام بر آن نبوده که آجر در وقت عروج آن حضرت منزل  
ملکی باین اسم مذکور شد که سبحان الذی اسری بعبد و بهنگام نزول قرآن از مدارج  
فلکی او را بهین نام یاد میکنند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده بیت آن بنده  
بندی او است که جمله بندگان کزین او است و آوند زیند کیش را حق کان راه نیده  
صحیح شاهی گفتار که بر آن حضرت گفته عجب کاری در پیش گرفته و در بزرگ مهملگی  
شروع نموده ازین مهم برگرد و ازین امر شروع کن تا برساند و همی و حمایت کنیم آید که  
قل بگو ای رسول برگزیده بهر حال که هست انا او عواری جز این نیست که مخلوق  
یعنی می برستم پروردگار خود را و لا اشرک به احد و انما نیکیم به و هیچ یکی را حق  
ای بگو ای سید عالم برستی که من کن بخیرتی در بنای نیکه و در زمینها نهد در این است  
از عذاب خدای احدی هیچ یکی یعنی اگر خدای تعالی من خواست باشد عذاب کسی مرا  
حمایت نتوان کرد و کن احد و نیام من هرگز من دونه ملکی که جزوی بنا حق روی بوی آرم  
الابلاغ الیکین ابلاغ کنم و رسانم بشمار رسانند فی کتاب الله است شمار این است  
و رسالات از نزد خدای تعالی و میرسانم پیغامها فرستاده او را و من بعضی الله و هر  
تا فرمائی کند خدا را در برستش و فرستاده او را در راه و نهی فای که پس برستی که  
مرا در است تا چشم خالین فیها التشریح و فرخ جا و می آید در آن آید همیشه خدای  
از آن و آرم و کافر از اضعیف ولی یار میدانند و در تو خاص میشنود حتی دارا و  
تا وقتی که بنشیند یا بوعده آن آنچه وعده داده شده اند و دنیا من وقوعه بر یاد آخره  
فستیعلمون لیس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود و ببینند از گروه مؤمن کافر  
من اضعف ناصم کیست ضعیف تر از جهت یار و مدد کار و کیست کمتر از زوی  
و معلوم شود که ناصم که قوی تر است و بیشتر و یار که ضعیف تر است و اقل عدد  
و کمتر کفار بعد از استماع این آیه گفتند آیا این موعود کی خواهد بود آید که قل بگو  
ای نبی و عده کرده اند راست و درستست و لیکن آن بر مؤمن مخفیست این خبری  
اقرب نمیدانم آیتها و کیست ما تو عده آن آنچه وعده داده شده آید که بجهل که  
یا مقرر کرده است و او را زنی آمد خدای من زمانی دور عالم الغیب او است و آند  
پوشیدها خلا نظر بر شکار انسان و مطلع نگرداند علی غیب بر غیب مخصوص  
بظلم و احد الا من یقنی یکی را مگر آنرا که پسندد من رسول از فرستاده خود او را

از بعضی

بر بعضی از ان الطباع و صد با معجزه او بود و مراد ازین رسول محمد رسول الله صلی الله علیه  
واله وسلم است فایه لیسک پس برستی که در می آرد خدای تعالی یعنی میسازد من  
بین یزید از پیش روی آن رسول پسندیده و من طفله و از عقب او رسد که گویا  
از ملائکه و بر آبا من میدارند لیکن تا بداند شومی الیه ان قبل بلغوا الله و رسوله  
خبر پس علیه السلام و ملائکه که بوقت نزول وحی با او می باشند رسالات بر زمین  
پروردگار ایشان تغییر و تبدل و احاطه با کلمات و فرود گرفته است علم خدای تعالی  
شده با کس نزدیک رسوله ملائکه است و احضری کل شیء و شمرده است هر چیز عدد  
از روی عدد و ملائکه قطرها بر آن در یک بیابا و امثال آن همه میداند که چند است  
هر دو کمال علم است و احاطه آن جمیع معلوما یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایره علم  
خارج نیست هر چه دانستنیست در دو جهات است در علم شامش پنهان  
سوره المومن تسع و عشر و ابی بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که حضرت رساله  
پناه صلی الله علیه و سلم در مبداء بعثت که نماز گزاردی بکلمه خود او پوشیده  
و از خدیجه رضی الله عنها مرویست که آن سخن جا و در شی بود و جماد و در آغاضی  
بر بالآ ما بودی و بعضی رسول الله صلی الله علیه و سلم بودی و بوی نماز کردی  
حق تعالی با وی خطاب فرمود یا ایها المومن ای کلمه در خود حده و کلمه از من یعنی  
حکایت یعنی بردارنده بار نبوت قم اللین بر خیر شب یعنی بنیاز الالقیلا مگر آنکه  
قیام لیس در این اسلام فرض بوده و با عقا و بر تله مشیر بوده اند چنانچه حق  
تعالی فرموده که شب نماز بخیزند آنرا که آن نصفه او انقص نم شب است یا کم  
کن منه قلیلا از نیمه شب آنکه یا شب است باز آید ازین که نشاید زود علیه یا زیاد کن  
بسیمه شب تا شبشان رسد و غایب این باشد و در سن القرآن و سانی و شمرده کلمات  
قرآن را روشن کردن حروف آنرا بوقت تلاوة ترتیل روشن کردن چنانچه سماع  
ان توان کرد و از امیرالمؤمنین علی کرم الله نقل کرده اند که ترتیل حفظ و قوفتند  
حروف انا سنلحق برستی که باز و باشد که وحی کنیم و منزل کردیم علیه که لا تقبل  
بر تو سخنی که آن یعنی کلام مشتق بر کالیف شاکه که قرآن باشد حمل بر مطلقا یا قرآن  
نودا رحه امر و همی و وعده وعده و حلال و حرام و حد و احکام مانع بود و سماع ان  
بر کاروان و تحقق در آن بر منافقا یا قرآن باشد ثواب آن در میزان و گفته اند  
باشد بر تو تلقی آن و آن در است از نزول وحی بود که آن سرور مثل و از برای صدای  
شود و از مجر و صوتی اعتبار بر مخارج و اگر قوی حرفه کلام از طریق معتاد خارج  
می نمود و ازین جهت در آن حال ثقل تمام بسیدانام علیه و آله الصلوة والسلام میسیر  
چنانچه از خالیشه رضی الله عنها منقولست که در روزی که سر با بودی نعمت  
میدیدیم که وحی بدو فرمود آمد و از چنین مبارک بسیدانام علیه و آله الصلوة والسلام  
قطرات عرف میچکید و در همین نزول وحی بر آن حضرت بدین نوع که مذکور شد  
اگر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی و اگر ترکیه بر آن یکی از باران

سوره المومن

دانشی خوف شکستن آن بودی و درین حال خ او چون کل صدر کش بر او فرضی لبس  
کل که بصحن چمن بلور زرد و در آن کفایت آورده که قرآن در نفس خود مفصل است  
لما قال تعالی کتاب فضیلت ایات و نسبت با جمیع کتب منزله سماویة صوره اجمالی  
چه مصدق و مطابقت آنهاست و مصدق لما بین بدیه پس نقل قرآن اشارت  
بجمعی آن میان صورتین جمالیه و تفصیلیه چه جامع امر من اقل و اشرف اهل  
و اعظم خواهی بود و گذشته چنین باری بجز صاحب حق تعالی از شما نیست چه چنین  
بمقدارست کار کسی نیست بقیه کار است کس نتواند زدن آنجا نفس قوه این  
کار بود آری و پس آن ناشئه اللیس بدستی که طاقه شب یا عبادتی که ناشی شود  
لبش یا قیام شب می آید و طاقه سحر است جهت ریح و کلفه چه ترک خواب و راحت  
بر نفس بغایه شاقست یا بیشتر ستمه از روی فراغت چه در روز و در شب تصرف در آن  
معیشت مشغول باشند و در شب از خواب که ناگون قارغ شده متوجه محراب  
عباده تو اند بود بیت خاموش شد عالم لبش تا جست باشی در طلب زین که جنگ  
تسولش طوطی گاه نشست و اقوم قیلاً و راست ترست از جمله مقال یعنی خواندن قرآن  
در شب بصواب ترست که دل فارغ باشد و زبانی دل موافقه نماید بزبان میخواند  
و بدل نظر میکند و ناشئه اللیل گفته اند که میان مغرب و عشاء است یا با بعد عشاء  
تا صبح و بقول عائشه رضی الله عنها آن بود که از خواب برخیز و این لکث فی التبتار  
و بد رستی که مراد روز و شبی طولی آمد شد در آنست یعنی تصرف در امور خلقی  
و اشتغال بدعوه ایشان پس در شبها توجیه با ذکر سجده اولی و اذکر اسم ربک  
و یاد کن ای محمد نام پروردگار خود را و با سنا حسنی او را بخوان و بتسبیح و بریده شوق  
و توجیه کن ای بسوی او عبادت بتسبیح بریدی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه بسوی  
مجدد ساز و همگی روی بدو آیت دل و بند ز غیرش بکسب آنچه جزاوست برون کن  
از دل رب المشرق و المغرب بدست از ربک یعنی یاد کن پروردگار خود را که خداوند  
مشرق و مغرب است لا اله الا هو هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت مگر او فایده  
پس فراگیر او را و کلمات کار ساز خود و ملمات را با او گذار و اصبر و صبر کن ای سید ولد  
ادم عالی یقولون بر این میگویند که کفار و مکذبان از خرافات و تصدیقات و احوال  
همی اجمیلا و بزرگیشان بریدی نیلوی یعنی در مقام انتقام میباش و نصیحتی از ایشان  
باز نمگیر این حکم بآیه قال منسوخت و ذرین و المکذبین و بگذر از آنجا مکذبان  
اولی النعمه خداوندان تنعم یعنی کار صنادید و قریش بمن گذار و قولتتم و مهله و  
ایشان را قلیلاً و همتی اندک زمانی مکافات و هم ایشان را بکذب شیخ زاهد  
رحمه الله آورده که میان نزول این آیه و حرب بدر و هلاکت سرور آن عرب نبود  
مگر اندک وقتی آن لیدنا بدرستی که نزدیک است و آخره برای دشمنان دین احوال  
بندها و کران که بدام مقید شوند و حجاب و انشی بزرگ افزوده که در آن بسوزند  
و طعاما و اعصیه و خوردنی با صفا در کلو کوفتن یعنی در طاق کینه چون ضریح و

و عذاب الیم و عذابی در دنیا که غیر از دنیا که آنرا نشناسد مگر خدا تعالی در دنیا  
آورده که بعد از نزول این آیه حضرت رساله تنبیه صلی الله علیه و آله و سلم بهر پیش  
بیفتاد و این وعدهها است بشود وقتی تویم تر جفت الارض روزی که بگذرد زمین  
و اجبال و کوهها با عظمت و کائنات کجبال و باشد کوهها تلها و ریک کشید با همیلا  
یعنی کوهها سخت چون ریک روان شود آن همیست آن روز آنرا سلنا الیک بدستی  
ما فرستادیم بسوی شما ای اهل که رسول پیغمبری یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم شاهد علیکم گواه با قوال و احوال شما یعنی در قیامت که او احوال خود را بگوید  
و امتناع از آن که ما سلنا همیست که فرستادیم الی فرعون رسولاً بسوی فرعون رسولی  
یعنی موسی علیه السلام و بعضی فرعون را رسول پس عاصی شد فرعون در آن پیغمبر و اجاب  
دعوه او نکرد و فاخته زان پس فراتر فتم او را اخذ و سلنا فرستی سخت یعنی آتش عرق کردیم  
و از راه آتش آتش بر دم تهدید کفار قریش در آن زمین در جست کلیف تنقون  
پس چگونه نگاه میدارید نفسها خود را آن کفرم اگر مانعید بر کفر خود نو نماز عذاب روزی  
که حصول آن بجهل اولادان شبیه گردانند که کار پیران یعنی موسی بسیار اسفند سازد  
مراد کثرت هموم و غموم است چه بسیاری اند و آدمی را زود بر کفر و افسوس سازد و می  
مبالغه باشد در درازی آن روز السماء منقطره السماء شکافته شده باشد بسختی  
و همیست آن روز کاف و عده هست و عده ضای تعالی عذاب است این وقایع و وقوع  
حوادث مفعولاً بودنی آن طغیه مذکوره بدرستی که این آیه پندی و عبرتی است  
من شای پس هر که خواهد از آنجا که بترسد بترسد و بترسد و بترسد و بترسد  
آورده اند که بعد از نزول قرآن اولیاً حضرت رساله تنبیه صلی الله علیه و آله و سلم  
شبهها بر خواستندی و چون مقدار نصف و کمتر و بیشتر از آن مشتبه بود از خوف  
انکه محاطه و آجبر می نباشد تا روز نماز گذاردندی تا بگویی که بای مبارکش بر  
کرد و ضعف و محافه بر جسد ها بولش غالب شده و منکران ندانند اما خدا افضد شی  
رته در آنکندند حق تعالی بعد از یک سال بارگرا از نو شمارد آشته آیه نازل شد که  
ان ربک بدرستی که پروردگار تو یغما انگ تقوم میدانند که تو بر میخیزی در شب بری  
نماز آتی من ثلثی اللیل کمتر از چهار دانگ شب و نصفه و نماز میگذاری نیمه شب  
و سه یکی از آن و طائفه و بر میخیزند بهین منوال که روحی من الذین معک از آنانکه با تو اند  
از اصحاب تو و الله و ضای تعالی بقدر اللیل و النهار اند آزه می کند شب روز آدمی  
مقدار ساعات آن و علم او محیط است بقیام تو هر شب بدین مقدار علم کن  
تخصه و داند ضای تعالی انکه طاقه نداردند تقدر اوقات را و نگاه نمی توانند داشت  
فتاب علیکم پس باز گشت بر شما بعفو و تخفیف و رخصت فرمود در ترک قیام  
فافر و اما تیسرین بخوانید آنچه اسما بود من القرآن از قرآن مراد آنست که بگذارد  
آنچه میسر شود و شما از نماز شب علم آن سیکون داند ضای انکه باشد منکم فرضی  
از شما بپایان و آخرون بضر بون و دیگر انکه سحر کنند فی الارض در زمین بنبغون

من فضیلتی میطلبند از فضل و کرم خدای تعالی یعنی تجاره می کنند و وجه طلال کسب  
میکنند و آخرون بقیاتون و دیگران که کارزار میکنند فی سبیل الله در راه خدای  
تعالی و بیاران اخص سفر از تجاره و مجاهد آنرا از جهاد و برنج رسد در نماز شب  
و ضبط مقایره آن با جرم از شما تخفیف فرموده و فاقه و اما تیسرین سخن خوانداری  
میسترسد و منتهی از قرآن در نماز و این امر بر سبیل فریضه است و آنچه گفته اند قرآن  
سخن ایند در غیر نماز و این امر بطریق مذکور و استجاب است و در مقداری که خواندن آن  
منتهی و نیست از قرآن اختلاف کرده اند و آن شما است یا صد یا دو و نیست یا ختم  
در مآذی و در حدیث عبدالله بن عمر است رضی الله عنهما که حضرت رسول صلی الله  
علیه و آله وسلم فرمود که قرآن در مآذی ختم بخوان گفتند یا رسول الله در خود و قول  
می آید یعنی روزی که تمام قرآن ختم کنیم فرمود بخوان در بیست شب بازگفت  
مراقبه زیاده هست فرمود بخوان در هفت روز و برین زیاده مگر در نماز با سبند  
خود از این سخن رضی الله عنه نقل میکنند که حضرت رساله تنبیه صلی الله علیه و آله وسلم فرمود  
هر که در روزی بیست و یک بار از غافلان تنویسند و اگر صد بار تلاوت کند  
او را از قرآن بردار آن بنویسند و اگر دو بیست از خواند قرآن حضمی نکند با وی روز  
قیامت و اگر بجز این یا بقصد آتی اشتغال نماید بنویسند از برای او قنطاری از زرد  
و آیه الصلوة و بیای فرید نماز مغرور و نه و اتوال الزکوة و بد صد زکوة و اوجه را  
و اقرضوا الله و قرضه یجدها کثیرا و قرضه یبکوا انما است بانظاق سخنه  
در بطریق خیر و یافتن جزای بسیار زیاد آن و ما تقدروا آنچه پیش فرستند لا انفکام  
برای نفسها و خود من خیر بخورده از نیکی یا بد آنرا عند الله نزد خدای تعالی بیت برکت  
عیشی بخور خوشی فرست کس نباید در زین زیبش فرست عشو خیر و اعظم آن  
انفاق مستحبه بزرگتر از روی مزد یعنی ثواب از زیاد یا بد یکی آید و نصف صد آن  
نیز بیشتر تا غیر حساب و استغفر الله و طلب آمرزش کند از خدای تعالی در هر حال  
ان الله بدستی که خدای غفور آمرزگار است بندگانش را رحیم مهربانست برایشان که  
شفقت و مهربانی او از یاد نبرد و بد بیشتر است سوره المذثر بسم الله الرحمن الرحیم  
روایت میکنند که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم که در زمان فترت و فتنه  
میرفتیم تا گاه از اسما و اوزی شنیدیم چشم بر بالاکرم همان ملک که در غار جبرائیل بود  
برگرس نشسته میان زمین و آسمان از سقوطه صیدات و غنچه و صیقل او خونی بر زمین  
نشست چنانه بازگشتم و گفتم مرا بیوشانید جامها بر من پوشیدند و من در آن شب  
آن حال بودم که حضرت دو اجلال عم نوال وحی فرستاد که یا ایها المشرای جاده در  
گفته اند مرد از دین نبوت است یعنی ای لباس سال در بر افکنده تم بر خیز از خواب  
خویش تا قیام نامی با دارم اسم نبوت فانی پس بسم کن خلق را از عذاب خدای تعالی  
اگر غیر او برستند و برکت حکمت و پروردگار خود را بگویم یا کن ای رسول برگزیده  
و ثیابک فخر و جامها خود را پاک ساز از الواث یا کوناه کن بخلاف صنایع

سوره المذثر

یا اول علامتی بود بر ترک عادات انسان و عکس المرئض کرم الله وجهه فرموده که گویا  
کن جامه بپوشد یعنی و ابقی و کفشد باک کن نفس خود را از آنچه میشناسی  
و در نجات از شیخ ابوالحسن شاذلی مغربی نقل میکنند که حضرت رساله تنبیه صلی الله  
علیه و آله وسلم در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طهر ثیابک عن الذنوب حقا عدد  
فی کل نفس یعنی پاکیزه ساز جامها خود را از جرم تا بهر منکر دی بگذرد و ناپدید کند  
تعالی در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کد است فرمود که حق تعالی بر تو پنج  
خلعت پوشانیده است خلعت حقیقت و خلعت معرفت و خلعت توحید و خلعت پاکیزگی  
و خلعت اسلام هر که خدای را دوست ببرد و بر وی آسان شود و چیزی و هر که خدای را  
بشناسد در نماز او همه چیزی فرود آید و هر که خدای را بیگانه انگیزد بدانند بوی شکر نیاید  
هیچ چیز او هر که خدای تعالی ایمان آورد این کردار هر چیزی و هر که بر اسلام  
بود عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار از خدا قبول افتد پس هیچ  
کوی از نیکی دانستم معنی قول خدای را و ثیابک فطرت بیت در تو پوشید لطیفه را  
خلعت از صفات روحانی دانش از لوث و خشم و شهوت دور تا بیگانه نشود  
و اگر خیر فایده از همه گناهان کناره کن یعنی بر حسن تقوی که هستی باش و لا تمین  
تسکینه و عطا مدد تا بهیست بهستانی یا منته مینه بر خدای یعنی خود که تا از ایسا  
شماری یا خود را ممنون ساز ما دار رساله یا طلب بسیاری فرزندان از ایشان است  
و از برای رضا خدای خود فاضل صبر کن یا در تحت موارد قضا خدای صابر باش  
فاذا انقضت پس چون میدهد شود فی التاقور در صورت یعنی نفعی را تا نیکه اثرش نیست  
فذلک پس آن دمیدن تو میزند یوم عسیر در آن روز نشانه روز دشوار است  
علی الکافرین بر ناکر ویدگان غیر بسیم بر آسان برایشان اگر چه حصول و عیب و شده در آن  
روز عام بود اما حق تعالی بکرم خود دشواری را از مؤمنان بردارد و با کافر با نند و در حساب  
با ایشان مناقشه کنند و روی ایشان سیاه کرد و در نمازها اعمال بدست چوب ایشان  
دهند آورد و اندک و لید پلید مغیره از حضرت رساله تنبیه صلی الله علیه و آله وسلم  
فواج سوره خم مؤمن شنیده بمیان قوم باز آمد و گفته خدای که از محمد صلی الله  
که سخن جبری انش نیست مرا و آحلا و لی و عذوبتی هست که هیچ سخن را نماند  
و بر و طراوه و نازکی است که هیچ حدیث نبود اعلی این نهال اقبامه شمر است سعادت  
کلیه و اسفل این شجره طیبه بوق فضائل حکم علیه است حکام نماید بوقه و این  
کلام غالب آید و مغلوب نکود و از بلندی بنیستی نگر آید قریش بعد استماع این سخن  
کمان بردند که ولیدایم آورده پس ابو جحل او را با انواع سخنان در حمیه و جاهلته  
او رد تا قرآن سحر گفت و آن سخن حضرت رساله تنبیه صلی الله علیه و آله وسلم رسیده  
ملول شد حق تعالی اینه فرستاد که ذری و من خلقت و حیاء کبدا و انکه افریدم  
او را بر شما و بی بال و ولد و انصار و اعوان و قولی است که او را و جید القوم گفتند  
یعنی گانه ایشان و جعلت که و او آدم او را مال محمد و اما کاشی یعنی بسیار آورده اند که نقد





مگر اول عالم است بعد معلومات و تا حقی و نیست سوره یا عده خرنه یا این سوره  
الاذکر فی البشیر مکر بندگی برای مردان کلاً چنین است که کسی بخار سق تو اندر و  
و سوز کند باه که معرّه اوقات و آجال بان باز بسته است و اللیل اذ اذ بر و  
شب چون بنیاد از عقب روز حصص از فی الف میخواند و او بر بصیرت و باطنی از  
یعنی چون بره و از پس روز و الصبح اذا استغفر چون روشن گرداند عالم را از تاریکی  
تا صبحی الیک یعنی از در کات بزرگ و وز است نذر اللبشر که دانیده ایم و از چیزی  
بدان هم کنند آدمی را در لباب آورده که حضرت عذرة جل جلاله پیغمبر صلی الله علیه و آله  
میفرماید که تم بدر اللبشر بر خیزم کننده آدمیان را تا بنویسند گرفته از گناه پیر هیزند  
شاه منکم بدست از لبشر یعنی نوای محمد نیری و بقول اول و درخ نذر است در آن  
کس که خواهد از شما آن بقیه آنکه پیش رود در جزو طاعت او تا آخر نیا از لبشر  
و معصیت یعنی هر طوائف را بنده و معصیت کل نفس هو نفسی را با کسبت  
رخصت با آنچه کرده است از کردار خود در دست یعنی در درخ گرفتار است و محسوس  
الاصحاب الیمین که اصحاب دست راست است که ایشان هر تن نیستند بگناه خود  
در ارتکاب چنانچه اصحاب ایشان از زنده شده است و گفته اند اصل همین انجاء اطفال  
مؤمنانند یا ملائکه فی جنات یسألون در بوستانها منتسائند یعنی در بهشت  
بر غنایا باشند ناظر در وزخ می پرسند عن المجرمین از احوال مشرکان و میگویند  
ما سألکم فی سقر چه جز آورد شمار آورد وزخ قالوا کویند مجربان که لم نکت من المصلین  
نبویم ما از نماز گزاران و لم نکت نطمع المشکین و نبویم ما که مال زکوة طعام هم  
در و ایشانرا و کتا تخوض مع الکافرین و بودیم که شروع میکردیم در شان محمد صلی الله  
علیه و آله و سلم و بغیبه او مشغول میشدیم باشروع کنندگان در آن و کتاند  
بیوم الدین و بودیم که تکذیب می کردیم بر روز جزا و باور می داشتیم حق انا الیقین  
تا وقتی که آورد با مرگ و مقدمات او و ما بر صفای حال بودیم فاستغفم شفاعة الشاکین  
پس شود کنند ایشانرا شفاعة هم شفیعان بتقدیری که ایشانرا شفاعة کنند  
و آن خود مجال است و ما لهم عن التذکره مع صین پس چیست مر ایشانرا که سوره  
از قرآن یا از معظّمه قرآن اعراض کنند کاند کانه هم مستغفوره کویا ایشان  
خراند و حشری بر ستندگان غرت من سوره که کریمه باشند از شری با از صیاد بار  
دام او یا از قرآن نیز اندازد او ازها مختلف یعنی چنانچه کوره خزانها میکرد ایشانرا  
از استماع قرآن میگردند زیرا که گوش شنوا اول بند پذیرند از انجا این قوم و  
از انجا از جمادی جان کجا باشد رجا همها که صابح نظر صد خیال بدر در روز  
در نگر از جز با از آن ایشان نیست از آن در گوش منکر از نیست از نظر منقول  
که مشرکان گفتند که یا محمد بار سیده است که هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی بشت  
با آمد از گناه در صحیف بافتندی و گفته آن در آن نوشته بود برای ما تو مثل آن  
چیزی یار گفتند ما ایمان بتو نداریم تا بنام ما هر یک کتابی نیاری از آسمان و در آن کتاب

این ناله

این ناله ایست از خدای تعالی بظلمان که من متابعت کند محمد را تا آنکه ایشان  
گرددند از استماع کلام و با یفیکروند بدان کلام بل برید کل امری منهم بلکه چون  
صومدی از ایشان آن توتی صحیفه منشره آنکه داده شود نامها و سگستان وی  
بهر و در آن نوشته که ای فلان پیروی کن محمد را کلاً نه بعد ایشانرا این صحیفه  
و اگر بر صید هم نگر و ندی پس اعراض کن از ایشانرا تا برای امتناع این صحیفه را  
بل لا یخافون الاخرة بلکه ایشانرا نمیشناسند از عذاب آخرة کلاً صکار نیستند  
ایشان باب قرآن میگویند که سحر است یا قول بشر آنها نکرده بدرستی که قرآن  
پند نیستند یا اگر فرشته یا اگر دیو که خواهد که بنده کند و بنده کند و ما نکره و ان لا  
ان یشاء الله و یاد کنند او را مگر باینکه خدا خواهد که یاد کند شعور أهل التقوی  
اوست سزاوارانند او ترسند و اصل المغفرة و سزاواران زنده تر از آنکه طلب  
آرزوی آنند و کند سوره القیمه تسع و ثلاثون ای بسم الله الرحمن الرحیم لا اقسیم لای  
تافید در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی اینست که هر آینه سوگو کند مجرم بچونم  
القیمه بر روز ستیزه و لا اقسیم و البته سوگو کند ما و میکم بالنعفس اللوامة بنفس  
ملامت کننده مراد نفس سفیه است که نفس مقصود را ملامت کند بر تقصیر طاعت  
در قیامت یا نفس که خود را ملامت کند بیوسته در تقصیر او اگر چه آنها و او بسیار  
در عبادت و یا نفس مطمئنه که همیشه لایم است در نفس اماره را جواب قسم انگاشتا  
بر اینگونه خواهد شد آورده اند که عدی بن ربیع آن حصه را از احوال قیامت  
و بعد از اخبار آن حضرت گفت که اگر آن روز را معاینه کنیم باور کنیم آیا این سخنانها  
متفق با هم جمع شود اید آمد که الحسب الا انسان ان من جمع عظامه آیامی  
پندار آدمی یعنی عدی بن ربیع با آنکه جمع خواهم کرد استخوانها را کند او را در  
نفس است عظام قالب آنست بلی آری جمع کنیم پس باید که داند ما را که قادرین  
علی ان نشوی بنیان تو ایامیم باینکه راست کنیم سرها انگشتان او را نفسی سلامت  
او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم تا با استخوانها بزرگ رسد بل برید الا انسان  
بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی لیسر اماند آنکه دروغ گوید یا چو او را در پیش  
از بعثت و حسب لیسر ایان یوم القیمه پس پرسند یا ستیزه که خواهد  
بود روز قیامت فاذا برق البصر پس چون خیره شود چشم و حسیف القهر و نیزه که  
ماه و جمع الشمس القهر جمع کرده شود اقباب و ماه یعنی ایشانرا باید که جمع حسیف  
در دریا انداخته بقول الانسان میگوید آدمی یعنی مکتوب یومئذ این المفرد در آن  
روز کاست جای که سخن کلاً لا و ز نیست مقوی و پناه کاه نباشد کاهوا را  
الی ربک یسوی بر روزگار تو یعنی حکم او یومئذ المشفق در آن روز و راکاه فطی  
بمشیت خود مقدر هر یکی از بهشت و دوزخ مقدر کنند بنیو الانسان خبر کرده  
آدمی یومئذ با قلم و آخر در آن روز یا چو پیش فرستاده است از اعمال از آنچه  
باز پس داشته است از اموال سبح الا سلام فرموده که گناه از پیش فرستی

سوره القیمه

بجراه و مال از پس بگذاری بحسره کفایت تو نیست کن تا نماند و مال ایضا  
پیش فرست تا نماند و ما عندکم یقین و ما عند الله باق کفرستی ز پیشش  
که بحسره ز پس نکاشی که همه مال صرف راه کنی و گریه کنی ببال انسان علی  
نفس بصیره بلکه آدمی بر نفس خود خوارند بصیره است یعنی بیناست بحال  
خود که آهست بر افعال و اقوال خود و لوالقی معاذیر و اگر جالفاند عذرهای  
خود را یعنی چه چیز بر کنه عذر انگیزد و بدانی مقدورست در دفع چاره اندیشیم  
او خود کوا که خد خود آهسته بود و عذرهای دروغ و جیلها باطل خود را  
دانست چه چندین عذر انگیزی و چندین جیلها سازی چو میدانی که میدانی میدانی  
که خیدایم این عباس رضی الله عنهما فرموده که جز پیش علیه السلام و حی بر سیدنا علی  
الصاویه و السلام خواندی آن حضرت بزبان با او میخواند فراموش نکند ایستاده  
لا تحک به لسانک مجانب بقوان زبان خود را قبل از اتمام و حی تعجبی تا تعجب کنی  
بجفظ یا اخذان ان علینا جمعه بدرستی که بر ماست کرد آوردن قرآن در دل مبارک  
تا یادگیری و بر ماست اشباب قرآن آن بزبان تو ای سید عالم از اقران  
پس چون بخوانیم از زبان جبرائیل بر تو ای محمد فایده ایست پس بروی که خواندند بر آن  
و تا من فرمای در آن تم ان علینا بیای پس بدرستی که ما روشن کردن آنچه مشکوک  
انزان بر تو میفرماید بر کزیده کلا چنانست ای آدمیان که گمان برده اید در کار آخره  
بل کجوتن العاجله بلکه دوست میدارید دنیا و شتاب کننده را و تیز رون لاخره  
و دست باز میدارید آخره باینکه در کار خود بر عکس می باید و جوه یومئذی ناضره  
الی ربها ناظره روی هار در آن روز که قامت است تازه و تابان باشد یعنی جوه انبیا  
و اولیا و مؤمنان خداوندان خود نگردد از روی عیان بی حجاب ابن عمر رضی الله عنهما  
گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که فردترین اصل بهشت است  
نظر کند بر وجه الهی بامداد و شبانگاه یعنی مقدار آن کس این آیه بخواند که جوه یومئذی  
ناضره الی ربها ناظره آورد اند که او را در هر یک از این کلمات است اللهم انی اسألك النظر  
الی وجهک الکریم و در هر یک بهشت از روی دارند عاشق خرازو دیدن دیدارند ارد  
و جوه یومئذی باسره رویها آن روز ترش باشد و تاریک یعنی رویها مشرکان  
و منافقان تظن ان یعفل بها فاقرة کمان مبری تو ای مخاطب یعنی بدانی یا کمان  
بزد آن نفس یعنی یقین بشناسد اند رسیده خواهد شد بلایی و زحمتی که مهر هار  
بیشک کنایه است از نزول عذاب عظیم و بقول اصحاب بلا حاجت است  
از روی تربت الارباب ع که از فراق تیر در جهان بلایی نیست کلا چنانست که دل  
بدینا توان نهاد و از آخره غافل توان شد از ابلیغ التراقی چون برسد نفس  
سینه و گردن و قین من راق یعنی کسان محض با ملائکه گویند که نیست اضمون کنند  
و شفا دهند و ظن ان الفراق و یقین کند محض که آنچه نازلست مفاقتست  
از دنیا و اجاب و التفت الساق بالساق و بی ساق خود را بساق و یعنی با بیار او

از فصل

از حصول مرگ در هم پیچید و حرکت در آن نماند یا جمع شود شده موت بشده آخرت  
الی ربک بسوی جزایر و در کار تو یومئذ المساق روز بازگشت باشد صبر اغلب  
مفسر کن بر آنند که ابو جبرائیل تعیین راشده معادات با سید کائنات صلی الله علیه  
و آله وسلم واقع بود و در شان او نازل شد فلا صدق و لا صلی نکرد ابو جبر  
قرآن را تصدیق باینکه قدر آنچه واجب مال آن بود و پیروی نمود و بنف بر اصلی  
علیه و آله وسلم تا نماز کرد بر آری ضلای تعالی و لکن کذب و توفی و لیکن تکذیب کرد  
بنی مرسل را بر گشت از راه حق تم و تصب الی اهلک تمطی پس بازگشت بسوی  
خود و خزا میدار زوی افتخار که من چنین چنین کاری کردم یعنی تکذیب و توفی و توفی  
لک فاولی تم اولی ملک فاولی پس نیک ستر است ترا احوال قیامت پس غایب ستر  
ترا خلود در دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
و سلم ابو جبر را در بطی و جامه ماش را گرفته فرمود حضرت با او که اولی ملک فاولی  
ابو جبر گفت مرا میترسانی ای محمد نزد بعضی علماء اولی یعنی ویر است حق تعالی  
چهار گرت بر آری تا لید ابو جبر را گفت که و آری بر تو ایحسب الانسان ان یتکبر بشدی  
ایامی بیدار ایشان که فراموش شده و معطل ضایع که بدینا مکلف یعنی  
مبعوث نکرد و لم یکن لطفه من منی یعنی ایابنده است آدم قطره ای از منی ریخته  
شده در رحم تم کان علقه پس نبوده است چون بسینه خلق پس ضلای تعالی بیا  
اجزای او و اعضا او را قسمی پس راست کرده صوره او و روح در او دمیده و جعل  
منه الزوجین الذکر و الانثی پس گردانید از منی دو صنف نر و ماده الذکر و الانثی  
ایانست چنین فرزند تو انا علی ان یحیی الموتی بر آنکه زنده گرداند مردگان و در جبرست که  
در اخرین سوره باید گفت ان علی کل شیء قیور و بر آری دیگر بسی انک اللهم بکره سبح  
و یعبر میفرموده که بی سبحان ربی الی سوره القدر و منی ثلاثون آیه بسم الله الرحمن الرحیم  
صلی الله علیه و آله و سلم ایانست ایانست ایانست ایانست ایانست ایانست ایانست  
صنکامی در روز کار که در آن هنگام لم یکن شیئا فلو را بنو آدم چیزی یاد کرده شده  
یعنی چهل سال میان مکه و طائفه افتاده بود و قبل از فرج زوجه و زوجه و کسی او را با نسیان  
یاد می کرد چون نطفه و عناصر و نمی دانستند که نام او چیست و فائده خلقت  
خواهد بود و این معنی معلوم نداشتند که استاد قدره آینه میسازد و مظهر اشعه  
مفاتیح الغیب باشد در قضا و راتب ظهور و مرتبه خلافت کبری را شاید و عین  
و منتهای غایات او بود و همه نهایتها بود با وجود او آشکارا شود بیت شد ظهور  
او بجای نور که مخفی از وی اما در ظهور کج مخفی بود زیر خاک و کرد خاک تابان تر  
انما که کج مخفی بود ز برای جوش کرد خاطر سلطان اطلس پوش کرد انا خلقنا  
الانسان بدرستی که ما از فریدم آدمیان را که اولاد آدمند من لطفه از آری اندک گنی  
و چون هوک از منی مردوزن مختلف الاجزا است در رقه و قوام و خاصیت لاجرم  
بانکه مفرد است جمع صفت کرد و فرمود امشاج آیه ختها ما مردا لوانست منی در

سوره القدر

و از آن زن زردست و هوو و بعد از اجتماع سینه میشود یا امشاج یعنی طوطی است  
یعنی نطفه علقه شود پس مضعه کرد تا آخر خلقة و بره و تقدیر از اطلاق کردیم و با  
و نهی نطفه می آید پس او را جملنا ه سیمعا بصیرا پس گردانیدیم او را روشن بینی  
تا تمکن باشد از مشاهد دلائل و استماع آیات انا هدینا السبیل بدستی که  
او را آرد است نمودیم بنصب دلائل قدرت و انزال آیات باشد اما شاکر انبیا  
و آینه یعنی مؤمن سعید و اما کفورا یا ناسپاس یعنی کافر شقی انا لعنة نالکافورین  
بدستی که ما آماده کردیم برای ناکر ویدگان سلسله از پیچها که بدان ایشان از بدو رخ  
کشنه و اعلا لاه غلما که برگردن ایشان نهند و سعیرا و اقصی از وجه بدان سینه  
سوزند ان البرا بر بدستی که نیکو کار یعنی مؤمنان صادق فرمایند تیسرین  
فر کافورین کافور کافورا بیاشامند در آخره از جام خمی که باشد آمیخته آن کافور  
یعنی از کافور بهشت بیامیزند تا خشک و شیرین و خوش بوی گردد و گفته اند که  
آب است که در بهشت خوش بوی و سفید چون کافور و بجهت مشابهت او در  
کافورا از بدین نام خوانند و مؤمنان قولست بدل از کافور آورده که عینا  
بیشتر بهما عباد الله کافور چشمه است که می شامند از آن بندگان خدای  
یعنی و نهایی تیسری را بدان چشمه را صحر جاک میخوانند آن سبب است که  
بر اندک روزی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بخانه علی المرتضی کرم  
و چه آمد و امیر المؤمنین حسن و حسین رضی الله عنهما میآوردید و علی قاضی را  
گفت تدری کنید تا فرزندان شما صحیح یا بند ایشان فرمودند که سه روز روزه  
گیرند حق تعالی سبطین را شفا بخشید و ایشان روز گرفتند و مقداری خورند  
یا مردگاری سسته و آرد کرده نان بخشد تا ز شام خواستند که افطار نمایند  
مسکین بدر خانه ایشان آمد که یا اهل بیت النبوة مسکین ام از مساکین است  
در اطعام و عید تاقی تعالی شمارا از مواجبه بهشت بدهد علی المرتضی نصیب  
خود بدان مسکین داد و سائر اهل بیت موافقه کردند و باب خالص روزگشت  
شب گذرانند و دیگر روز روزه گرفتند و بوقت افطار بیتی بدر خانه آمد و شوال  
کرد و تمام طعامی که بودایشا فرمودند و همچنین شب سیوم اسیری بسیر وقت ایشان  
و ایشان خورند و نهایتا بوی دادند حق تعالی این آیه فرستاد که یوفون بالذکر و فانما  
ابرا بر تدری که در طاعت کنند و یحاقون یوماکان شرة مستطیر او می ترسند  
از روزی که عیب بدی آن روز یعنی محنة و شدة آن روز فاش و آشکارا رسیده  
بهما کس و یطمون الطعام علی جبهه و میدهند خوردن را بر دست خدای تعالی تا بر  
طعام یعنی با وجود آنکه محنا جذبان طعام و از او دست میدارند که خود تناول کنند  
ایشان می نمایند و میخورند و خود نمی خورند و طعام قانی را صرف طعام ابدی میکنند  
مسکینا و یتیمای در ویش بی مال را و خورد سالی نی پذیرا و اسیرا و اسیری را که  
گرفته اند و در جبر است که چون اسیری را بان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آوردند

او را بعضی مسلمانان سپیدی تارائی مبارک بر امری در شان او قرار میدهند و مود  
احسن الیه و بعضی از علما بر آنند که مسجون از اصل فقره در حق او را حصص  
کرده باشند یا غم و ملوک از عجبید و آباء حکم آسار آردند یعنی با ایشان احسان  
باید نمود و این مطمان بلسا مقال یا زبان حال که معتقد ایشان است  
میگویند انما نطعمکم جزین نیست میخوریم شمارا این طعامها را لیه و جبهه برای طلب  
رضاء خدای تعالی از نیکوکاری جزا و لاشکورا نمی خواهم از شما یاداشن و مکافاتی بسیار  
و ازاری چو در احسان منت نهادن و توقع جزا کردن از تو اب کجا صبا یا یتیم الیتیم  
اعنوا لا تبطلوا صدقائکم بالین و الاذی هو و صی میده و منت مند و ای میبندگی  
آن جزا مده منت و مردی که در احسان وقت جزا موجب نقصان بود انا خاف  
من ربنا بد رستگاری میسیم از فرید کار یا یوما عیبوسا از عذاب روزی ترش یعنی  
روزی که رویه با ترش کرد از شدة احوال قطره را روزی سخت و کراته از حسن  
بصری بر سیدند قطره چینیست گفت که سبحان الله چه سخت است اسم روزی  
و او سخت است از اینم خود فو قیوم الله شد دلک لایوم پس نگاه دارد خدای تعالی ایشان  
از بدی و رنجی و هول آن روز و لقیتم نصره و سرور پیش آرد ایشان از آنکی و جوی  
روی و شادی و فرح در دل و جزاهم با صبر و اجته و جزا و عوض دهد ایشانرا  
بسبب صبری که در دنیا کردند در حق و عباده و بوستانی که از آن خور و میوهها  
کوناگون و جامه ابریشم بهشت پوشند متکین فیها در حالی که تکیه زده باشند  
در بهشت علی الاراکت بر تخت صفا و آراسته لایرون فیها تمسسا و لازمه بر آینه  
در بهشت افتاب را یعنی حراره نیابند و نه سرما در حالی که تکیه زده باشند بر او است  
که صواب بهشت معتدل بود و در آن باستان و زمستان نباشد تا از شده حر  
و برود متناهی نگردند و داینة علیهم ظلالها و جزا دهد خدای تعالی ایشانرا بهشتی  
دیگر که نزدیک بود با ایشان سائرهار درختان آن ذاللت قطره فیهان لیل و آرام  
کرده شده میوهها را آرام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوهها و کسی چینه را  
منع نگیرد از چیدن و یطاف علیهم باینه من فضة و الکواب کانت قواریرا و لایا  
شود بر ایشان جامه خرد از سیم و جام بزرگ باشد مانند کبکینها قواریر من فضة  
ابلیسها از سیم یعنی آسانی و الکواب از نقره باشد در صهای آنکه که از که خارج دال  
از توان دید قدر و هاتقی را اندازه کرده باشند از سابقان از طرفها را فرخو  
سیرانی بهشتیان اندازه کردنی یعنی هر کس را فرخو وصل او جای دهند که بدان  
سیراب شوند و در آن طرف زیاده و نقصان نبود و لیسفون فیها کاسا کاسا کاسا  
زنجبیل و اشامیده شوند در بهشت خمی که باشد آمیزش آن زنجبیل یعنی با میوه  
آن سیراب زنجبیل بهشت جز زنجبیل طرب آورده ولذة بخشند است عینا فیها  
لشیمی سلسبیل و آن زنجبیل چشمه است در بهشت نام نهاده شده سلسبیل و آن  
منقا بود و روان صحر جاک بهشتی خواهد تواند برود و گویند اسان در خلق رود

و بگو آرزوی و تطوف علیکم و طواف کنند بر آرزوی و نیکو کاران و لذات  
مخلد و بسزای کوش و آره داریا جا و مدانه بر حال طفولیت اذ اراستیم حسبیتهم  
لؤلؤ منشور چون بین تو ایستای بیمنده پنداری از صفار لون در خشنده  
چهره ایشان را و ایدافشانده شده از صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست  
بدان نرسیده باشد و در رونق آبداری قصوری پیدا شده و اذ اراستیم  
رایشه یعنی کما و ملک کبیرا چون بگری و نظری کنی آنجا یعنی در بهشت یعنی زمینها  
که در وصف کنی و ملک بزرگ که زوال بدو راه نیابد و در خبر کرده که فرزند کسی  
از اهل بهشت نظر کند در ملک خود هر آرساله راه بیند و منتها مملکت خود را  
مشاهده کند چنانچه مبداء از ملاحظه مینماید بقول ملک کبیر نهاد مشیت  
که هر چه خواهد میسر کرد دنیا استینان ملک بوقت در آن بایشا و در فصول  
نغم راجه اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح نغم ملاحظه دار است و ملک  
کبیر مشاهده دیدار و آبی دیدار هیچ کار نیاید فرد آنها الا خوان تا چند انتظار  
آن نکار از حدان خود و مس مجویند و ما دیدار یا عالیه شایب شنند حضرت  
و ایشیه من مالا بهشتیان یعنی لباس بلاء ایشان جامها و دریا نازک سبب  
و دیبا حکم سفته و حلا و اساور من حقیقه و پیرایه زینت بسته میشوند  
بدست و آنها و از نغزه و این کلام مخالف آن نیست که فرموده که چگونه فیها  
اساور من و ذهب جمع معادن معاقبه ممکن است و شقیه هم شایب با طهورا  
و بیاشان ایشان را برورد کار ایشان شالی پاک از اذناس و ارجاس یا پاک کننده  
از غل و غش و مقاتل کوید ظهور چشمه است بر در بهشت که هر که از آن بیاید  
در دل او جقد و حسد بلکه هیچ صفتی نگردد که در دنیا بود نماند و گفته اند  
شالی است که پاک کند دل را از مین سوسو الی التذایب بقا را و و باقی  
ماند بقا را و البقاء فی اللقا تام العطا و باید دانست که جوی کویشا  
خاصه حضرت رسول تصالی الله علیه و آله و سلم است و ذکر آن در سوره کوثر  
خواهد آمد انشاء الله تعالی و چهار جوی دیگر از متقیان است آب و شیر و جوی  
و عین و شمه ارضعاب آنها در سوره صلی الله علیه و آله و سلم مرقوم و بیان  
شده و دو چشمه دیگر از اهل خیمه است فیها عینان تجریان و دو چشمه  
دیگر از اهل صحاب عین است که فیها عینان نصا حتمان و این چهار چشمه  
در سوره الرحمن جل ذکره آمده و دیگر شراب ریح از اهل ابرار است و چشمه شمیم  
از اهل مقربان است و این هر دو در سوره المطففین مذکور اند و دو چشمه از اهل  
اهل البیت اند کافور و زنجبیل که از اسلک سبب خوانند و شراب ظهور نیز  
از اهل ایشان است و بدوستان خود سبب کنند و محققان آن مشرک باشند  
گویند که مراتب دل روشنند را بلو امع انوار قمر روشن ساخته بر این کوه  
نقوش آزل و ابتر و آند و وقت حال او را تبیان صفا میسازد که مطلقا و غیر

آرزوی و شوائب غیریه در مشایخ و مدت نماند و رنگ و و او انکی مبدل گردید  
جام مدام را یک رنگ سازد بیت همه جامست و نیست کوبی می یاید است  
نیست کوبی جام عارفی گفته است که فردا بزم نشینان و ارا اقرار بر آرزایک  
یک جوهر و سرور شراب ظهور خواهد چشمانند ام و زیاد و نوشان خم خانه  
افضال را بنقد از آن داده اند از سقا هم بر هم بین جمله ابرار مسته و رجال  
لا یزال صفت و پنج و چهار مست خود چه جای عاشقان که جام تو چه بود از کوه  
و صحرای جبال و جمله اشیا مست پس از آنکه بیدانند خدا کان اکم بدرستی که  
این که اتم نام شما است و کان سعیم مشک که از اجزاء کردار شما و هست شع شیا  
در خیرات و طاعات پسندیده لاین مکافات اما سخن زنا علیکم القرآن تنزیلا  
بدرستی که ما فرود ستادیم بر تو ای محمد قران فرود ستادنی بتدریج سوره بعد  
از سوره و آیتی بعد از آیتی بر مقتضا حکم فاضل حکم ربکم پس صبر کن ای سید  
برگزیده بر حکم پروردگار خود در آنچه فرموده از تبلیغ رساله تباری حکم او بنصرت  
و هلاک معانین تو ای پیغمبر خدای و لا تقطع منهم اثما و کفورا و فورا و غیر  
ای سید عالم از ایشان کنه کاری را که ترا با هم خواند چون عتب که گفت ای محمد  
اردعوه خود با زان است تا در خرد با تو و هم یا ناسپاسی ترا بفرود عوه کرد  
و چون ولید مغیره که گفت بدین آبار خود رجوع کن تا ترا تو انکر دایم و اذکر  
اسم ربکم بکره و اصیلا و ما دکن ای محمد نام پروردگار خود را با مداد و شبا کجا  
یعنی پیوسته مذکور مشغول باش و من اللین فاسجد له و نماز کن از برای خدای تعالی  
و در بعضی از شب سجود کن مراد یعنی نماز کن از او گفت که فراد نماز با مداد است اصیلا  
مناول باشد و وقت ظهر و عصر را یعنی از شب مراد مغرب و عشا است پس معنی  
چنین باشد که بر پنج نماز مداومته نامی و سبب لیل طویلا و نماز کن از برای خدای تعالی دو  
شبهها در آن یعنی سجده اشتغال نامی آن طویلا و کعبون العاجله بدرستی که این گروه  
یعنی کفار مکه دوست میدارند سر آشیشتاننده را یعنی دنیا بری بقا و تا باید آرزویند  
و از آن هم لولما یقتلوا و گذاشته اند یعنی از آنجا اند پس نیست خود روزگار که روز  
قیامت است و حق نمیکوند و برای او عمل نمیکند حق خلقنا هم ما بیا و دید ایشان  
از آبی سست که لطفه است و شد تا اسرم و حکم کردیم از پیش ایشان با عصا  
بزم پیوستیم و اذ شفتنا بر لنا امثالهم تبدیلا و چون خواهم بدل کنیم ایشان را بریم  
و بدل کنیم بعد ایشان از بندگان فرمان برداران خود تذکره بدرستی که این سوره  
پند نیست و موعظه است و با معاملة اهل البیت و بدل ایشان پند و عجب است  
منو هانز تا بمنزله آنها کنند و از میل این چیزها بهره یابند من شاء الله تعالی سنیلا  
پس هر که خواهد فراید بقرب پروردگار خود را حق خیر و طاعتی که فراید و اشارت  
الآن تیشا و الله و نحو اصیلا شیا صحیح را حق بکنایه خدای تعالی خواهد خرد عسرا  
ان الله کان علیما حکیم بدرستی که خدای تعالی دانا با شستند او استحقاق و حق

صواب خود آهده چری را که بمقتضای حکمت مدخل من لیشا فی رحمت در ادره که را  
خواهد در بخشش خود هدایه و توفیق و یاد در هشت بفضل و کم خود الظالمین  
اعتدالم عذابا بالآلما و ستم کار از این یعنی مشرکانه اما در کرده است از برای ایشان  
عذابی در ذناب دائم حسبن الله و نعم الوکیل سورة المرسلات خمسون آیه  
بسم الله الرحمن الرحیم المرسلات عرفا سو کند بفرشتگان فرستاده شده  
به نیکوئی یعنی با و نهی و یا آیات قرآن فرستاده شده و صحیح صلی الله علیه و آله  
بهر نیکوئی یا ببادها و وزیده شده بی دربی فالعاصفات عصفاف پس سو کند  
بملائکه که سخت و زود روند سخت و زود رفتی در امثال امر الهی یا احکام کلایم  
برندگان احکامند یعنی ناسخ شرایع و ادیان متقدمه اند یا بادهای جهنم سخت  
جهنم عذاب قومی و القاشرات نشر آ و سو کند بفرشتگان که نشر شرایع و کتب را  
میکنند یعنی ظاهر کنند ظاهر کردنی باینها قرآن که آثار هدایه منتشر سازند برای  
خاص و عام یا بادهای نرم جهنم راحت جمعی فالقارقات فرقا پس سو کند بملائک  
که جدا کنند کانه مرحق و باطل را از یکدیگر جدا کردنی یا آیات قرآن که جدا کردنی خیر را  
از شر یا راجح که پر کند سازند برهارا فالملقیات ذکر اگر پس سو کند بفرشتگان که  
فکند کاندید پیغمبر آن وحی را یا آیات کلام که القا ذکر حق کنند در میان عالمین  
یا بادهای سبک می شوند چه مشاهد و محبوب ایشان موجب ذکر حق است  
و استدلالات بدان بقدره او و القا ذکر عذر برای عذر محققانست که مؤمنانند  
او نثر را با چوبه بر کردن مبطلا نیست که کفارند و جواب قسم این باشد که ای حق  
تو عذرون لواقع جزین نیست آنچه وعده داده شده اند بدان از آمدن قیامت  
و ما تعلق بها صر این بود نیست البته فاذا النجوم طمست پس نگاه ستاره ها  
محو کرده شوند یعنی نور ایشان ببرد و اذا السماء فرجت و انگاه که آسمان شکافته  
شود و اذا الجبال نسفت و انگاه که کوهها بر آنگه در دو از اما کن خود و اذا الزل  
اقتت و انگاه که پیغمبر آن جمع کرده بشوند ببقای که مقرر شده باشند در بلواهی  
و آدن بر امتان پس گویند که لای یوم اهلنت برای که آم روز و آ پس اشته بود  
این چیزها یعنی طمس نجوم و شش آسمان و قلع جبال پس جواب گویند که ایوم الفصل  
برای روز جدا کردن که امر روز است و جدا کردن میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی  
در مکافات یا روز حکم کردن در میان خلق و ما درک ما یوم الفصل چه چیز  
دانا کرد اند تر که چیست روز فصل چگونه آنها ستوان دانست وین یومیند  
للمکذبین و ای آن روز فریاد که تکذیب آن روز کنند کانه الم نهک الاولین یا هکذا  
و پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود ثم نبتعم الاخرین پس نازی ایشان در آرم  
بهلاکه پیشینیان را که مانند ایشان باشند چون کفار بلکه كذلك یفعل بالمرسلین  
ایضا میکنیم بکنه کار آن وین یومیند للمکذبین بلکه در آن روز تکذیب  
کنندگان این وعده است الم تخلفکم من یامین یا یافیریم شما را از برای جزای بقدر

یعنی منی جعلناه فی قرارکین پس نگاه داشتیم آن بر در قرارگاه استوار است  
الی قدر معلوم تمام مقدری دانسته شده که زمان ولاد است فقدرنا ما یقع  
القادرون پس توانا بودیم بر آفرینش شما پس نیک تواناییم ما وین یومیند للمکذبین  
بزرگترین بگالی آن روز بر باور نازندگان این قدره راست الم جعل الارض کفانا  
آیا نگو و آیم باز این یومیند و جمع کننده مراد حیا و اموال نازندگان و در کار آن یعنی  
ایجاد بر روی زمین خود دارد و اموال بر درون خود و جعلنا فیها روادی و اشیاء  
و بیاد فریدیم در زمین کوهها استوار و پای بر جای بلند و سرافراز و انصافکم ماء  
قراتنا و بیاشما نایدیم شمار را بی شمرین بسبب آفریدن حیوان و منافع آن زمین  
وین یومیند للمکذبین و آدی جهنم در روز قیامت تکذیب کنندگان است که با مثال  
این نعمتها اعترف نکنند و مکنه با ناز در آن روز که نیند از اظلمه و الی ما کنتم یومیند  
بروید بدان مکان که بودید که تکذیب آن می نمودید یعنی دوزخ و عذاب آن انظاهوا  
الی ظل بر و بر لبه می سایه ذی لثت شعب ضاروند آن ستم شاخ لاطیل نسایه  
خک و دانم که در و راحت باشد و لا یغنی من اللهب و دفع نکلند از دوزخ حراره  
زبان آتش چیزی را مراد سایه دوزخ است که از بسیاری و بزرگی متفوق می شود  
به شعبها و هو شعبه بظرفی می رود و در عالم آورده که از دوزخ بیرون اند و از وسیله  
شعبه مفسد کردد یکی نور و آن بر سر موئنان سایه افکند و یکی دقان و آن بر  
منافقان متفوق کردد یکی زبان خالص و آن بر اهل کافران با نیستند و در انوار  
آورده که هر سه شعبه دقان دوزخ باشد یکی بر فرق کافران قرار گیرد و دیگر بر سر  
و شهوت بر بسیار او و هو که خواهد که فردا از آن دقان قتل من مجموع اشاره بدست  
این کردد و ازین عقل متمسک کردد و از تیری صفت بهی و سستی میاید که  
سب ز تار یکی چشم و شهوت صدر کن که از دوزخ چشم دل تیره کردد و غضب چون از  
رود عقل بیرون هوا چون شهوت جاذبه کردد و انها تری بشر کالقصه بر سر  
دوزخ می افکند در آن روز شراره ها شراره مانند کوشکی کانه حالت صفر کوبیلان  
شهر شتران زرد رنگ آتش و بعضی گویند صفر معنی سواد است و چون آتش  
دوزخ سیاه صفت شراره او نیز سیاه باشد و تشبیه شراره بقصر عظیم است  
و بنشینان زرد یا سیاه جهت لون کثرت و تنایع و احتیاط سرعه حرکت است وین  
یومیند للمکذبین مشفق بسیار آن روز در دوزخ زاناست که صفت دوزخ و نذر  
آن باور نازندگان یوم لایطیقون این روز روزی که کافران سخن نگویند یعنی در  
مراقبت یا ناطق نشوند تحت درضایرا و لا یؤذن لهم فیضرون و دستوری  
ندهندم ایشان را یا عذر خواهی کنند و عذر نیز سواد ندارد وین یومیند للمکذبین که  
داند و آن روز در آن راست تکذیب کنند این چیزها صفت ایوم الفصل این  
جدا کردنست میان محق و مبطل جمعانک و الاولین جمع کردیم شمار ای تکذبان  
این نامه و پیشینان را که تکذیب رتس کزشت کردند فان کانکم کفیدون

پس اگر حضرت شام الیدی و حمله چنانچه در دنیا بنسبت با مؤمنان می برید  
پس پیش برید با آن امر و توقع است و ایشان را اظهار آثار عجز ایشان یعنی حمله  
با خدا می تعالی از پیش زود و بگردن است عذاب از خود و در توان کردن ازین معامله  
غافل مشوک حریف چیزی و بل یومئذ لکن این غم و غصه آن روز مگر بگذرانست  
که بیک از عذاب بزهدان المنتقین فی ظلال عیون بدرستی که بر وجه کار آن  
از شرک و عصیان در سایه نما در حقان بهشت باشند و برکنار چشمها و آرزو  
و فاکت مالیشتهون و در میان میوهها از آنجا آرزو کنند و ملائکه ایشان را گویند  
کلوا و اشربوا ههنا بخورید این میوهها و ثمرات بیاشامد ازین شربتها خوشی  
و آشامیدنی کو آورده ایم لکنم تعاون بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا  
آنکه لکن تجزی المحسنین بدرستی که ما چنین جز امید هم نیکو کار از او یومئذ لکن  
چیل قیوم آنروز را همن بگذرد است که بنعم بهشتی نیکو و نکلوا و تمتعوا قليلا  
بخورید ای مکه بان نعم فانی دنیا را بر خود آرزوید زمانی اندک انکم محرمون بدرستی  
شما مشرکانید و عاقبت ایشان عذاب الیم است و بل یومئذ لکن این و آبی آنروز  
مکه بان را از عذاب درونک و اذاقیل هم آرزو و چون گفته شوند در ایشان نماز آید  
نکاز و نذر نماز آید آنست که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین  
نماز است که الصلوة عماد الدین ستون دین است و دین بان قائمست و بل یومئذ  
لکن این یغزین روز دروغ ناز است که بشرف اسلام می رسند فیما فی حدیث بعد  
یومئذ پس از کدام حدیث بقول کریم می گویند که محولست مسلمین بر حج و اضحی  
و معانی لای در خبر آمده که بعد از خواندن این آیات ماله که امتنا لله و الحمد لله  
سوره النبا و صی ای بعون آیه بسم الله الرحمن الرحیم چون حضرت رسول الله صلی الله  
علیه و آله وسلم دعوت اشکار کرد و قرآن بر خلق خواند و روز قیامتیم فرمود که کفار  
آن حضرت و نزول قرآن و وقوع بعثت اخلاف کردند و از آن یکدیگر آمیزیدند و از  
پیغمبر و منابرشش نمودند چنانچه حق سبحانه فرموده عم یسأ لئون از چه چیزی بر  
کافران غیر النبا العظیم از خبر بزرگ یعنی قرآن الذی هم ان چیزی که ایشان مختلفون  
در آن خبر اختلاف کنند مانند بعضی را بسجرا یا که آنه نسبت میدهند و مختلف  
و منقری و اساطیر میگویند و بعضی بنا بر عظیم بنو آن حضرت است که میگویند یا  
او پیغمبر هست یا نیست و ساحر است یا شاعر یا مجنون و بعضی بر آنند که آن خبر  
عظیم بعثت است و در آن مختلف بودند جمعی میگویند قیامت هست و بتان  
ما را شعایر خواصند که هولا شعفا ناعند الله و برخی مطلق از آنکه بودند  
این صی الا حیوننا نموت و حی و کوهی شک داشتند در وقوع و آوا وقوع آن حیا  
بل هم فی شک منها عموون کلا سیعلمون حقار و در آنست که بدانند روز قیامت  
نزدیک نزع که آنچه در آن اختلاف می کردند حقیقت بنا بر ظهور امارات آن بر جهان  
هنکام هم کلا سیعلمون پس زود بود که بدانند روز قیامت بطلان قول و حجت

سوره النبا

عقیده خود را الم جعل الارض ایامنا ساخته ایم این زمین را میاها و افراشته  
تا قرارگاه شما بود و کجبال و نکر دانیده ایم کوهها را او تا و میخها زمین تا بدینا  
استوار باشد و حرکت نکند و خلقناکم از جا و میا فریدیم از هر کوهی که زود ما و نسل  
شما باقی ماند ما طلی که در آن کوه کوه شماره بسیار و سفید و دراز و کوه تاه و خوب  
و رسب و جعلنا لکم درک و اسدم حواب سما را شبها تا را خیزند از شما را یعنی  
خواب قطع حوس حرکت تا قوی حیوانیه برسانید و مانند ایشان را نسل شود و جعلنا  
اللیل و ساخته ایم شب لباس پوششی تا بطلیم همه چیزها را سپید سازد حجاب  
فتوحات قدس بر آورده که سبب لباس اصحاب اللیل آنست که ایشان را از نظر  
اعیان بر پوشانند و در خلوات خود را از لذت مکالمه با میاضه مامشاهند هر یک از آن  
استعداد خود بر خود آری یا سعد حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که  
پرونده روزندگان را حسنت و روز نماز را سیدان سحرگاه است اللیل للعاشقین  
مشیر ستر بایلت اوقات آنم چون در دل شب خیال او یا منست من بنده  
شب که روز نماز را حسنت و جعلنا النهار و کرد آیدیم روز را معاشقا و قیام  
معیشت تا تحصیل آن جست و جوی کنند و بیننا قیام و بنا کرده ایم زبر ستر شبها  
شدا و اصفت آسمان سخت یعنی محکم و استوار کرد و فرج و شکافی که نشانی  
و دلان باشد نیست و جعلنا سراجا و میا فریدیم در آسمان چراغی و هاجا افروخته و تابان  
یعنی آفتاب جاتاب و از لنامن المعصرات و فرود ستادیم از اهرها فشاننده  
ببار ما شججا آبی ریزا لخرج تا بیرون آیم از زمین پدید آن آب جبارانه که قوت  
شاید چون کندم و جو و غیر آن و نمانا در ستمی که علف را شاید چون گاه و گاه  
و گفته اند که بیرون آیم از دریا و آن دریا از زمین کیهان و جبات و درختها و بوستانها  
الفاقادر هم پیچیده یعنی بسیار و یکدیگر نزدیک اقل یوم الفصیل بدرستی که روز  
حکم یعنی روز قیامت کان میقاتا تا حسنت در حکم خدای و قتی مقرر برای محاسبه  
خلایق و مجازات اعمال ایشان یوم یفزع روزی دمیده شود فی الصور و صور  
ثانیه قناتون افواج پس بیاید شما گروه گروه از قبرها خود بوضه گاه محشر  
امام نقی رحمه الله علیه آورده که حضرت رساله نبی صلی الله علیه و آله و سلم از انواع  
پرسیدند که حشر کرده شده در صنف از امة من بعضی بر صور بوزندگان و بعضی  
بر هیمنه خود و برخی نکلونسا را که ایشان را بروی بدوخ میکشند و بعضی  
تا بدینا یا بعضی کر آن و کنگا و بعضی میخ آیند زبانه خود را و آن زبانه بزرگ  
خودشان افتاده باشد و یم آرد هنها را نشان سیلا میکند و اصن محشر از آن  
گروه باشد و بعضی دست و پای بریده باشند و بعضی از دارها را تشنیدند  
باشند و بعضی نتنی باشد بر آرم دار و بعضی را جبهه پوشانیده باشند و بعضی  
چسبیده باشند به پوستها را ایشان را بوزندگان سخن چنان باشند و حوک  
حرام خواران باشند و نکلونسا را آن خورندگان را بوزندگان را بوزندگان و حکم

عقیده

وکنگان و گران از آنجا که با اعمال خود موجب بوده اند و زبان خایه کسان علمای  
گفتار ایشان مخالف کردار ایشان بود و دست و پا بریدگار بخاندان کسان  
و آنچه کسان از دارانشین عثمان و معاویه سعایه کنند بسلاطین یعنی روند  
و کار فقیران صعیف بظلم ایشان فراب کنند و اینها که ننگ عظیم دارند متابعان  
شهرت و بزاز دارند کسان حق خدای و پوشندگان قطران اهل کبر و نازند  
و فحش السما و شکافته بشود آسمان در آن روز فکانت پس باشد از بسیاری  
شکافته ابواب درها یعنی خداوندان درها یا از کثرت فرجهای که تمام درست  
و شیرت اقبال و آورنده شود که درها در هوا فکانت سر با پس باشد فتن  
یعنی غایت کوه و آشت باشد اما بسبب تغتت تفرق اجزاء حقیقه جبلت با زبان  
آن جنم کانت بدرستی که دوزخ باشد مصادا که از گاه خلق یعنی همه را بدو  
گذر باید کرد یا یکی که زبانی در مرقع استاده باشند بر آن تعزیر کافر  
و از ایشان نتوان گرفت یا موضع رصدی که زبانه دوزخ انتظار کفار میبند  
و خزنه بهشت نگاه بانی مؤمنان میکنند تا در وقت مرد و صراط از تعویض آتش  
مخوس باشند و این دوزخ باشد لظایغین و کافران که از خرد گذشتگان با با باز  
گشت یعنی آرام جای و قرارگاه لابثین قها درنگ کنند گادان احبابا و کافرا  
در آن در معالمت آورده از مجاهد نقل میکند این آفتاب که صی شیخ آن ذکر کرده چون  
حقیقه است صحرایی صفتا در حریف و صحرایی صفتا در سال هر سال سیصد  
و شصت روز و هر روزی هزار سال در موصوع آورده که مراد آن نیست که برای  
عذاب کافر تعیین کرده باشد بلکه معنی آنست که صحرایی که میگذرد حقیقی  
دیگر از آن در می آید تا ابد لایق لایق و قون فها نمی چشند در دوزخ یعنی نمی  
انجامند و آفتاب صحرایی چیزی که بدان راحت یا بند و خوراک دوزخ از ایشان باز دارد  
و گفته بر خواب است یعنی ایشان را در دوزخ خواب نیست تا آسایش یابند  
و لا شرابا و می اشامند شرابی الا جمی مگر جمی آن نیست که چون نزدیک روی  
از نیکوشت روی در آن بریزد و چون بخورد امعا و احشا پاره پاره شود و غشای  
و مکریم که از لیشها و ایضا سیلا کند یا شکها که از سر حصره بارند باز مبر  
بدان معذب گردند جز او با و اشرا آورده میشوند پاد آشنای دلی و فاقا موافق  
کردار خود از آن کانونا بدرستی ایشان بود که لایر چون حسابا نمی ترسیدند از حساب  
آخره یا امیدوارند و نند خواب آن سرای و کذبا با یا تا و تکذیب می کردند  
باینها و ما که انبیا بدیشان نموده بودند کذا با تکذیب کردی و کوششی احصینا  
و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن شمرده ایم انرا یعنی نگاه  
داشتیم و نوشتیم این کتابا نوشتنی خواهیم گفت مشرک افرا و قوا پس  
بچشید عذاب دوزخ قلن نزدیک پس می فرایم شمارا ایضا لاعتابا مکر عدلی  
بر ما با عذاب و در خبر آمده که این آیه سخن بر این آیت قرانست بر دوزخیا از روزی

آنکه استحقاق بدرستی که مرخص کار از است فضا را رستگاری از عذاب یا  
فوز و خلاص که آن خدایق با نعمهاست در وی درختان میوه داره اعتبارا و در  
انکه در تخصیص تفضیل است و کوا عجب و ایشان را باشد در قران نارستان  
صحه و آن در تفسیر زاهدی آورده که شازده سالک باشند و در آن سعی و سالی  
و در اغلب تفاسیر هست که اهل بهشت از زبان و مردمانی و سلا خواهند  
و کاسا و در ایشان است جاقها درها قاپر از شراب یا کاسها پدید آید  
قیهانی میشوند متقیان در بهشت لغوا سخنان بیرون و باطن لاکند با و نه  
در وعی گفته اند نشوند در شراب خمر بهشت سخن عیب و دروغ و خلاف  
شادمان خردنی که در مجالس ایشان هذیان و غمخیز و خلاف جدول بسیار بود  
جز او داد ایشان از اجزای من ربکته از سر و گردن او ای محمد صهار و عده  
خود عطا عطا که ایشان از فضل خویش عطا کردی حسابا با و آبی و کانی یعنی  
یا بر حسب اعمال ایشان است و الارض و در کار اسما و زمین و ما یعنی ما و  
میان ایشان است الرحمن لا یلکون بزرگی بخشایش مالک نباشد اهل آسمان و زمین  
مینه از خدای خطابا سخن گفتن را یعنی قادر نباشند یا بک با وی سخن گویند مگر  
بدرستی یا بزرگ خطاب کند با خدای و اعتراض می نمایند بر ثواب و تحباب  
زیرا که همه مخلوقند و مخلوک مالک نتوانند بود یوم یقوم روزی که بایستد از روح  
ای تروح و الملائکه صفاء و بایستند ملائکتان صنف زدگان و روح ملکی  
بارواح و در معالمت آورده که مخلوقی از وی یعنی روح بزرگتر نیست روز قیامت و  
تنها نمی باشد و تمامی ملائکه با کثرت عدد و عظمت جسد صنفی و آن ملائکه که روح  
نام دارند در بزرگی بر آن ملائکه بود و در عین المعانی این مسعود در بی بند  
روایت کرده که مقام روح اسما چهارم است و هر روز و از ده هزار تسبیح میگویند  
و از یک تسبیح او ملکی مخلوق میگردد و گفته اند روح طاعت اند به شکل آدمیان  
و نه از ایشان در صنفی باشند و ملائکه باقی صنفی گویند جبرئیل است علیه السلام  
که با فرشتگان صنف برکشند لا یتکلمون سخن نگویند در باب شفاعت الامن  
اذن له الرحمن عکسی که دستوری کند مراد از خدای که شفاعت کند یا شفاعت  
نگند مگر کسی را که خدای اذن کند در شفاعت و قال و گفته باشند و در دنیا صوابا  
کلمه توجیه یعنی فرمودن را شفاعت کنند ذلك الیوم حتی آن روز و زیست  
بودی البتة خواهد بود من شاء اخذ پس آن کسی که خواهد فرادای ربه  
میسوی ثواب برورد کار خود تا با بازگشتی طاعت و ایمان اندر تکلم بدرستی  
تا به کرم شمارا و تبرسانیم عذابا قریبا کل آیت بعد صین فتوات از عذاب  
نزدیک که عذاب آخره است و قرب او بجهت تحقق اوست یوم نظر المکرر  
که بنکر آدمی ماقدمت یداه آنچه پیش فرستاده باشد در دست او یعنی باز  
یا بکر درها خود را از خیر و شر و بقول الکافرون و گویند تا که در روز

بالتی کنی نبت ترابای کاشکی من بودی خاک یعنی صور زیاں صورت آفریده نشدی  
یا اهر و ز خاک بودی و هر آینه نگرندی و گفته اند بعد از حشر و حوش کایا سازا  
سازند کافرین تا کنند و ما از عذاب خلاص شویم و قوی است که مراد این  
کافر ابدی است و او آدم را عیب میگرداند که از خاک آفریده شده و خود میستوی  
من از آتش مخلوق چون در آن روز که ما آدم علیه السلام و فرزندان مؤمنان  
نماند و عذاب و شده خود را بیندازد و برادر کاشکی من از خاک بودی بسبب  
یا آدم را شمی ای درویش این صدمه بد و طغنه هست صبح طبع از طبیعت  
نیست بیت خاک را خوار و تیره دید ایلیس کرد ای کارش آن جسم در جنسیست  
ز نور باطن او نشد که ز شکر آن او بجز کجی هست در دل خاک که برین صدا داد و ای اهل  
خاک شو تا بروید کل که بجز خاک نیست و نظر کل نعم القائل سورة النازعات  
ست و اربعون و لیس الله الرحمن الرحیم و النازعات سو کند باشند کافران  
یعنی ملائکه جانها کافران بسختی زرع کنند و النازعات و بفرستند کافران  
از روح مؤمنان آتش طایر و نبردنی بنوی و نشاط و السباحات سبحا باطن  
کنند کان شنا کردی یعنی آید نمایند در رفتن و شتافتن در آن جنات اهل  
فالسباحات سبحا کسین فرستند پیشی کینه بر هم پیشی کشتی در فرمان برداری  
فالمذرات امر ایس سو کند بدانکه که تیر کنند اندام آکا درین رایضی جانشین  
علیه السلام که مؤکلت بر ریح و جنود و اسیرین علیه السلام که نازل است  
با مورا قضیه و آقا در میکاس علیه السلام که باران و گیاه متعلق بدوست  
و عزرائیل علیه السلام که قبض ارواح شاد است دوست و گفته اند مقسم  
که شتاب میروند از مشرق بمغرب و روزه انداز بر جی بر جی و سباعت میکنند  
در فلک و بر هم پیشی میگردند در سیر و مگر اندامی را که بدیشان باز بسته  
با دون آند چون اضمال مقبول یا اسبان غرانند که عیان کشیده و روزه اند  
از در اسلام و سبح نمایند در رفتن سبقت کنند در صف جهاد و تیر باید  
بدین کار فرج و ظفر یا نفوس فاضله که منزه شود از شهوات و نشاط کنا با احوال  
رفته در مراتب از تقا سباحت نایب و حصول کمالات سبقت فرمایند  
تا مکمل شده مدبر امور ارشاد گردند و بر صوفی تقدیر جواب قسم است که شما مبعوث  
و محاسب خواهد شد یوم ترجف الراجف تا در آن ای حج آن روز که جنبند  
جنبند یعنی لرزه کوه و زمین از هیبت آن کمال یوم ترجف الارض و الجبال  
و آن وقت نظری اولی بود که همه بلرزند و زندگان از حصول بیمه تقربها از آرزو  
از پی در آید از ایس در آینه یعنی نطفه ثانیه که خلق زنده شوند و قلوب میبند  
و اجنه دلهان روز لرزان و ترسنا و ایصاها ضایع دیدها رخاوند  
دلهان و رخا با نیده باشند یقولون میگویند و منکران بعثت امر و در دنیا که  
ایشان در دوزخ ایما از جهای باز گردید کاینم فی کافرة بحال اولی یعنی ایما بعد

از رک بهما حیوة که داشتیم زده خواهند کرد اینک انما عظامنا حجرة انا حون کرم  
استخوانها که زنده و نزدیک بجاک شدن ما را مبعوث گردانند قالوا لیس فی  
منکر آن از روی استهزاء اگر چنین باشد تلک اذ ان باز کشتن نگاه کرده خار  
باز کشتی باشد بازبان یعنی اگر ما را رجوعی باشد حشر پس بازبان کار آن باشیم چه  
پیوسته تکذیب آن کرده ایم حتی سبحا نمیفرماید که دشوار میگردید قیامت را  
فانما هی پس جزین نیست که آن رجزه و اصد یک فرما دست یعنی تکذیب  
اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند فاذا هم پس آن گاه ایضا بالساخه  
بر روی زمین سفید و همواره باشند یعنی زمین محشر آید بعد از آن که در زیر  
بوده باشند و گفته اند ساخه نام زمین است نزدیک بیت المقدس در حوالی  
جبرائیل که محشر انجام بود و ضلای تعالی از انکشاده گردانند چند آنکه خواهد کوه  
زمین ساخه ضلای تعالی بیا فریند از نوره خام و طول عرض آن چهل بر زمین  
دنیا باشد هکلیک قریب موسی ایما اند بخواهی محمد یعنی بد سخن موسی کلیم تا  
تسلی دهدی دل خود را بر تکذیب قوم و خبر بفرمائی از وعده مؤمنان و وعید کافران  
از نادری بیدار کنی رسول بر گردید چون خواند موسی برورد کار او بالو اد  
المقدس بودی پاکیزه لغی طوی طوی و آن نام وادی است یا معنی برین است  
یعنی دوبار پاکیزه شده یا دوبار بزرگ کرده شده از ذهب برود رسالت الی فرعون  
ان تطع لبسوی فرعون بدستی که او از حد گذر کرده است در تکرار نقل پس  
بگو مر او را که ای طاعنی هکلیک صبح هست ترا میلی و رغبتی الی ان تری بسبک  
انکه پاک شوی از لغو و عیسا و اهدیک و صبح میخواست که راه نایم الی ربک شفا  
آفرید کار تو فحش پس تیری از عقاب او و حذر نمانی از سرکشی و نافرمانی موسی  
علی نبی و علیه الصلوة و السلام حکم ضلای نرذ فرعون رفت و تبلیغ رسالت  
و از فرعون معجزه طلبید فارای پس بنمود او را موسی علیه السلام الیه الکی معجزه  
بزرگتر که قلب غصا بوده کتبت پس تکذیب کرد فرعون موسی را و حکمتی صفا  
شد در ضلای یعنی چون دید که غصا ازدها شد گفت این از نرذ ضلای نیست بلکه حشر  
موسی است ثم اذ بر لبس لیسیت بر موسی کرد یعنی روی از او گردانید یعنی شتافت  
بر الباطل امر او و گفته اند تیر سید از دهها و شتافت کردی شتافت در کجین حشر  
پس جمع کرد فرعون قوم خود را پس نذر کرد ایشانرا بنفوس خود فقال انار تک الکی  
پس بکفت منم برورد کار بزرگتر شما یعنی اضمنا که بر صور من اند و من از هم بترم  
انام قشیری قدس سره در لطائف فرموده که ابلیس این سخن شنید و کفت مرا  
طافه این کلام نیست من دعوی خیریه کردم بر آدم این بلا بمن رسید و چنین  
لانی من زنا کارا و بکار رسد فاضله اند پس کفت او را ضلای نکال الاخرة لعقوبه  
آخزه که سوختن است و الا ولی و بعذاب دینک غرق شدن است یا نکال دو کلمه  
او را مواخذ ساخت کلمه اول این سخن بود که انار تک الکی و کلمه آخر انک کفت یا عقلت



لکم من الیغیری و میاتن دو کلمه چهل سال بوده شیخ زکریا بن علی بن ابی طالب  
قدس سره فرموده که وقتی که مرآة کرم بود و در زیارت حسین منصور حلاج فرمود  
چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتیم از علیین مناجات کردم که خدایا  
این طالب است که فرعون انا ربکم الاعلی گفت و منصور انا الحق گفت بعد از یک  
دعوی کردند و روح حسین در علیین است و روح فرعون در سحیان به سحر  
نزد آمد که فرعون خود بینی در افتاده همه خود را دیده و ما را کم کرد و حسین هم ما را  
دید و خود را کم کرد پس در میان دعوی ایشان فرق بسیار است گفت فرعون انا  
گشت نیست گفت منصور انا الحق برست آیم انا ارحم الراحمین محمد  
و انا العنة الله و عقیب زانکه آن سنگ سینه بود این عقیق و آن عذرا  
نور بود این عقیق آن انا هو بود در سبای فضول نه ز راه اتحاد و از طول  
اق فی ذلک بدرستی که در کفرین فرعون لعنة عواینه پندلیست و اعتباری  
من عیشی هر کسی را که در شان آن باشد که برسد تا از زمان برداری محبت شده  
سرخ خط امر نهد انتم ایا شما ای منکران بعث الله ظمنا سخره و دشواری  
از روی آفرینش ام السما می آسمان بان همه عظمت بینه بنا کرد از بر سر شما  
رفع ستمها برداشت سقف از یعنی مقدار ارتفاع از زمین بلند ساخت  
تسویها پس از راست کرد بی فتوری و قصوری و اغظش لیلها و تاریک  
کرد این شب آرزو آفرین صیها و بیرون آورد روز از اصفاه شب و روز با شما  
جهت آنست که حدوث از سبب اوست امام زاهدی قدس سره فرموده که روز  
و شب دینی با شما پیدا کرد بسبب آفرینش آفتاب و با نور و الارض بعد از آنکه  
فرس را بعد از آفرینش آسمان و خیمها بگستراند و مبسوط گردانید جمیع علمای آنکه  
آفرینش زمین پیش از خلق آسمان است و گسترده زمین بعد از آن آفرینش  
آورد از زمین گسترده منها ما وها اب او را بتفجیر منابع و عیون و مرعاهای و  
آورد گیاه زارها و چراکها و او را و اجبال آرساها و کوهها را و حی و باید از شما  
و در طی زمین و اشبات کوهها و انجی را بها و ظهور چراکها مشاغلک و انعام  
از برای بر خوردار است مر شما را و مر جبار یا شما را فاذا اجازت الطایر الکبیر  
پس چون باید بلیت بر کتر و یا حصول ترک از همه بلاها در سحر بزرگه با شید  
و آن سعا عقیست که اهل دوزخ را بدو روح راندند و اهل بهشت را بهشت رسانید  
جواب اذا محذوفت تقدیرش آنکه واقع شود آنچه واقع یوم تیکر الانسا  
روزی که یاد آرد انسا ما سعی ای سعی کرده باشد در عمل آن یعنی هر چه در پیش  
بدرست او در عهده تا بخواند و برزنت آنچه و ظاهر گردانید شود دوزخ این تری  
هر کسی را که ببیند یعنی آشکارا شود بروجهی که هوکس که اهل دوزخ باشد بنید فاما  
من طعی پس انا حق که از حد برده باشد و نکر دیده و اثر اکیوه الدنیا و بر کزیده  
زندگانی دنیا را یعنی از سلوک اهره فراموش کرده و کار او نساخت فان عجم

پس بدرستی که دوزخ حق الماوی آن جای اوست فاما من خاف مقام ربه  
و اما هو کس که ترسیده باشد از ایستادن خود بر در و در کار خود یعنی در وقت  
عتاب و عرض و نهی التفسیر نهی کرده باشد و باز داشته نفس خود را عن  
الطهوی از آرزوی او یعنی از تمنا حرام و ناشایست و نا با ایست فان عجمه  
حق الماوی پس بدرستی که بهشت آن آرام جای اوست و در حصول آورده  
این آیه در شان کسی است که قصد معصیت کرد و بر آن قادر بود و ظلم نموده  
از خدای برسد و از آن عمل دست باز دارد که نفسی نفس بفرمان نیست  
کفر میا و رکه بهشت آن است نفس کشد و نفسی شوی ایست هر کس ظلم  
نفسی زد برست لیستونک عن الساعی می برسد ترا می مجاز از در سحر  
و می گویند ایان مر سها کی باشد اقامه آن و در چه زمان باید فهم انت من کربها  
در چه چیزی تو ای رسول برگزیده از یاد کردن عالیه رضی الله عنهما فرموده  
حضرت رساله صلی الله علیه و سلم میخواست که وقت آن خدای برسد  
حق سبحانه فرمود که تو از دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق نویست  
زهار تا نرسد الی ربک منتهاها بسوی پروردگار است منتهاها علی قیامت  
یعنی کس آخبر ندهد چه اطلاع بر آن خاصه حضرت اوست جل علاه انما انت  
منذر هر چه نیست تو ای مجیم کننده من عیشها هو کرا برسد از قیامت کانتم  
یوم یرونها کویا کفار که روزی که بهشت قیامت را از آمدن آن می ترسند  
لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر الا عیشیه مکر شبا کاه روزی عیشها  
ما چاشت آن روزی که عیشیه آن مذکور شد یعنی از حصول آن روز مدتی  
زندگانی خود را فراموش کند و چنان پندارند که بنوده اند در دنیا مکر شبا کاه  
یا شبا کاه سوره عبس اشنان و اربعون آیه بسم الله الرحمن الرحیم آورده  
که عبد الله بن مکتوم رضی الله عنه مجلس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
آمد و آن حضرت بدعوه صدا دید و ترش مشغول بود این مکتوم بجهت حق آن  
ندانست و سخن بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم قطع کرد آن حضرت از قطع کلام  
معلول شد روی مبارکش ترش فرمود و او را عاقبت نمود جبرئیل علیه السلام  
ایند و رد که عبس ترش کرد روی خود را و توی سر روی بگردانید آن حضرت  
آن جایه الایمی ما بکنه آمد بسوی او تا بینا یعنی عبد الله بن مکتوم و در آن ایستاد  
بعد از او در قطع کلام بر رسید انما علی الصلوة و السلام و ما یرک العبد  
و چه چیز ترا در اندیشاید این مکتوم بزیکی پاک شود از شام او نیکتر یا نیکتر  
الذکر می پس سودا آورد بند آون تو ای محی اما من استغنی انما کسی که توانگری دارد  
یانی نیازی کند از ایمان فانت که پس تو ای رسول برگزیده برای او صدی روی  
حق آری یعنی بر اقبال میکنی از هر حرص بر نیا او و ما علیک و نیست بر تو و زود بلی  
الایزکی در آنکه آن مستغنی و پاک نشود با سلام چه بر تو بلا غسست و بوش اما طارک

سوره عبس

و اما آنکه می آید بسوی تو ای محمد لست میباشی در طلب تعلیم یعنی این ام مکتوم و هو  
بخشی و او می ترسد از خدای با آزار کفار بسبب آمدن ای پیغمبر و سل فانت عند  
تکلیف پس تو ای محمد از مشغول میشوی منقول است که جبرئیل علیه السلام این آیه  
آورد و میخواند و بشتر مبارکه حضرت منقر می شد در لباس آورده که یکساعته تر کس  
دید آن سر و جو بیار رساله صلی الله علیه و آله و سلم بی آب و تاب شد بنیاتی که  
میرفت و راه را نمی دید و نزدیک بود که روی مبارکش دیوارها را شکست سازد  
انام ز اصدی رحمه الله فرمود که سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از عقیقه عید  
این ام مکتوم رفت و او را باز کرد و بپسید باز آورد و در آن مبارک خود را اندید  
و ویران نشاند و بعد از آن هر گاه که ویر آید و او را آرمی آستی و کفنی حجاب  
بمن عاتقی فی ربی و دو بار او را در مدینه طلیفه کرد و وقتی که بغر و میرفت و بیاید  
دانست که این صورت از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خطا نبوده  
چو وی کج اجتهاد این عمل بجای آورد و اگر اینه او از سواد این مکتوم بود که سخن  
بروی قطع کرد لیکن معذوب بود بسبب عملی کلا آنها تذکره حصار این آیات و آیت  
مطلق را قمن شاه ذکره پس هر کس خواهد یاد کند و بدان متعظ گردد و آن آیه  
ثبت کرده شده است فی صحیفه مکرمه در ضعیفها گرامی کرده شده بر وضو  
بر داشته و بلند قدر و مطهره پاکیزه از همه عیبها بماند سیغره در دست نویسنده  
یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساح کردند کلام بزرگان نزدیک فدای یاریان  
و مهربانان بر فو منا که استغفار میکنند را ایشان را برزخ بنی کافران انسان  
لعنه کرده باد ایشان یعنی کافر و قول بعضی آنست که مراد عتبد این آیه است  
اول داماد پیغمبر بود صلی الله علیه و آله و سلم با خرد خرد آن حضرت را اطلاع او گفت گفت  
رب التیم اذا هوی و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او را نفوس کرد که اللهم  
سلط علیه کلنا من کلنا و آنکه وقتی گذشت که شیر سر او بر کند و درین باب  
حسان بن ثابت رضی الله عنه قصیده دارد القصة حق سبحانه و العنة که در مکتوبه  
ما الكفرة چه کافر برین خلق است هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی من آیتی از خود  
خلق من لطفه بیافرید او را از مقداری آب منی خلقه قدره بیافرید و او را پس از  
او بدید که از اعضا و اشکال و صفیات در لطن مادر تم السبیل بسیره پس راه  
بیرون آمدن آساکر آید او را اما متولد شد و نشو و نما می یافت تا برسیدم امامه  
پس بمیراند او را بوقت آنها غم او فاقبه پس بجاک دآورد او را تا همچو مردار  
بر سر آنها بیفکنند تم اذا شاء انشره پس چون خواهد خدای زنده کرد آن  
او را و وقت نشو و نما بسبب به مشیت او است کلا لما یفرض حقا که نگذارد انسان  
ما امره ایچ خدای فرمود او را یعنی کافر بعد میثاق و فائز نمود و او امرایا طای را  
کردن نهاد و گفته اند مراد آنها میمانند و هرگز هیچ آدمی از عهد او آصفون  
او امر و لاجتی الهی مکاینی بیرون نیامده و نتواند آمد بدست بنده که ز تعصم

عذر بزرگاه خدای آورد ورنه سزاوار خداوندیش پس نتواند که بجای او و فلان نظر  
الانسان پس باید که نظر کند انسانی لطفا به خود و چشم عبره بیند و چه  
اصداش کرده میشود و اما صیبا الما ز با نگه ما ختم ابر از ابر صبا ختمی تحقیقا  
الارض شقایس لشکای فتم زمین را شکافتی فایستنا فیها پس بروی ما بنیدم در  
حنگ و اندک قوت توان کرد چون جنطه و شعیر و امثال آن و عیبها و قصبها و مال  
انگور و سپست و زیتون و نخلا و درخت زیتون و خرما و نخل و صابون و غلبه و دلو  
بزرگ درخت یعنی اشجار او منکانت و بسیار و فاکه و آبا و میوهها تر و میوهها  
خشک یا چراگاه این همه کردیم متاعا لکم برای بر خود آری شما و لا نغایم و بر آری متع  
چهار یا این شما فاذا جات القضاة پس چون بیاید او از گردننده یعنی صبی و که هر که  
بشنود و کرد و در ادعای نایب است جواب او آنکه ببیند احوال شد آنکه بسیار  
یوم یفر المرء و روزی که بگریزد و در قیام از برادر خود با وجود و آنست و مهربانی و امانه  
و از نادر خود با وجود کثرت حقوق که او راست و آینه و از پدر خود با وجود خود  
شفقت و عاطفه از دیده و صاحبیت و از زن خود با وجود مؤنوس و زنی را و  
و بنی و از فرزندان با خیال سلفها بدیشا لکن افری مرموری را اینهمه ابر  
قیامت یومئذ آن روز شان یعنی کاری است مشغول میدارد او را از قیام  
و در باب مشغولی قیامت شیخ فرید الدین عطار را قدس سره حکایتی منظوم است  
بیت گشتمی آورد در دریا شکست خسته آن جمله بر آلا نشست کرب و موشی بد  
تخته ماند کارشان با یکدیگر چخته بماندنی ز کرب موش آرزوی کز زنی موش آن کرب  
چنگال تیز خود و شان از هوش در آبی عجب در خیر یا نازد خشک لب در قیامت  
نیز این غوغا بود یعنی آنجانی توونی مابود و جووه یومئذ و یها با شدن روز مشغول  
تا بان بود خشان از نور ایضا جکه مشته شه خدان و فرحان و شادمان  
بسبب نجات از نیران و وصول بر وضو جانا و وجهه یومئذ و در یها باشند  
آن روز علیها عبره بر و عیار و تیرکی تره صفا قرة فو کید آنها تیرکی و ساهی  
اولنک ان کرده که روی ایشان سیاه و کرد الود با شد هم الکفرة ایشان را و  
العجرة دروغ گو یا و با کار سوره کورت تسع و عشر و ن آیه بسم الله الرحمن الرحیم  
این عمر رضی الله عنهما از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که دوست  
دارد آنکه بنکرد در روز قیامت یعنی معاینه بیند احوال آن روز را پس باید بخواند  
اذا الشمس کورت چون آفتاب در هم پیچیده شود یعنی انبساط نور او آن  
بساط افاق زائل گردد مراد آنست که بی نور شود و اذا النجوم انکرت و انگاه که  
ستارگان تیره شوند و اذا الجبال سیرت و انگاه که کوهها از اماکن خود منقطع شده  
رونده گردد در ره او چون همها و اذا العشار عطلت و انگاه که ناقه ماده از حمل  
ایشان گذشت بیزادن نزدیک شده و آن نفیس ترین مال عرست فرود گذار  
شود یعنی کسی را بر و آتی بری و مرعات او نماند و اذا الوحوش حشره و انگاه که

سوره کورت

جانوران وحشی جمع کرده شوند بیکدیگر محتاط شده متعاقباً در آنجا میمانند  
 نباشند و اذالمحار و انگاه که دریاها را سبزه است آمیخته گردانند تا بشیرین تمام  
 یک دریا شوند یا خشک سازند یا گرم کنند و بیفتشاند و در وقت آنکه دریا  
 که بعد از آن در عرض آن غمناک گاه که دریا بدی کفی یا بگریمتی تدعو و ناز و اذالمحار  
 زوجهت و انگاه که نفسهار اجفت گردانند یعنی عکس با مثل او چنانچه صلح را با  
 و طالع را با طالع یا نفوس مؤمنان را با جوهر عین جفت گردانند و کافر را با شیاطین یا  
 ارواح را با ابدان و اذالموت و انگاه که دختر زنده در خاک کرده سبقت بر سینه شود  
 یعنی از کاروی و قتل او سوال کنند که بائی ذنب قتلت بکدام گناه کشته شده است  
 عادات الشرع بآن بود که دختر از خوف درویشی یا از جهل طوق عاری بشناسد  
 زنده دفن کردنی حق سبحان فرمود که از قتل او سوال کنند و قوی آنکه از او پرسند که  
 چرا کشته شدی و فایده این سوال آنکه دختر جواب دهد که مرا بی جرم کشتند  
 تا قاتل وی مخدول گردد و اذالمصحة و انگاه که نامها اعمال که بوقت مرگ سبک  
 طی کرده باشند شربت بار کشاده شود و اذالمسما و کشطت و انگاه که اسمی کینه  
 شود و در هم پیچیده گردد و اذالمحیم سرعت و انگاه که دوزخ افزوده گردد یعنی  
 ضلای تافه شود بیشتر از بیشتر و اذالمحیة از لغت و انگاه که بهشت نزدیک  
 گردانیده شود بنوستان ضلای علمت نفس ما حضرت بدانند نفسی آنچه حاضر  
 ساخته باشد از اعمال خیر و شر و تا آدمی این دو از ده حال که مذکور شد شش برین  
 دنیا و شش برین محشر مشاهده نکنند تا آنکه چه کرده است انگاه که بدانند  
 ماه خیزی که امتی و عطیالی است و با هر شری ملامتی اند و هر برینکی حسره خوردند  
 چرا ز یاد نکرده و بریدی اندوه کشد که چرا مباد شر آن شده و آن حسره و اندوه هیچ  
 فایده ندهد تو او روز فرصت غنیمت شمار که فرود آمدت نیاید بکار بگوش ای  
 تو آنکه فرمان بری که در ناتوانی بسی غم خوری فلا اقسیم یا خنس پس سوگند می  
 بستند که اینها شوند در روز اجوار الکلیش روند کاد مغارب خویش را بیست  
 در کشف الاسرار آورده که مراد خمسة مختصر یعنی رطل و مشتری و مریخ و زحل و عطارد  
 و خنوس ایشان جمع است و کنوس ایشان استقامت و کفنه اندخس کاد کوهی است  
 و کنس آهوه و اللیل اذ اعسعس و سوگند شب انگاه که پیش آید و هو اتا ریک  
 گردانید یا باریس و وظلمه رائل و این کلمه از صدا دست و الصبح او اندخس و سوگند  
 بصبح انگاه که دم زنده یعنی طلوع کند و تنفس او مبداء طلوع او است جواب قسم  
 چیست آنکه بدرستی که قرآن بقول رسول هر آینه خواندن و ستاده است  
 کریم بزرگ نزد ضلای یعنی جبرئیل علیه السلام و در دنیا آورده که مراد محمد است صلی  
 علیه و اله و سلم و بقول اول ذی قوه صنف جبرئیل باشد یعنی از خداوند قوه بود  
 در قلع مؤلفکات و صیحه شود عین ذی العرش نزدیک خداوند عرش فلکین باجه  
 و منزله مطاع فرمان برده شده در میان ملائکه یعنی هر چه که بفرمانندند

اسماها این بابانته در وحی کزاری و اگر رسول کریم محمد باشد صلی الله علیه و اله  
 و سلم پس او صاحب قوه در طاعت و نزدیک خداوند صاحب قدر و مکانه است  
 و مطاع یعنی مستجاب الدعوه و این بر راستی براسرار غیب و ما صاحب حکم نیست  
 صاحب شمایعی محمد رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم بجهت دیوانه چنانچه  
 لمان بریده و لغزاه و بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم جبرئیل را علیه السلام  
 دید بر صورت اصلی او بالا فوق المثلین بافق روشن یعنی مطلع اقطاب و ما حق  
 و نیست پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم علی الغیب بر چیزها پوشیده و آنچه بوی  
 مدور سد بطنین کحل که شمارا تعلم ندهد و از شما پو شده و ما حقو بقول شیطان  
 و نیست قرآن سخن دیو بر جیم رانده لیشرب فاین تدهون پس کجا میرود  
 از سخن بدین راستی درستی چرا از ان سخن اعراض میکنید ان حقو الا ذکر للعالمین  
 نیست قرآن مگر بنیدی مر عالمیا نرایا نیست محمد صلی الله علیه و اله و سلم مگر  
 شرف اهل عالم لمن شاء منکم بدست از عالمیا یعنی قرآن موعظه است مگر  
 که خواهد منکم ان یستقیم از شما آنکه مستقیم شود در راه ضلای و ترویج  
 حق کند در اسباب آورده که ابو جهل چون این را شنید چون کار ما و ایست  
 بخواد هوش است اگر خواهد مستقیم شویم و اگر نخواهد نشویم آیه اذالمسما  
 و خواهد شما استقامت و هدایت را الا ان کتبت الله مکراناً خواهد ضلای است  
 العالمین پروردگار عالمیا مشیت شما را شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده  
 که حق سبحان ترا در همه وصفها عاقل ساخته است خواهی مگر همیشه او گمانی  
 مگر بقوه و فرمان نبوی مگر بفضل او و عاصی نشوی مگر بخلاف آن او پس تو چه  
 داری و بکدام فعل بی تازی و حال آنکه ترا هیچ نیست بیت ز سر تا با همه  
 پیچید در هیچ چیز پیچید در هیچ سوره الا نطقاً رتبع و عشرون آیه  
 بسم الله الرحمن الرحیم اذالمسما و انقطرت انگاه اسمی شکافه شود و اذ  
 اللوالب انقثرت و انگاه که کواکب فروریزد در دنیا آورده که کواکب بر مثال  
 قنادیل و کخته از پیش طاق فلک بسلاسل نوردند و آنچه اند و آن سلاسل  
 بدست ملائکه است چون آهن است با همه سلاسل از دست ایشان بیفتند  
 و کواکب بر زمین ریزند و اذالمحار حیرت و انگاه در روان کرده شود یعنی  
 از بعضی راه در بعضی کشایند و صدیک دریا شود و اذالمقبر یعنی انگاه  
 که کورها زبر و زبر کرده شود یعنی خاکها را بشورانند تا عند فوات وی از اموال  
 و غیر آن ظاهر گردد و مردگان زنده شوند علمت نفس بدانند نفسی باقی  
 آنچه از پیش فرستاده از عین خیر یا معاصی و آخرت و آنچه باز پس گذاشته از ترک  
 یا توبه و گفته اند دانه تنی که چه کرده است با اول عمر انگاه خطا رسد بجا فر  
 یا ایها الناس ما عرک ای آدمی چه چیز ترا بر رفیت تا کافر شدی بربک الکریم  
 به خداوند بزرگ خود گفته اند فریبنده او دشمن مسلط بوده یعنی شیطان

سوره الانفطار

یا جن و یا متابعت هویا یا حجت دنیا آورده اند که نزول برین آیه در شان ابی  
الاشدین است حضرت رسول صلی الله علیه و سلم بیازرد و عقوبتی  
بدون رسید انجام میگوید چه چیز ترا عذره کرد آید تا از عذاب خدای ایزدیشی  
و آن ملعون با بهال الهی مغرور شده بود جمعی از علمای بر آنند که این خطاب  
عام است همه آدمیان را معنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عجمی  
شدی در خدای و دلگشتی در نافرمان برداری شیخ منصور عمار قدس سره فرموده  
اگر خدای از من این سؤال کند گویم عمری که ملک در معالم التنزیل آورده اهل اشاره  
ایر او را بشمیرم درین محل از همه اسماء کو بیجا بگویند بندگان بند را تا گوید در فیضه  
شدم بگری می تو چون نگه داری مرده لا تقنطوا عن جزای ربکم ز عصبیا و نحو چون  
صوابیست راسازی درست پس خطاها را میفرمود غفولت الذی خلقک  
آن خدای که بیافرید ترا و تو هیچ نبودی مشیت است پس است کرد اعضا و اجزا  
ترا عقدت پس بگرد آید ترا از خلق غیر تو از حیوانا و مینم ساخت ترا خلقی  
که مفارق خلقه انشا است فی ای صورت در صورتی که ما شاء و خواست  
خدای رنگت ترکیب ترا و در هم بسته گمان نیست چنانچه گمانی بر نگرد قیامت  
نباشد بل تا بدو تو نباشد بلکه شما تکذیب میکنید بالذین روز جزا را از روی عباد  
و آن علیکم و بدرستی که بر شما یعنی هر کردار و گفتار شما طایفین هر آینه نگاه بانا  
از ما آنکه اگر ما بزرگان و خدای تعالی کاتبین روزنامه افعال و اقوال شمار آید  
ما تقفون میدانند ای میکنند از نیک و بد و از روی دانش نویسنده انبار  
بدرستی که نیکو کار و فرما بر دارا لغی نعم هر آینه در برشته و آن انجاء بدرستی  
دروغ گویند و منکر احقر لغی نعم هر آینه در روز اند یصلو نها در آن بد و زنج  
یوم الدین روز حساب یعنی قیامت و ما هم و نیستان گفتار غنایانین روز  
کم شدگان یعنی با بد باشند و بیرون نیایند و ما او ربک و چه چیز داناکر ترا  
یعنی چه دانی تو که مالوم الدین چیست روز حساب و جزایم ما او ربک چه دانی  
تو که مالوم الدین چیست روز شمار مبالغه جهت تعظیم شان آن روز است  
گنیه انرا هر کس نیاید یوم لا تملک روزی که مالک نشود و نفسش نفس هیچ تنی  
برای هیچ تنی شینا چیزی را از منصفه یعنی هیچ کس نتواند که بقوه و قدر  
خود نفعی بکسی رساند و الا کم و حکم و یا یومئذ یعدان روز خدای تعالی را  
شفاعت دهد آنرا که خواهد در حق آنکه خواهد و بهرشت فرستد آنرا که خواهد  
و بنده و زخرد آنرا که خواهد سورة المطففین است و ثلاثون آیه بسم الله الرحمن  
الرحیم آورده اند که اهل مدینه در کین خیانتی عظیم داشتند حضرت رسالت بنه  
علیه و اله و سلم از مدینه متوجه مدینه طیبه شد در آنجا طایق این سوره  
نازل گشت که ویل المطففین و آیه مکه هفتاد و یک و وزن کونین در مدینه  
مردی بود که او را بوجهین گفتندی دو صاع داشت یکی که بزرگتر بود و دیگری

سوره المطففین

و یکی که خردتر بود و بفرستی حق سبحان و فرستاد که لذتین ذاکتا لوالاناکه  
چون می ستانند بر پیمان علی الناس از مرد ما برای خود نیستند فون تمام ستانند  
و اذاکا لوال و چون می ساسد برای اسما و ز نوح یامی سخن حقوق ایشان را  
میگها کنند و زبان بدیشا می رسانند و در فصول سبعین آورده که هر که در  
کیس و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ در آورند بمیان دو کوه از آتش  
بنشانند و کونین کلها و زنها از آتش سخن و میشود فردا تو کم دمی و بسین  
بگاه وزن روزی بود که از کم و بیشتر خبر الایطقن ایامی دانند و یقین دارند  
اولنک آن کرده بیشین ستان و کم فردش ایتهم بقبولون انرا که ایشان را  
لیوم عظیم هر روز بزرگ یوم یقوم الناس روزی که بیای ایستند مردمان  
لرب العالمین هر کجا فرید کار عالمیا را یعنی از برای نشینند تا فرما رسد و آن  
در مقام صیبه باشد که اهل عصا سید رسالت استاده باشند و کس  
ز صوره سخن نباشد تا حضرت رسالت بنا علیه الصلوة والسلام شفای کنند  
و خلق را از مقام صیبه بموقف محاسبه آورند و این شفاعت کبری باشد کلام  
ان کتاب الفحار حقا که نامه اعمال کافر الی سبحین هر آینه در سخن بود و آن سخن  
مخوف بریزد و زنج پوشیده جان کافران و نامه اعمال ایشان در آن بود از کعب  
الاجار رحمة الله و لیست که کتاب فاجر با ستم برند و آسما از قبول آن با کذب  
بازارند قبول نماید بریزد صفت زمین برند و در سخن که موضع ابلیس است نهند  
و ما ادربک ما سبحین وجه دانی تو که چیست سبحین یعنی جانی با قبول و صیبه است  
و کتاب فحار کتاب هر قوم کتاب نیست نوشته و علامه کرده بعدا قلمی هر که بیند  
داند که در آن خبر نیست و من کلمه نیست جامع همه ندرها یعنی عذاب و عقاب شده  
و محنت یومئذ للمکذبین آن روز مملکت با بر است الذین یکذبون انانکه تکذیب  
کرده اند بیوم الدین هر روز جزا و باور نداشتند و ما کذب و تکذیب کنند آن روز آل  
کل معتد مگر هر ستمکاری از حد گذر نشته آیتهم بزرگ کاری بی پاک اذ اتی چون  
خوانده شود علیک یا تا بر روی ایتها کلام ما قال گوید آن معاند از فرط جهل  
و اعراض از حق که این اساطیر الاولین افسانهها پیشینیا کلام چنانست  
که میگویند بل آن بلکه عشا و غور و غفله پوشانیده است علی قلوبهم بزر  
و لها الیشیا یا زکار یا زکار بر آن نهاده اند ما کانا لیکسبون آنچه بودند  
میگردند از نام و معاصی نعم ایشامه سیمات و لها السارنگ خورده و بحال  
شده و در خبر است که هر گاه که بنده گناهی کند نقطه سیاه در دل او بود  
آید تا بجای رسد که دل وی سیاه کرد کلام انتم صابدرستی که ایشامه سیم  
از کرامت و رحمت و اصح النسب که از دیدار پروردگار خود یومئذ یخون آن روز  
هر آینه در پرده شدگان باشند یعنی از آن ممنوع و محبوب و محرم شوند از اقام  
مالک رضی الله عنه معنی این آیه بر رسیدند فرمود که حق سبحان محبوب سار و

خود آتای و دیدار وی نمیند و تجلی کند بر او لیا خود تا بقا روی برسد آتای شافعی  
رضی الله عنه فرموده که محجوبون در شالقاو آقع و آرد شده و آن دلالت می کند  
بر آنکه مؤمنان زاده دولت دیدار خواهند بود و دوستان محجوب نخواهند شد که انکار  
میان دوست و دشمن فرق نماید پس کوی بهشت میهمان نیست بی دین  
میزبان باشد چون دشمن و دوست را نمی بیند پس فرق در آن می باشد  
همانکه پس برستی که تلبیب کنندگان لصالوا الحیم خواهند آمدند و اینها بدو فرخ  
هم لقیال پس گفته شود یعنی زبانیه ایشانرا گویند هذرا این عذاب الذی کفرتم به  
این عذاب است که بودی شما بد آنکه توبون تلبیب می کردند کلا ان الابرار عذابهم  
که کتاب اعمال نیکو کاران لقی علیین هم آیدینه در مقام و مکان بلند و عالی باشند بر  
صفتم در زیر عرش و کونین قائم بینی بود از عرش و گفته اند سده المنتهی است  
و ما ادریک وجه دانا ساخت ترا بدانی که ما علیون چه چیز است علیون محلیست  
بلند و مکانه و کتاب ابرار کتاب مرقوم کتابیست مسطور و مرسوم بعلا متی که هر که  
مشاهده کند درود آنکه همه چیز است بشهره الموقون حاضر میشوند آن کبار  
ملائکه مقرب که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال آن کتاب میروند و نگاه میدارند  
و روز قیامت بر آن کو آتی خواهند آن الابرار برستی که نیکو و پاکان لقی نعیم هم آیدینه  
در بهشت اند علی الابرار که بر تختها آراسته بنظر تون مینگرند بجز هاک از آن شامان  
و فوجها که مینگرد یا بکفار نظر میکنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده مینمایند  
توف بشناسی تو ای نکرده می و جوهم در رؤیای ایشان نصره النعمانی که نشترها  
بهشت و طراوه لذتها آن یسحقون استامیده می شوند یعنی بریشامی آسانانند  
من ریحون از شراب خالص سفید خوش مخموم خنانه مهر کرده آیدینه او بجای کل  
مشک مشکست و گفته اند ختم آسانمیدن او بر آنچه مشکست و مهر بجهت  
این کنند تا دستی بدلن نرسد و ابرار خود مهران بر داری و فی ذلک و درین شراب  
خلیقنا و المینا فسون پس باید که رغبت کنند رغبت کنند گاهی علی جای آرنده  
سبب استحقاق آن شراب که در دوزخ مزاجه من تسنیم و امینکی صریح از اب چشمه  
تسنیم است در بیابان از این عبا س رضی الله عنه نقل کرده که تسنیم اسم آب است  
از تحت عرش به بهشت میریزد و آن اشرف اشرف بهشتست عینا لشراب یعنی  
چشمه که آسانند به الموقون از آن چشمه نزدیک شدگان بارگاه عیایه یعنی ایشان  
حرفه آن می نوشند و مزوج با سر آرمی و صفند صاحب تلبیا آورده که چون مغربان  
مشغول با سومی نشده اند یعنی محبت حق سبحانه را بجهت غیر شایسته اند شراب  
ایشانرا صرف است فانی مگر از ختم مصفا برزگای که بر عی بچشمه که آسان  
نکشیم و آنها که محبت ایشانرا بجهت باشد شراب ایشان مزوج باشد بیت  
ما شراب عشق میجویم بی دردی غم صاف نوشا ویکو دردی فروشا ویکو دردی  
اقتضای آورده که در حین اشارتست بشرب خالص از کذورات خمارات کونین

و اولی

و اولی مخموم وی قلوب اولیا و اصفا که ختام او مسک محبت است و تسنیم  
اعلی مراتب است یعنی محبت فائیه و مقربان اصل فنا فی الله و بقا بالله اند و کسی  
بر بساط قرب در مجلس اشق و ریاض قدس از دست ساقی برضایر عذ ازین  
شراب نایب بخشید بولی از تیر این سخن بمشام چا وی نرسد بیت سیر ما به ذوق  
دو جهان مستی عشقست آنها که ازین می بخشیدند چه دانند آورده اند که صفا و  
قریش صحرگاه که فقر او صحابه چون عمار و جباب و بلال و صهیب و امثال ایشان  
پدید آمدی با ایشان سخن و استنزه کردندی ایامه که ان الذین اخرجوا برستی که  
که شریک آورده اند کانون من الذین امنوا صفتند از آنکه گوید اند یعنی کون  
که می خندند و اذ امر قراهم و چون بگذرند از آن فقر و صحابه بصفا دید قریش با بناتفا  
تغافل و غمزه میکنند بچشمه با یعنی اشارت مینمایند بجهت استنزه او در کشف  
آورده که روزی مرتضی علی رضی الله عنه بانفزی از مسلمانان میکشد جمع از  
مناقب آنها بخندیدند و چشمه فابرو اشارتها کردند طریق استنزه پیش آوردند و نزد  
یاران خود رفتند و گفتند لا سماع و رئیس ما امر و راضع است یعنی علی رضی  
عنه و برین سخن بسیار خندیدند و سخنوز علی مرتضی رضی الله عنه بسجده بیخبر  
صلی الله علیه و آله و سلم نرسیده بود که این آیهها فرود آمد که مجربا و مناققان  
بر مؤمنان کامل الایمانی خندند و چشمه ابرو غمزه میکنند و اذا القلوبوا و چون باز  
میکردند شادمان و فرخ بر آنچه کرده اند و اذ را و هم و چون ببینند کافران و منافقان  
مؤمنانرا قالوا این ظهور کلام میگویند کافران با یکدیگر برستی که این گروه که  
متابع محمد اند لصالون هم آیدینه کراهها آند و ما از بسوا و حال آنکه فرو فرستادن  
نشده اند اصل کفر و نقا و علیهم حافظین بر مؤمنان تک با ناکو آهی دهند  
بر صلاله و عهد آیه فالیوم لیس و ز قیامه الذین امنوا انانکه گوید و اند من  
الکفار از حال کافران بصحاکون میخندند علی الابرار که بر تختها آراسته بجو  
بنظر تون مینگرند بایشان که در دوزخ چه عذاب معتدب اند و در سبلا اسل عقال  
چگونه مقیدند در آسانده که دری از درها بهشت بکشایند و دوزخیانرا گویند  
بباید بهشت ایشانرا و آن شوند چون بدلن رسند خرنه فی کمال در بروی  
ایشان در سبذ و ایشانرا معنوم و مفهوم بدوزخ باز کردند و مؤمنان ازین حال  
خندان شوند اصل نوبت الکفار یا فراد آورده شوند کافران ما کانون ایضاکون آن  
عکسها که بودند در دنیا که مینگردند از سخنیه و استنزه یعنی برای دل مؤمنان استنزه  
ایشانرا یاد آشد آدم تابع عرض خنده کافران بر ایشان امر و حال مؤمنان  
می خندند سوره الانشقاق خمس عشر و آیه بسم الله الرحمن الرحیم اذ  
السماء انشقت انگاه که آسمان شکافته شود و جتنه نزول ملائکه و ازین تسنیم  
و فرغان بر در تلبیا و حقیقت مرورد کما خود را و ستر او رسیده است آسمان  
با تقیبا دام صرا و اذا الارض انکاه زمین مرت کشیده شود یعنی کوهها و دریاها

سوره الانشقاق

از میان بردارند و زمین برهن کنند و آفتاب بیرون آید و زمین مایهها آنچه در دریا  
اوست از کجها و اموات و کثلت و حال شود از همه و آذنت و فرما بر زمین بر آید  
مر حکم ازید کار خود را و حقیقت و او را سزا باشد استماع ربانی جواب ادا است که بنده  
ایشان تو آب و عقاب یا ایها الانسان ای آدمی اینک کاخ بدستی که تو کارکننده  
بر سجده و سعی نمائنده الی ربک که کاخ بدیافت پروردگار خود و کار کردنی بجهت و جهد نما  
پس تو ملامتات نمائنده عمل خود را یعنی با او شایسته از فاسقین و توبی پس آنکه داده شود  
کتابت نوشته اعمال او بهینجه بدست راست او مشرف و حساب پس زود بود  
حساب کرده حسابا باینسیر حسابی اسبابی مناقشه و مضایقه و یقینت الی اهل  
و باز کرد لبسوی کسان خود یعنی بکره مؤمنان یا بقبیل خود از اهل اسلام یا بزرگان  
خود از جور العین مشهور گشتند با سبب آنچه یافته باشند از خود و آگاهی و آمان  
اولی و اما آنکه داده شود کتابت نامه کردار او در ظاهر از پس پشت او بدست  
چپ او و آن چنان بود که دست راست او بر گردن او بندند و دست چپ او بر پشت  
پشت او و آن طرف نامه بدست وی نهند و چنین کس مشهور بدست خود و در دنیا  
که بخواند یعنی نمک شکر هلا که تر یا کوبد و آشور آن و این کلمه هم از برای طهارت  
و ایضا سبب او در آید آن کس یا تشرف و رفته آنکه کان بدست که این کس بوده است  
خی آهنگ در میان کس خود در دنیا مشهور گشتند آن نازان بلان خانی و جاه ناپایدار  
آنکه طلق بدست او نگارده است آن که کور آنکه باز کرد و بخدای یعنی او را آید  
حشر بود بی آری او را باز گشت خود آهنگ و آن رفته کان بدست که پروردگار او  
به بصیرت با اعمال او بینا پس او را فرود خواهد گذاشت بلکه بخمش خواهد آورد و جز  
و سزا او بدو خواهد رسانید فلما اقسیم پس سوگند میجویم بالتشفیق بشفق  
و آن حشر نیست که بعد از خوب اوقات در افاق مغرب دیده می شود و غیب و غیبه  
آن علامت وقت عشا است بقول امام مالک و امام شافعی و امام احمد و ابن  
رحیم الله اما امام اعظم رحمه الله فرموده که آن بیاضی است از عقب آن حشر  
نماید و جمعی آنکه آن بیاض اصلا غایب نشود بلکه مترد و است از افعی  
با افعی و اللیل و سوگند بشب و ما و سق و بر آنچه جمع کند و پیوسته یعنی  
بهر که تاریکی شب از آفرین شود و القمر و سوگند بماه اذ التسق آن کاه کاه  
کرد و بر رفته بدو رفته رسد لکن صواب است تا بر رسیده و ملاقی شود بیده طایف  
حالی را بعد از حالی مطابق وی باشد در شده مراد مرکب است و شد اید قیامه  
و موطن احوال آن که یکی بعد از دیگری دیده شود و در تفسیر آن آورده که  
مراد کوهین نبی دست از حالی بحالی یعنی از نطفه بجلده و از آن بمضغه و عظیم  
و خلق آخر و جنین و ولید و رحنیع و صبی و غلام و شب و کس شیخ ناخبر  
قالیم پس چیست آدمیان را که با وجود این همه حالها الی المؤمنون نمیکند و ندانند  
و پروردگار خود را فری و چون خوانده میشود علیهم السلام القرآن را پیش از آن سجده

تفسیر القرآن

سجده نمیکند بر آبی که او آن بعضی علماء اینجا سجده کنند و جمعی در آخر سجده  
اینجا سجده کردی و گفتی از پس ابوالقاسم صلی الله علیه و آله و سلم سجده کردیم  
این سجده سیزدهم است از سجدهات قرآن و صاحب فتوحا این سجده جمع  
گفته بعد از استماع قرآن است و قرآن جامع باشد بر صفات تزیین و تقدیس را  
و سجده نکردن کفار بنا بر حجت قصور دلیل و انقطاع حج است بل الذین کفروا  
بلکه انا که نکر و بدید یکدیگر بون تکذیب می کنند قرآن را و تبری نمی نمایند از آیات آن  
و انما علم و خدا داننا برست بیا یوحون با آنچه نگاه میدارند در دل خود از کفر وی  
پوشند از کینه مؤمنان بدست هم پس خبر کرایشنا را بعد از ایم بعد از آنکه  
و ایراد بشارة برای تکم است الا الذین امنوا لیکن انا نکر و بدید و عملوا الصالحات  
و کرده اند عملها شوده طم از مناسن است مزی غیر ممنون با کاسته ناید سوره  
البروج اثنتان و عشرون آیه ایسم الله الرحمن الرحیم و السما و سوا کونیا سمان  
ذات البروج خداوند بروج مراد بروج هاشمی عشر است یا منازل قمر یا درها  
و الیوم الموعود و سوگند بر روز وعده داده یعنی قیامت و شاهد و سوگند بکوه  
که الله تعالی است که همه را می بیند و می داند و مشهور و سوگند بکوه آورده بر  
بنده است و بقولی شاهد سقیم باشت صلی الله علیه و آله و سلم و مشهور و  
یا شاهد آه و بند و مشهور آدم و دیگر آن یا شاهد حفظ اند و مشهور دینی آدم  
یا شاهد اعضا بنی آدمند و مشهور آدمی و یا شاهد حجر الاسود مشهور  
حجاج یا شاهد عرفه مشهور حضار آن مقام یا شاهد روز جزاست مشهور  
ذبح کنند گایا شاهد جمعه و مشهور نماز آن و یا شاهد آدم علیه الصلوة السلیما  
و مشهور در تیه او یا شاهد عیسی علیه السلام و مشهور ائمه او یا شاهد آیام  
و لیلای و مشهور عمل کنندگان و بهر تقدیر جواب قسم اینست که قیل بدستی که  
هلاک شدند و ملعون گشتند اصحابه الا فخر و خداوندان شکافها در زمین  
و ایشانست بر سنا بودند از اصحاب دوتو اس یعنی در زمان او ساجری بود  
کاهن و شعبده باز که مدار ملک من بدو بودی چون بسوق شیخوخته رسید  
بعض رسانید که من پر شده ام و ضعف کلی بقوه من راه یافته فرد دیده  
از هر شعاع تیره شود کوشش وقت سماع چه شود نه زبان را مجال کویای ندین  
توانایی صلاح در آنست جوانی اصیل عاقب نیز فهم من بسیاری تا آنچه دانسته ام  
بوی آموزم و بعد از من خلفی باشد که امور ملک بوی مستظم تواند بود ملک پشند  
اقتاد و بران منوال که مدعا را او بود پسری عاقل بوی شیر و و ساهر از روی  
اهتمام تام بتعلیم وی بر آفت روزی آن پس بدیر آهنگی رسید و بر احوال اطفال  
یافته طریق رهسانه را پسندید و بدین آهنگ متدین شده خدای بر گشت  
روزها بهنانه آنکه از ساهر تعلیم میگردد بیاندی و بار آهنگ صحبت داشتی نامردی  
عاقل عام و مستجاب الدعوه گشت و قصارا از نزد آهنگ بیرون آمده بخانه خود

سوره البروج

میرود از دها و عظیم بر سر راه آمده و در آبر مردم بسته و خلق از هر طرف خیز  
بودند آن جوان موجد پیش آن از دها آمد و اسم عظیم خواند و دست بر پشت  
از دها مالید و گفت از راه مرد ما برگرد و بگردد خود باز رو از دها بفرمان خدای  
برفت و خبر این جوان در شهر افتاد و وقتی دیگر شهری بر سر راه مرد ما آمد و جوان موجد  
ملاقات آن شهری کرد سخنی در گوشش بشیر گفت و مشرفی کمال از راه دور شد ارباب  
حاجات روی بلا جوان موجد آوردند و بدعا تو مراد است همه محصل میکشت تا  
حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمد و استند عالم خود جوان موجد گفت  
اگر متابع من کنی و سر را بپوشیده سازی چشم ترا روشن سازم حاجب عهد کرد  
و جوان موجد او را کلاه شهادت تلقین فرمود دعا کرد تا چشم وی روشن شد  
نزد ملک آمد و کواص از روی تعجب گفت جسم تو چگونه روشن شد گفت خدای  
صحت بخشید ملک گفت خدای تو کیست حاجب جواب داد الذي لا اله الا هو ملک  
بطریق جمله این تلقین از که داری با من بگو و بگو حاجب از شوقی که بر اسلام  
داشت قصه جوان موجد در میان آورد و ملک او را طلبید و بر عقیده او اطلاع  
یافت و چندان جدو جهد نمودند جوان بر نکشته حکم شد که او را بر آریا غوغ  
جمعی و بر بلبل بگردند و او دعا کرد و آن جای هم غرق شدند و جوان موجد  
بسلامت بازگشت خبر ملک رسید دیگر با بر کرد و صفت نام زد کرد تا او را بگو می بلند  
برند و او را از آن قلعه کوه به پایا اندازند جوان موجد چون بسکوه رسید دعا  
فرمود بادی بر آمد و موکلا او را از آن کوه در افکند و آن جوان موجد با سلامت  
بازگشت دیگر باره ملک بفرمود تا او را در آتش اندازند لکن در جماعتی قبیله  
لسوخند و آن جوان موجد را ضرری نرسید پس او را از آذر در آویختند و  
پاران کردند هیچ تیر بر وی کار نکرد و جوان موجد گفت ای ملک ایمان بیاور  
بدان خدای که این همه آثار قدرت مشاهده کردی مبدع هر چه که بود پیش  
هست مخرج هر چه وجودش هستت ملک عناد و زرتید گفت میخواهم آلاء  
این شخص این جوان موجد گفت اگر آرد تو اینست تیری بر کمانه و بگو بنام  
خدای این غلام و بیفکن تا بر من آید ملک چنان کرد و تیر بر قتل آمد جوان  
موجد شربت شهادت چشید و حضرتان جمع بیکجا رفتند امتنا برت العلام  
ملک در غضب شده بفرمود تا چند جا رفتن که کردند و در هر کوی آتش خیزد  
بر کنار کوه آن ملک نشست هر گرامی آوردندی بر سینه دی که خدای گوید  
بودی سوختند حتی بجای ایشان از اصحاب الاضداد و خواند یعنی اصحاب جفوها  
در زمین التار ذات القوت و خداوند آتش باده یعنی آفریده بهیم از هم چون ایشان  
بودند علیها بر کنار آتش قعود نشستند و هم و ملک اصحابی علی ما یفقدون  
بر آنچه میکردند بالمؤمنین بگردن کمان از ستون ایشان آتش شهود حاضران  
و شاهدان و نزد ملک که آهی میدادند بشوختن مؤمنان یا کواصی دهد باین

و دستها

و دستها ایستاد بچگونه با نمودند در زقیات و مانعوا منهم و انکار کردند  
اصحاب اضر و از مؤمنان چیزی را الا ان یؤمنوا بکلمة لا یکرهون و یذنبوا بعد العزیز  
غلبه کنند که از عقاب و باید ترسیدند استوده که بر حمت او امیدوارند  
بود الذی آن خداوندی که ملک السموات و الارض مر او است یاد شایقی آنها  
و ز منها و الله علی کل شیء و خدای بر همه چیزها از افعال احوال مؤمن و کافر  
شهمید کواص است ان الذین آمنوا المؤمنین و المؤمنات بدرستی که انانان  
افکنند مردان و زنان گردیده را یعنی عذاب کردند بالتسبیح ثم یتوبوا ایس باز  
نکشند خدای از کفر توب نکردند فلم عذاب جهنم پس مر ایشان است عذاب  
و لهم عذاب الخلق و مر ایشان است عذاب آتش سوزان آورده اند که همان آتش  
از خود در ارتعاع گرفت بمقدار چهل ذراع و اطاط کرد کافران و همه را بسوزخت  
ان الذین آمنوا بدرستی که انانان بگردیدند و عملوا الصالحات و کردند کارها  
بایستند جنات بجزی بر ایشان است بوستانها که میروند و من تحتها الا نهار از  
برایشی را میساکن ایشان جوهرا لکن الفوز الکبیر است رستگاری بزرگ که دنیا  
و مافیه در جنب آن خرد و محض است ان کفش بزرگ بدرستی که کفش آفرید کار  
ای محمد بشید صر آینه سخت است از که عذاب کفر گرفت هر کوی آنجا نیست  
اندهو بدرستی که خدای او بیدی اشکارا کند لطش خود را بر کواص در دنیا و  
و باز کرد اندهم از بدیشیا در آخره و این نشان عذاب است و حقوا العقور و اوست  
آمر زنده از که توبه کند الودود و دوست مر آنرا که و ما برد و این علامت فضل است  
بعدل بگذارد و تا بود سازد و بفضل بنوازد و بر آفراد فضل او دلنوازیم خوارا  
عدل او جان کند از جباران کرفضل کنی کار من اساکر دوز در عدل کنی و ای بر شوقیا  
ذو العرش المجید خداوند عرش یا مالک ملک بزرگوار در ذات و صفات فقال  
بیا برید سخت کنند انی خواجه صل انیک آیا آمد بنوای محمد حدیث اجود سخن  
سخن لشکرها یعنی برای تسلی توتو فرستادم حدیث جنود کفره که بر این بیاور  
آمدند فرعون فرعون و قوم او و نمود و قبیله نمود آری آن سخنان منزل شد و منکر  
قبول نکردند بل الذین کفوا بلکه انانان بگردیدند و کذب در باور نداشتند و انانان  
من و راهم و خدای از برای ایشان محیط عالم است بدیشیا یعنی قدرت بر ایشان  
مشتمل است و از قوت نتوانند شد و چنان نیست که کما برند در حق قرآن که سحر  
و شعر و کمانه است بر حق قرآن مجید بلکه قرآن فرمان شریف و بزرگ است نوشته  
فی لوح محفوظ در لوحی که نگاه داشته شده از تغییر و تحریف در معلما آورده که  
از یک دانه در سفید است طول او از اسما تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب  
و کنارها را و یاقوت است در کنار فرشته است که بر زمین عرش آن فرشته  
و اقصی آن نیست سورة الطارق سبع عشرة آیه بسم الله الرحمن الرحیم آورده  
که شبی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نشست با هم خود ابو طالب تا کاه است

سورة الطارق

بدرخشید و شعاع انش عظیم از وی ظاهر شده ابو طالب بر سید و گفت این  
چه چیز است حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود این ستاره ایست که در روز آرز  
اسما میراند و نشان آنست که از قدرتها الهی فی الحال جبرئیل علیه السلام نازل شد  
بدین سوره و آسمان و سوره که در حق آسمان و الطارق و سوره که بگویند پیدا شوند  
بیشب و ما در یک و چه چیز ترا ناگزرد آید تا آبی که ما الطارق چه چیست طاری  
البحر الثاقب ستاره درخشنده فرود آید چون شعاع آتش جواب قسم چیست آن کس که نفس  
بهر نفسی لماعها حافظ الاکبر و رقیبی است تا بهمان قول و عمل او را نگاه دارد و احصا  
و غایب فاینظر الانسا پس باید که نظر کند آدم یعنی کسی که منکر بعثت و حشر است باید که در فکر  
در اصل ایجاد خلق از چیز آفریده شده خلق مخلوق گشته است من ما از ان و افوق حشر  
در رحم خجرت الی بیرون آید من بین الصلعب از میان لیبث مردان و التراب  
و از استخوانها سینه زان آنه بدرستی که خدای علی رجوع بر بار کرد این  
آب بصلبی که از آن بیرون آمده بقادر هو آید تا ناست یا ربعت و اعاده و  
بعد از موت قادر است یو تبلی التشریز روزی که اشکارا شود همه بنیانها ظاهر  
کند مخفیات ضمائر یا طیب از ان از حیث جد کرد و یا فرائض اعمال را عرض  
چون روزه و غسل جنبانه و وضو که کس بدان اطلاع ندارد و آدمی بجهل آن قایل بود  
و نکرده یا پرده بر او اندازد آرها و نهاده و بسوی رسوایی بر آن مرتب کرد و در روزی  
کارها را در آن کیست که رسوای دو عالم نشود و در آن وقت که در شبیدها  
پیدا شود نماز من قوه پس نیست او را هیچ توانایی در نفسش و تا بعد از خود  
باز دارد و لانا صر و نه یاری که بمدد کاری او بلا و منافع و مرفوع کرد و آسمان را  
الرجوع و سونگند با سما با رجوع یعنی رجوع میکنند از هوزره و بلند بی بان موضع که  
از اجاجه کرده و هکذا و الارض ذات الصدع و سونگند زمین با شکاف که از آن  
نبات و آب بیرون آید جواب قسم آنه بدرستی که قرآن لقول تفضل هو آید یعنی  
درست و راست یا پیدا کنند همان حق و باطل و ما شو با الهزل و نیست قرآن  
یاری و باطل و فسوس و شخریه انهم بدرستی که معاندان قولش بیکدیرون مگر  
کند مگر کردی در دار الناره همه پیغمبر این خبر سبق نزول است بر فعل یعنی حق  
سبحان خبر داد که گفتار این مگر خواهند کرد و آید کید و جز امید هم ملا ایشان آ  
باستدراج جزای مناسب همیش کافین پس مهلت ده کافرا یعنی تعجبی مکن  
در طلب هلاک ایشان اهلهم زویا فرو کند ایشان را اندک زمانه یعنی بزود هم  
هلاک خواهند شد حکم افعال منسوخ است بآیه قتال سوره الاعمال سبع  
عشره آیه بسم الله الرحمن الرحیم سبع اسم تنزیه کن ای محمد ربک الاعلی پروردگار  
خود را که برتر است از احاد شرک در آن و اطلاق آن بر غیر حق سبحان و گویند  
اسم صلاست یعنی آنکه بیای ستای اوید کار خود را بخواه و صغی که نشاید او را تنزیه  
کن یا بگوی ای پیغمبر پس سبحان رب الاعلی در خبر است که چون این آیه نازل شد حضرت رسو

سوره الاعلی

صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اجعلوا فی سجودکم الذی خلق ان خدای که بیافرید همه  
چیزها فسوی و راست کرد خلق هر یک را با یک عطا فرمود آنچه او را در کار بود  
یا بیافرید آدمی را در آنست که اعضا و اجزاء او را بر قانون حکم و الهی قدر و آن  
خدای که اندازه کرد روزها را قندی پس راه نمود بطریق انسانی یا مقدر است  
منافع را و همدانیه فرمود باستی آنچه آنها مقدر کرد و قدره ملک مولود در رحم در آید  
ببیرون آمدن و الهی افرغ المعنی و آن خداوندی بیرون آورد از زمین کینه چراگاه  
یعنی برویاند چیزی را که چهار پایا در آن چند جغله پس ساخت آن کینه در سینه را  
بعد از سبزی عشاء اخوی خشک و بر فرود سیمیه و تیره حقیقا از مضمون این  
فهم کرده اند که چراگاه متمتع دنیا است اگر چه او تازه و سیراب سبز و قرم نماید  
اندک وقتی را بسبب هبوب باد خراخراوت تیره ولی طراوه خواهد بود بیست  
اگر چه قرم و تازه است کلشن دنیا ولی بیکت باد خراخراوتی آرزو بگردن خور و قرص قر  
زجای مرو که خوان خرج بیکت آن از آن نمی آرزو آورده اند که چون جبرئیل علیه  
ایتی با شوره بیاموردی بخواندی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همانرا  
خواندی و همان خواندن آغاز کردی و هنوز جبرئیل باخترنا رسیده آن حضرت  
از اول تلاوته فرمود یعنی آنکه مبادی فراموش کند حق سبحان آیه فرستاد که سقر  
زود باشد که بر تو ای رسول برگزیده خوانیم قرآن یعنی جبرئیل علیه السلام با ما بر تو  
ای محمد خواند فلا تنسی پس فراموش نکنی آنرا از قوه حفظی که بتو ارانی داشته ایم  
یا انک تو ای نبی تا حفظ این همه سوره و آیات نشانه دیگر باشد بر رسالت تو در این آیه  
بشارت است مرا حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم که هر چه بر تو خوانیم فراموش کنی  
که جبرئیل بقواما هم درس تو خواهد بود چنانکه در اخبار آمده که جبرئیل علیه السلام  
بر ماه رمضان در هوسال نازل شدی و قرآن را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تلاوت  
نموده در سال آخر که آن حضرت با اصحاب و اصل خود فرمود که گویا اجازت یک  
رسیده که درین ماه رمضان جبرئیل در نوبت آمد و قرآن ختم کردم و هوسال یلنوبه  
نازل می شد و همچنین بود که آن حضرت فرمود اللهم اشأ الله علی خدای خواهد که  
فراموش کنی بر آن وجه که تلاوت او منسوخ کرد و حق سبحان از صحف و صد  
محو کند آنرا یعنی اگر بدرستی که خدای میداند اشکارا از خلق و ما کفنی و آنچه بر ما  
از اطوار ایشان و نیست برک و آساگردانیم و توفیق دهیم ترا ای محمد للشری برای  
سلوک طریقه آسان و حفظ وحی یا راه نمایم ترا ای پیغمبر پس شریعتی آسان گذر  
پس بنده بقرآن ان نفعت الذکری بدرستی که سواد کنند بنده دادن مؤمنان را  
و کفتم اندا که شود کند و اگر نکند یعنی تو ای محمد بنده دادن فرود گذار اگر کسی بدین  
شود و اگر نشود بدیت من آنچه شرط بلا غنست با تو میگویم تو خواه از سخن نیک  
خواه ملال سمید کرد زود یا بشه کند بنده پذیرد من بچینی کسی که برسد از خدا و بختیها  
الاشقی و پناهوشی کند از موعظه بد بخت ترین یعنی کافر که از فاسق است و الهی



انکه یضلی النار الکبری در آید با تیش بزرگتر یعنی آتش در که جهنم که از آتش در کات  
دیگر تیز تر و سوزنده تر است و در حدیث آمده که این آتش شعله آتش دنیا چو آتش  
از هفتاد جزو از آتش دوزخ و گفته اند تا کبری در طبقه سفلی است که جای  
فرعون و منافقان و منکران مانده عیسی علیه السلام باشد و نار صغری در طبقه  
علیا که جای کنه کارنامه محمد مصطفی است صلی الله علیه و سلم هم لا یوت بس آن  
بد بخت ترین بنبر و قیامت در آن ناکبری با بسیار آید و لا یجی و نه زنده باشد زنده کی  
از آن راحت یابد قدر اقل بد رستی که رستگاری یافت من تزی آنکه پاک شد از کفر  
و معصیت و ذکر اسم رب و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زنا فضل پس نماز  
گذارد که نشانه اسلام است یا رستگاری شد کسی طهارت کرد و تکبیر اقامت گفت  
و نماز پنجگانه ادا کرد یا کسی ادا و فطره داد و تکبیر عید گفت و نماز عید کرد  
بل تو شرون بلکه شما می کنید اکتوا الذین کانوا ینار کانی دنیا را خطاب باصل شقوه  
که بد دنیا مشغول شده کار آخره نمیدانند و الاخره خیر و آخره بهتر است و ابعی  
و پاید تر آن هفتاد بد رستی که این سخن لفظی تصحیف الاولی هو اینده در صحیفه  
یعنی کتب نخستین که قبل از قرآن نازل شده صحیفه ابرهیم در صحیفه ابرهیم که  
و موسی و هارون در صحیفه موسی یعنی الواح سوره العاشیه است و عشرین  
ایه بسم الله الرحمن الرحیم هفتاد است که بد رستی که آمد بتو ای محمد حدیث الغاشیه  
خبر پوشیده که قیامت است و از بس پوشانده قیامت را با هوال یعنی هیبت او که  
کس فرود کرد و جوهر یومئذ رویها آن روز خاشاک تر شد آن و خوار یعنی آن رویها  
و خوار باشند و بمقدار عامه عمل کنند تا صیحه رخ کشیده در آن عمل یعنی  
دوزخیا عمل کنند که از آن رخ بدیشا رسد مثل کشیدن سلسبها انشیر خورن  
نمودن در آتش صعود و هبوط بر عقبات دوزخ یعنی در آورده شوند نار احاطه  
در آتشی نهایت گرمی رسیده و حوض بفتح تا خواند یعنی در آید بدان آتش  
تسفی اشامیده شوند یعنی بوقت غلبه عطش بنیاشامند ایشانرا من عین  
آینه از چشم بغایت گرم و گفته اند از آن روز باز که آتش افزیده شده این آبر  
میوشانند لیس حکم نیست مرد و زنها را طعام الامن صریح خودی مکر صریح  
و ان کیا هیست خار ناک چون ترا شد شبرق خوانند و چهار پایا خورند  
و چون خشک شود صریح خوانند و هیچ دانه گردان نکرده و در آخره شجره نار آید  
بشکل آن آورده اند که ابو جهل علیه اللعنه چون این آیه شنید گفت که صریح  
ما زافر به خواهد کرد چنانچه شتران یا ایتام که لا یتمن قوبه نمی کنید صریح دوزخ  
کس را و لا یغنی و دفع نمی کنید من جمع هیچ کس نمی را یعنی مقصود از طعام یکی ازین  
دوام سبب و چنگل آدم دست نمی دهد و جوهر یومئذ رویها آن روز ناعم تازه باشد  
اثر نعمت بر روی یعنی از باب و جوه مستقیم و مرقب با شستن لیسعها بر من خود را  
پسند کنند یعنی پسندند کاری کرده باشند و راضی شوند از عمل او چون ثواب

سورة الغاشیه

انرا یغنی فی قریة عالیة در بهشت بلند قدر باشد لا یتمن لیسع من شون خداوندان جوه  
یا تو کشنوی ای محاطب فیها در آن بهشت عالی قدر لا غنی بهموده چه کلام  
بهشت همه ذر و حکمه باشد فیها در آن صفت عین جاریه چشمه روان باشد که  
اب آن منقطع نکرده و فیها ستر فرود آن جاختهها بلند برداشت اصل آن  
از زر و کمال به زبر جد و درو یا قوت در عالم آورده که فرود باشد در هفتاد و چون  
صا جش خواهد که بروی نشینند بنبر آید و چون بروی قرار گیرد باز مرتفع گشت  
بموضع خود باز رود و اکواب موضوعه و کوزها را ایضا را گوشه نباشد در اینجا  
نهاده باشد و غار و بال شها مصفوفه نهاده بر روی دیگر صفت صفت آبی  
و فر شها مشو ته گسترده امام زاهد رحمة الله علیه آورده که چون کفار لفظ شتر فرود  
شنیدند باید که گفتند این خود نشاید و الرواق است پس مالک و جباب  
و امثال ایضا را کار افتاد پس وقت باید تا بر مالک آن تخت بلند بروند پس  
فر صفت باید تا از آن بلند می فرود آیند آیه امده افلا یظنون الی الابل ایامنی  
ایشا بسوی شتر که قدره ما کیف خلقت چگونه آفریده شده است یعنی این  
همه بلند می و بزرگی بر شتر مستخر گوئی می شوند تا بر و بر آید و فرود آید پس از آن  
بهشت متعجب میشوند که در زمان بهشتی باشد و گفته اند خلق شتر است  
بر کمال قدره و حسن تدبیر بزرگ است و باز کر آن بر تابد منقاد است  
کس را و بار برد و طافع است از همه گیاهها چرد و محلسست در تشنگی و شکیبایی  
در زرد و بدین جهت است که بیابانی آب قطع کند و هر چه مطلق است از حیوان مثل  
لش و حمل و شیر و گوشت حاصل است بر روی قدرش سوره فرموده بیت  
بر جوان افلا یظن ان قدره ما یبنی یک ره بشتر بنکر تا صنع خدا یعنی در ظاهر خوری طافع  
در بارگشتی راضی این و صفت اگر چوبی در اهل صفایینی در تبیان آورده که محاطب  
نر بند و اکثر ایضا اهل برتیه باشند و مال ایضا شتر است و هر طرف میگردند  
جز آسمان و زمین و گوئی بنیند لاجرم بعد از ذکر شتری فرماید الی السما یا انکره  
بسوی آسمان چکه مالک کف رفعت چگونه برداشته شده است بی ستون و ایجا  
و آیا نظری کنید بگو هم که بقدره ما کیف یضبت چگونه نهاده شده است برین  
و مستی گشته و الی الارض و آیا نظری کنید بسوی زمین کیف سطحت چگونه پهن  
شده است تا جای آرام خلق در و باشد قدر کس بنده انشا از ای رسول کریم  
بعد از نظر قدره ما انما انت مذکر جز این نیست که تو ای محمد بنده دهنده لیسع  
نیستی تو را ایضا بسطیر مسلط تا اگر کنی انشا از ایا و آیه قال این آیه راع  
الامن لولی لیکن هو که روی بگرداند بعد از تکلیف و کفر و نکرده و حق را بشود بعد  
پس عذاب کند خدای تعالی او را العذاب الاکبر عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخره در دنیا  
بصط و قتل و سمر معذب بودند آن الینا بد رستی که بسوی ما است یعنی بخواب  
ایا بهم بارگشت ایضا ثم ان علینا پس تحقیق که بر ما است شما انشا از آورده

سوره الفجر سبع وعشرون آیه تسمی الله الرحمن الرحیم والفجر و سئل عن وقت  
 مناجاد و سئل عن وقت مناجاد یا بنما صبح که آرام جای آنست و بقول مراد در اول  
 محرم است که سائل از او منفر شود یا اول ذی الحجه که لیالی عشره مقترن بدوست  
 یا بامداد آینه که حج مسکینا است یا صبح روز عرفه که طائف دعا و نیایش حاجات  
 حاجیان آنست یا سفیده دم روز عید که روز قربانست یا اول روز قیامت که  
 دیوان دنیا نیست آورده که اشارتست بانفجاری و عیون آب از صایح شیار که  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم گفته اند انفعی میانه و عیون از صنایع و انفعی  
 ناقه از صنایع صایح علیه السلام یا انفعی آب از حج موسی علیه السلام و یا انفعی مطر  
 از سیلاب باران شدن اشک ندامت آردیده فاسقا و عاصیا و لیالی عشره  
 و سئل عن شب یعنی ده ذی الحجه عرفه در آنست یا ده اول محرم که عاشورا است  
 یا ده آخر رمضان شب قدر تقیبه دروست یا ده میانه شعبان شب برهه دروست  
 و الشفق و الوتر و سئل عن جفت و طاق مراد از شفق تضاد و صاف مخلوق است  
 چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوه و ضعف و موت و حیوة و مراد از  
 انفراد صفات الهی چون عزتی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قدره بی ضعف و  
 بی موت یا شفق خلق آنکه من کل شیء خلقنا و جین و فرد خالق که قتل هو الله  
 و بقول جمعی جفت و طاق عناصرند و افلاک با زوج و سیارات یا نماز صبح و شام  
 یا در جات جنات و در کاتیران یا روز خمر و عرفه یا مسی بر کله و نذیر و مسی قضی  
 یا جلیس صفا و مروه و بیت اکرام و اللیل اذا نسرت و سئل عن نگاه که بگذرد  
 یعنی شب قدر در عین المعانی فرموده که شب مزلغه و اصح آنست که شب عام  
 که در فصل فی ذلک ایا هست درین سو کند که یاد کردیم قسم سو کند که پسندوی  
 حجی مر خداوندان عقل اتا اعتبار کنند و دانند که سو کند نیست یا کردیم محقق که  
 جوایش این که عذاب جوارحیم که مگذر از الم تر کیف فعل ربک ایا ندیدی و ندانستی  
 که چکر پروردگار تو ای محمد تعالی بقوم عاد و ارم یعنی عاد منسوب بآرم این عاد  
 اولی را عاد و ارم می گفته اند و ارم نام جد ایشانست چه عاد و ارم عوض بوده  
 پس ارم و ارم پس سام بن نوح علیه السلام و گفته اند ارم نام بلد ایشانست  
 و برین تقییر مراد اهل ارم باشد پس عاد یا از صفت می کند که ذات الهی و خدا  
 قائمها و بزرگ یا اهل صمیمها و فرقا صفا الی لم یخلق ان قبیل که آفریده باشد  
 مانند ایشان در درازی و بزرگی جسد فی البلاد و در شهرها و اشهر آنست که ارم نام  
 بلده عاد یا نیست و ذات العاد صفت اوست یعنی شهر ارم خداوند بنا کرد  
 چنانست که مثل آن در همه بلاد نبوده و قصه آن بر سبب انجالی آنست که بعد از  
 قلابه بطن بشری که شده در صحاری عدن میکشت و آن بیابان بشهر که رسید  
 یاره بارون محکم داشت و بر حوالی آن قصور بسیار بود و عبد الله با میتانگی  
 بیبند و احوال شتر خود پر شد بدرد جسد آمد دری دید و مهر آتش مکن

عربی و همگی را انجانی است تخریب شد و چون بشهر در آن خیرتش بیفزود و در شهرها  
 دید بر ستونهای زر و بر جود و یا قوت بنا کرده خشتی از زر و خشتی از نقره و در شهر  
 ساخته و بجای سکه بریزه فرود آید ها آب و آرزو خسته و در حوالی شهر قصری  
 روان بر روی لود و نور و فرقا و درختان بسیار جسم تنها و آن درختان از زر و بر کما  
 از زر بر جود و شکوهها از رسم عبد الله با خود گفت هذبه اجتهت الی و عبد الله المتقون  
 ع این چه منزل چه بهشت این چه مقام است انجا پس قهری از آن جواهر برداشت  
 و در لیلت بستت همین باز آمد مردمان که هر در دست و می بدید و در منزلت  
 کبخی بر گردند و قصه وی در زبانها افتاد تا حدی که حال او را با معا و دیگر در آن وقت  
 حاکم شام بود و آنها کردند معاویه و بر آطلبید و تمام حکایتها و از اول تا آخر استماع نمود  
 پس او را در مجلس بنشانند و کعبه الاخبار را طلبید و پرسید که در دنیا شهری هست که  
 بنا او از زر و نقره باشد و درختان مکنلن جواهر کعبه الاخبار گفته ای شهر نیست  
 حق سبحانه در قرآن یاد فرموده که لم یخلق فیها فی البلاد شهری چه بهشت است  
 چون قصر فلک بتازه روی و از آن شد اعداد ساخت و او پاشاه عظیم قدر  
 بوده است و نه صد سال عمر داشت هر جا در عالم زری و جوهری بود همه را  
 جمع کرد و صدقه و باها هر یکی هزار نقره فرستاد تا شهر ارم بسیار ختم و بر پست  
 با تمام رسید ده سال دیگر به تهنیه راه اشتغال نموده امرا و ملوک عالم را جمع کرد  
 و از دار السلطنه خود متوجه شد یک شب راه میاوی ان بنا مانده بود که سحر خانه  
 ملکی آفرستاد تا صبحی برایشان زد و همه بودند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد  
 و خواند نام که در زمان حکومت تو فردی کو تا به بالا شرح رنگ سبز چشم بروی و خالی  
 و بر گردن او علاقی باشد بطلب شهری بدانی رسد و آن شهر را تمام بیا پس  
 کعبه الاخبار نکر نیست و این قلابه را دید گفت هو و الله ذلک الرجل و نمود و دیگر  
 چکر و خدای تو ای محمد با قوم شود الذین جابوا الضحی انانکه می بریدند که هر بار برای  
 ما و ای خود با لود ای بود ای القری و فرعون و چکر و خدای تو بفرعون فی الا و تا و خدا  
 ملک قوی و لشکر بسیار با صاحب او تا او که نبرد دست با او بازی می کرد و با طریق  
 جار می لغزب می کرد الذین انانکه ازین سینه کرده که بچون و غلایه طغوا از حد بستی در  
 گذشتند فی البلاد در شهرها که حاکم بودند فاکثر و اوس بسیار کرد اندیدند فیها  
 الفساد در آن شهرها بناهی را که آن مخالفه بود با حق و ستمکاری با خلق قسبت  
 علیه هم پس سخت برایشان نوعی از عذاب ربک آفرید که تو ای محمد سوط عذاب  
 چون عرب ضربتاز بانه را سخته بن عذابها امید آنستند هر کینه عذاب را نیز سوط  
 می گفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابها خود را سوط گفت و گفته  
 درین کلمه اشعار است بانکه عذاب دنیا ایشان را بنسبت عذاب آفره چون  
 نسبت ضربتاز بانه است بضر شمشیر زیرا که عذاب آفره آتش و آتشی است  
 بود آن ربک بدرستی که پروردگار تو ای محمد لیسلم صا و خداوند کند که گفت یعنی

چنانچه فوت نشود چیزی از آن کسی که مرخص و نشسته و مقصد کند زندگانی است  
 هیچ چیز از او خوف نمی شود و از حق سبحانه و تعالی چیزی فوت نمی شود چه در آید  
 و می شود و بر او بشیده نیست عجم نهاد اند و هم آنچه نهار باشد و هم لیل  
 و اخفی صفة الوصیة اوست فاما الانسان پس اما آدمی یعنی آنی بر طاعت  
 اذ اما بتلک چون مبتلا کند مراد از آن بر او کار او یعنی آنرا بشکند سو آنکه و نیکو کار  
 فاکرمه پس کرامی کندش بجا و مال اقتدار و نعمه و نعمه دهدش و همیشه روزی  
 گرداند و باسانی کار وی بسازد و میقول پس گوید آدمی یعنی آنی بر طاعت ربی اگر من  
 پروردگار من را بزرگ داشت و با من این کرامتها فرمود و اما اما ابتلا و اما  
 او را بسیار باید بدو و لیشی و سخنی قدر علیه رزق پس تنگ سازد پروردگاری او را  
 فیقول ربی پس گوید فرود کار من آهانش خوار کرد مرا کار کرامت خود را بگو آنکه آنند  
 و ابعانه خود را بدو و لیشی این از قصور و قلة فهم است چه آسایش می دهد و آرزویش  
 درویشتر از آن است در دار و سواد را خرقه بلا حساب و عیب بند است  
 ای دل گردید و تحقیق نگر در و لیشی اختیار بر تو آنکه گمانی نیست که ای کافران بلکه  
 کرامت بطاعت و نذرت بموعنه است که آن اگر کم غنای تو بقیه بداند که من شما را  
 بقدر و تنگ دستی ها می کنم بل اگر من را بسپارم بلکه اعیان شما بر آنست که اگر می  
 نمی دارید بنیم را و نفقه نمی دهید ایشان را و لا تحاضون و تحریض نمی کنید بیکدیگر علی  
 طعام المسکین بر دادن طعام بر درویش و تا کون التراث و مخیرید مال میراث  
 الا کما خردنی سخت و بسیار یعنی جمع می کنید میان طلال و حرام و زمان کودکی  
 میراث نمی دهید و هر هار و ایشیا مخیرید و تحبون المال و دوست میدارید مال را  
 چنانچه دوستی فراوان با حرص و شتره کلا اذ اذکت الارض حقا که چون شکسته  
 شود زمین دکانها شکستگی بعد از شکستگی یعنی باره پاره کرده و جابری که بیاید  
 آیات قدره و آثار صیبه پروردگاری تو ای محمد یعنی ظاهر شو و صفا صفا صفا  
 از بی صفتی بحسب مراتب و منازل خود و در تفسیر نام ابواللیث رحمه الله علیه  
 مذکور است که اهل هوا سمانی علی صده صفت زود باشند و چی و یومیند بجهنم  
 و آورد شود آن روز و زخ و در خبر است که صفتها و صفات زمام داشته باشد  
 صفتها و صفات زشت بر صورت زمام جمع شده می کشند و در زخ از جسم کافر می کشند  
 و میخوردند تا بویضا آزند و بر جیب عرش بمانند و در آن محل هیچ ملک مقرب  
 و نبی در سن مانند الا که از هکول و صیبه بزانند و آید و میگوید باری یعنی نفسی  
 و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید امتی و جهنم میگوید یا ای  
 یا محمد ترا حق سبحانه تصرف مرا بر تو حرام گردانیده است یومیند این روزی که  
 الانسان یا دکنه انسانها خود را یا ندیکه و آگاه باشد از قبایح اعمال  
 خویش و آتی و با باشد که الذکر مراد را منفعت یا در کردن یا بندگرفتن  
 چه سخن نکرده باشد ز عقبی چون بنده بیند که پندگرفتن سود ندارد از روی

حسره بقول یا لیتنی گوید بنده کاشکی من قدمت پیش می فرستادم آن عمل  
 چیزی میبوی از برای زندگانی خود درین عالم فیومیند لا یعذب پس آن روز عذاب  
 نکند کسی آذنا مثل عذاب حق سبحانه و تعالی که از مردان و لایق و بند کند  
 بسلاسل و اغلال هیچکس را و تا که اهدا مانند بند کردن منادی تعالی هیچکس یعنی  
 هیچکس قادر نبود بر عذاب کردن و مقید ساختن کسی را در آن روز زیرا که فرما  
 خدا بر باشد و پس گوید خدای در دنیا نزدیک هر که مؤمن بود یا آنکه  
 النفس المتطمئنة یعنی نفس آرام گرفت بدگر من که شاکر بودی در نعمه من صبه  
 نمودی در محنت من از جوی باز گردان دنیا الی ربک بسوی موعود پروردگار خود را  
 راضیه و صیبه در حالی که پسندیده کننده آنچه بنود آورده اند و پسندیده نزدیک  
 خدای و چون روز قیامت شود گوید فاقول فی عبادتی پس در آری در سبک بندگانی  
 خالص من و اذ خلق حسی و درای در بهشت که مقصود از جنة لقاء است  
 یا زمره و مقربان و نزدیکان و خاصان حضرت من قبل و علا سوره البکره و عشره  
 ایت بسما قدر الرحمن الرحیم لا اقسمن سو کند مجرم بهذا البکره بدین شهر یعنی بی عیبه  
 و انت حق و حال آنکه تو ای محمد فرموده بهذا البکره بدین شهر یا آنکه مکه موضوع  
 امن و ثبات خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم را بکلمه قید ساخت  
 بحلول حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در وی تا معلوم شود که شرف  
 بکین است ای کعب را زمین قدم تو صد شرف می موه را از مقدم پاک تو  
 صد صفا بطی ز نور طلعه تو یافته فروغ یثرب ز خاک پای تو بارونق و نو آن  
 و گفته اند تو ای محمد هلالی بدین شهر مکه یعنی صحرای خواجه از قتال و انجیر و دیگر  
 حرامست یکسای تو طلال خواهد بود همیشه و این وعده است بفتح مکه  
 و قیل بعضی در روز اربعین سبقت نزول حکم است بر فعل و الیه و سو کند بر پرورد  
 یعنی آدم و یا بر همه علیه السلام و ما ولد و آنچه زاده است یعنی تریه یا محمد صلی الله  
 علیه و آله و سلم و ما ولد است او حق سبحانه و تعالی یا دکنه کجیب خود و با ائمه احوال  
 قسم این که لقد خلقنا الانسان صوابین بدستی که او فرید ایم آدمی را که لیتنی  
 و ریح یعنی آنچه بوقت ولاده و رضاع و طعام و معاشن حیوة و موت بدو می رسد  
 یا خلق کرده ایم ابوالاشدین که نام او اشید بود و نام پدرش کلبی حجی در غار  
 و او چنان بودی که آدمی در زیر پای نهادی و ده تن تناد و بکشید ندی و پاره  
 آن آدمی از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی بر من نیست  
 و پیوسته پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیاز روی و جفا کردی حق سبحانی فرمود  
 ای کعبه ایامی بنیاد ابوالاشدین این کن بقدر علیه اهدا که قادر نشود در روی  
 از انتقام پیغمبر بکشید بقول اهلکلت میگوید ابوالاشدین ضایع کردم در  
 پیغمبر و الالبدر اما ان بسیار چه بشوید مردم میدادی با پیغمبر آری از آنکه کعب  
 ایامی بنیاد المیزه اهدا که ندیده است و را یکی در وقت نفقه کردن یا از نزول

سورة البکره

گفته اند چنان میگوید یعنی خدای بر آید و در آن نفقه مجازات خواهد فرموده اند  
تجمل که ایام اندام و بر اعینین دو چشم که بدان می بیند و لسان و زبانی بلا سخن  
میگوید و شفقتین دو لب را در سخن و برامی پوشد و بر نطق اکل و شرب معاویه  
می نماید و صد نیا و الحین و نمودیم و بر آراه دو دست یا بعد از لاده و در آن چسبیده  
بشیر خوردن اشتغال نموده و با او را نمودیم حق و باطل بازال کتاب و ارسال  
رسول فلا فخر العقبة پس بگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در حقیقت نفس  
عقب مثل است تشبیه کرده مجاهد را با نفس و شیطانی که بر نفس است و بقیه  
بر عقبه بالارود و ملخص سخن آنست که چراغی که در عداوت و بغیبت صلی الله علیه و آله  
نقشه کرد و اجماع عصبه نکند و نا ادرک و دانی بود که مال عقبه چیست عقبه یعنی  
بر آن فک رقیه بر حاکم دینی از بندگی یعنی بدو کاری کردن در من کتاب و اطعام  
یا خوراندن طعام فی تویم و فی مستعین در روزی با کسب یعنی در وقتی طعام بدو  
یا بنده او را بخوراند یا قیامی یا غیره یا که خداوند قرابت باشد یعنی با مطعم خویشی  
دارد او مشکینا نامسکین یا ذامتریه خداوند خاک بود یعنی به طور خاک نهاده  
باشد و این کنایه است از احتیاج و دست تنگی و در ماندگی و اینچنین کس عیال مند  
یا وام دارد یا بیماری بی خواستار یا غیبی دور از دیار تم کان من الذین آمنوا و اشد  
این از او گذشته و طعام دهنده از آنانکه ایمان آورده اند چه قبول و غیره بشرط ایما  
ه تو اصدوا و وصیت نموده اند بیکدیگر یا بالصبر بشکیبانی بر طاعت یا از معصیت  
یا در نضرة دین الهی بر انواع مشقة و تو اصدوا و وصیت نموده اند با هم در جهنم  
و هر بانی بر بندگان خدای اولئک اصحاب الیمین آن گروه مؤمنان صابر و هر یک  
اصحاب دست راست اند که از جانب یمن عرش بهشت روند یا خداوند یمن  
و برکت اند و الذین فر و اوانا نکه نکر و یدن الاشیاء یا اتنا بنشانها را یعنی بدلائل  
کرده بر حق از کتاب و حج و جهنم اصحاب المشیئة ایشان اصحاب دست چپ اند که  
ایشان از جانب چپ عرش بدوزخ برند یا اهل شقاوت و نکت اند علیهم السلام  
در دوزخ نازق و صده انشی بوسیده یعنی سر آن در که در انجام عقاب باشند  
پوشند و مضبوط سازند که نروغی بدان در آید و نه دودی از آن بیرون  
و الله اعلم بالصواب و الیه المآب سورة الشمس و هی خمس عشرة آیه و اسمها  
الرحیم و الشمس و صحتها سوکنند با قباب تابش او چون بلند گردد و بموضع چاه  
و القم و ایلها و سوکنند باه چون از بی قباب رود یعنی پس از آن غروب کند در  
لیلة الهمال یا طلوع او تالی غروب شمس باشد لیلة البدر و القم و ایلها و سوکنند  
بروز چون روشن گرداند زمین را بر آید و نکت تاریکی را و اللیل و الاغشیها سوکنند  
بشب چون بپوشاند آفتاب را خورشید صفا و آرا و السماء و ما بینها و سوکنند با  
و کسی او را بنا کرده است و الارض ما طیها و سوکنند بر زمین و کسی او را بسته  
و نفسیها ما سوتها و سوکنند بنفس آدم علیه السلام و کسی که تسویه اعضا او

سورة الشمس

فانها

فانها پس الهام داد و اعلام کرده بر آن نفس را بخورد و دروغ و ناپاک و بی  
بانی و آوة تقویها و بر هیج کاری و نیکو کاری و فریاداری او را یعنی بیان کرده و تعلیم  
داده و روشن ساخت جواب سوکنند چسبست خدا فخر برستی که رستگار شد  
من زکیتها هر که پاک کرد نفس خود را آزاد ناس ذلیل بالنسوة و نماز او را با انواع  
و اجناس مختارین و قد خاب و بدرستی که بل بهر ماندن شیها هر که کم کرد نفس  
خود را بقتل و جهالت یا کم ساخت قدر مرتبه او را بمعصیت و ضلالت و این عیال  
رضی الله عنهما و او یکدیگر است که حضرة رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بزرگوار و  
این آیه فرمودی که اللهم آت نفسی تقویها و زکیتها انت خیر من زکیتها انت ولیها و زکیتها  
و محققان بر آنکه ترکیب نفس موجب تصفیه و لست هوکاه که نفس را نشود  
ترکی شود و کمال دل را لوث لغاتی یا سوسی مصفا کرد و بیت تا نفس بهر آرزوی  
نشود دل آینه نورانی نشود که بت مؤذوقی که بر خواسته اشقیها بخت برین  
قبیل که خدا بن سالف بود با جمعی بقبر ناکه و قصد آن فقال لهم رسول الله  
کفتم سر ایشان از دستاوه خدای یعنی صیاح علی نبینا و علیة الصلوة و السلام ناکه  
دست مدار از ناکه و صفتها و کرد و کردید شرب او را یعنی آن که می آید و ناکه  
خود تا عذاب ایشان فرو نیاید فلذتوه پس بکذیب کردند صاحب را علیه السلام در نزول  
عذاب نفق و صاحبی که در دنیا ترا خدمت علیهم السلام پس هلاکت یکبارگی و ستاوه  
برایشان بهم برورد کار ایشان بدینهم بسبب کناه ایشان فستو بهای پس کسب کرد آن مردم  
بر همه تا صغار و کبار ایشان برنده و کایخاف و ترسید خدای عقوبتها عاقبت هلاکت  
یعنی عیال هلاک و ترسید خدای تعالی از تبعه آن چون کسی بر او دست نیست  
و تا بعد از بر او راه نیست و الله اعلم بالصواب سورة اللیل هدی و عشرین آیه  
بسم الله الرحمن الرحیم و اللیل اذا بغشی و سوکنند بشب چون بسوسد عالم بظلمت  
و النهار اذا اجمی و سوکنند بر روز چون اشک آتش شود و ظلمت شب را از آن کند و چنان  
و سوکنند کسی که سیاق و کلامش نرو ماده یعنی آدم و حوا علیهم السلام یا فکر و نمود  
از جمیع حیوانات جواب قسم نیست آن ستمگر بدرستی جزا و ستمگر در در انشی  
هر این پرالنده است یعنی مختلف افتاده مناسب علی بعضی اوثاب و کرامت و بی  
عقاب ملامت پس بی اعمال محتاف و یاد آتش آن میکند و می فرماید فاما من اعطی  
پس آمو که بدو مال خود را در راه خدای واقعی و بر هیج کرد از شرک کبار و صدق  
با کسبی و تصدیق نموده کل نیکو تر الاله الا الله حجه رسول الله است یا و عدو  
عوض که و ما انفقتم من شیء فهو خلفه اغلب مفسران بر آنند که این سوره  
بعضی در شایع است رضی الله عنه و برخی در صفا آمده بر خلف یا الجوب  
فرو آمده و در کشف الاسرار آورده است که در باره دو کسب است یکی اتقی  
که پیش و صدقاً نسبت ازین آیه یعنی یا بکر صدیق رضی الله عنه و یکی اشقی که  
پیش و زندقاً نسبت از اصل ضلالت یعنی بوجهی و در فاتحه مشهوره که شبست

سورة اللیل

و بر وقتش یاد میکند اشارتست بظلمت یکی و نور آینه دیگری یعنی در شب ضلالت  
کس را آن کما حق نبود که العوجس شقی را و در روز دعوت هیچ کس را آن نور هدایت  
ظاهر نشد که ابو بکر صدیق رضی الله عنه تقی را بیت سرور و روشن لایحه صدیق  
که شد اقلیم قصداً یقین مستقیم زهرش و زردین آرزو شنایی بدو اهل یقین را شنایی  
سینه دل کی کند این قول باور تقوا و تها و این و بین داور آورده اند ائمه بر طعنه  
بلال را رضی الله عنه که بنده او بود با انواع آزارها او را عذاب میکرد تا زود در محض  
بزرگدود و هر زمان آتش محبت روحانی در باطن پاک بلال افروخت بر او و آنجا که مشتهار  
بمال را داشت هر چند جو پیش محبت زیناد داشت روز صدیق دید که او را  
بر خاک افکند بود و دستها و کمر بر سینه وی نهاده و بلال درین حال حاضر آمد  
ابو بکر رضی الله عنه دلش بر زیناد سوخت و گفت ای امته و ای بر تو این دست خدای  
چند عذاب کنی امته گفت ای ابابکر اگر دلش بر تو میسوزد او را از من بخرا ابو بکر گفت  
بچند میسوزی گفت عجز میکنم او را بنسب طاس و می دو غلامی از ان صدیق  
بود که ده هزار دینار استعداد داشت صدیق بنسب طاس را گفته بود که اگر ای  
آری مال تو که داری بتو بخشم بنسب طاس مسلمانی شده دل صدیق از او ملول بود چون  
این کلمه امته شنید غنیمت شمرد بنسب طاس با تمام استعداد او و بداد و بلال را شنید  
و فی الحال با امید ثواب آخره او را از او کرده حق سبحانی این سوره فرستاد و آیه  
صدیق جزو آید و فرمود که هر که مال نفعه کرد و پاداش آن صدیق نمود و شنید سوره  
نسیح و با شد که آسانی و هم ویرا لیسری از برای طریقه نیکو که سبب آسانی و آرا  
باشد یعنی عاقل او را بر پشت رساند که بسوزد و در دست و اما من بخن و اما  
کسی که نخل کرد مال خود یا بگفتن کلمه توحید و استغنی و بی نیاز دید خود از ثواب  
خدای و بدین سبب بوجبات آن رغبته نمود و کذب پاکشستی او تکذیب نمود  
بنکو ترا که بدین است بدین اسلام با و عده حق را باور نداشت خستیش در پس  
میتا که این برای در اللغشری برای صفی که مؤدی بدشواری و محنت بود یعنی داری  
او را بد و زخ برد و مائغنی و دفع نمی کند مال او که بدان نخل کرد از آرزوی چون  
بمیرد یا بسوزد یا بدین بقیته در قریه در قریه و زخ ان عینا لله مدی بدوستی که است  
هو آینه بیان کردن حق و باطل و وعده عید و ان لنا للاخرة و بدوستی ما است  
هو آینه سراسری عقیب الاولی و این سراسری پیشین دنیا است و چون مالک هر دو ملک  
ماییم خود خواهیم هر که خواهیم عطا و ماییم فاندز کم پس هم میکنیم شمارا از اهل  
نار اناطی با تشکر زبان زند لا یصلیها نیاید و در بطریق لزوم و دوام الا الاستغنی  
مگر بدکت ترین یعنی امته یا بوجهی که کذب آن کس کذب کرد پیغمبر را صلی الله  
علیه و آله و سلم و تالی و روی بگردانید از ایمان و طاعت و سنجیده با و زود کرده  
کرده شود از ان آتش الا تقی پر هیچ کار تر یعنی ابابکر رضی الله عنه الذي یؤتی  
ماله انکه می دهد مال خود بیشتر میجوید بدان عطا مال پاک و نیکانی کاقران

گفتند

گفتند بلال حق داشت در زیناد بود مگر او را بخرد و از او کرد حق سبحان ربه  
ایشان فرمود که و ما لا یقدر عینده و بنود هیچ کس از یک ابو بکر صدیق اکبر  
من غنیمت بجزی هیچ منتهی که مکافات کردن الا استغناء وجه زیناد الا علی لیکن این  
که در برای طلب رضا پروردگار او که برتر و برتر است و لسوف یقضی حق  
آینده زود باشد که شنید و کرد و بر سرند به آبی که موعود و استغنی برای او رضی  
عنه و الله اعلم سوره الضحی احدی عشر آیه بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که چند  
روزی جبرئیل علیه السلام حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نیامد و نزول  
وحی واقع نشد کاقران زبان طعن بکشد که خدای محمد او را گذاشت و دشمن  
که وقت حق سبحانی در سخن ایشان فرستاد که و الضحی سو کند بجا شکاه کافرا  
در آن وقت از تفاع یافته و نورها بر یکدکشته و گفته اند ضحی وقتی بود که خدای  
بدان وقت با موسی علیه السلام سخن فرمود و سحرة فرعون در آن وقت سجده کردند  
و بقولی مراد وقت الضحی با صلوة ضحی و اللیل از اسبی و سو کند شب الحاکه که  
تاریک شود و اشیارا بظلمه پیوسته اند امام قشیری رحمه الله فرموده که قسم  
بشعب معراج است صا ج کشف الماس را در سهر گفته مراد از زود  
کشف و حجاب است که نشانه نسیم لطیف و موم قهر بود و علامه انوار جمال  
و آثار جلال بآشارتست بروشنی روی بر نور مصطفی صلی الله علیه و آله  
و کنایه است از سیاه صلی موی و بی بیت و الضحی زری زری میجوید مصطفی  
معنی و اللیل کیسوی سیاه مصطفی است حق سبحانی بدینها که مذکور شد قسم  
یاد میفرماید که ما و ذکک فونکذا شمت است برای رسول بر که بیدر ربان  
پروردگارت و ما قلی و دشمن نگرفته است ترا این عباس رضی الله عنهما فرمود  
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بشارت دادند بختی که او را در دنیا  
خواهد بود و اکثر بلا و کوزة تسخیر ایشان در خود آمد آن صهره بدان مرده  
مسرور گشت و آیه اوله و للاخرة و هو آینه سراسری دیگر یعنی کرامتی که خدای تعالی  
در سراسری عقیب سراسری محمد از آنی خواهد داشت و آن غوار قصر است و بدشت  
از مر و اید و خاک آن مسک از فر و هر کوشکی از خدم و خور و لغ و ائمه و آن  
الایق آن بود خیر لکن بهتر است مرتزای پیغمبر رس من الاولی از لرا که خستین  
فخ بلا دست ما هبات امر تو ای سید ولد آدم از بدایت ج ساعه بساعه در  
رفعه متصاعد و بر روزه کمال مترقیست و لسوف یعطیک و هو آینه  
زود باشد که عطا دهد ترا ربک از یک کار تو ای محمد مرتبه شفای در بارگاه  
امته قرصی ایسوی خشنود شوی یعنی چندان عطا از زانی دار که گوئی نیست  
و من آرضی شدم امام محمد باقر رضی الله عنه در کوفه میفرموده که ای اهل عراق  
شما میگویید که آمدند و آرزوی آیتی اینست که لا تقنطوا من رحمة الله و اهل  
البیت بر آنیم که امیدوارترین دارا و لسوف یعطیک ربک قرصی و امید

سوره الضحی

اهل البيت برین آیه بدیقت است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
راضی نشود که یکی از ائمه وی در دنیا باشد بپیت مانند برون کسی در کربلا  
که در آن جنین سینه بی پیشرو عطاء شفا عجزنا نشد و بعد که آیه تمامی در دنیا  
رهنده در معالم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده حضرت رساله صلی  
علیه و آله وسلم فرمود که پرسیدم از رسول خدا که در کربلا چه کردی و دوستی  
انرا که پرسیدم گفت ای سید عالم علیه السلام من گفتم که در آن روز من  
این آن عطا فرمودی حق سبحان فرمود که ای محمد المجدیک ای ایانیت زود  
تو شایسته ای که در کربلا ای پس جایی داد ترا در کف کفاله جده و عم تو در  
بحر کعبه ای آورده که ترا در یتیم یافت و در صدق بنوعه جایی داد بیت پس غوا  
گرم در تنگ دریای قرم غوطه زدن تا کف آورد چنین در یتیم یارید ترا کوه کعبه  
بجبال قابلیه از صومعه متوجه بودی و بقطع علاقه بسبب از ماسوی موجه ترا  
متمکن ساخت و در حضرت احدیه جل علاج فرمود که مقام خاص نشد و بوجه  
ویافت ترا خدای تو ضالاً راه کم کرده بر دروازه ملک و قبیله حلیمه دایه تو ترا آورده  
بود تا بجز ما در تو بسیار دهنده پس آه نمود ترا تا آنکه جدت را بنیست تو رسانید  
یا در راه شام وقتی که با مینسره تجاره رفته بودی و شتر تو آره آه خرف شد  
جبرئیل علیه السلام را در ستادیم تا نام شتر گرفته باره آورد یا راه نیافته بودی  
بعلم احکام ترابان راه نمودیم در حقایق سلمی رحمة الله علیه که ترا بپیت  
دوستی مستغرق در بحر کعبه بر تو منته نهاد و بمقام قرب رسانید و بوجه  
ویافت ترا عائله در ویش و عیال و آرفاغنی ای پس توانگر ساخت ترا با مال فیک  
رضی الله عنهما یا بانکه تجاره کردی یا بغنایم که از کف کربلا در حقایق القوان فرمود  
که فقیر بودی مشاهده خلق ترا کردیم بکاشفه انوار جمال خود فاما الیتیم  
فلا تقهر پس تا یتیم قهر میکن بر او و قدر ایشان بشناسن شریه یتیم چشمیده  
واما السائل فلما سئل و اما سائل را بانکه بر وزن و محروم مساز که در دینو آبی  
و تنگ سستی تو کشیده و اما بنعمه تنگ و اما بنعمه پروردگار خود که آن بنو تنگ  
حقیرت پس حدیث کن یعنی احکام از اجل تنگ که حدیث بنم شکر منم است صاحب  
فمواقف من ستره آورده که نیکو نیست محبوب بالذات و منم در اغلب مشکور  
می باشد پس حق تعالی جنیب خود را صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که از نعمه من  
سخن گوئی که خلق محتاجند محتاج چون ذکر منم بشنودند و عین میکند و او را  
دوست دارد پس بجهت حدیث بنم منم خلق را دوست من میکردانی و من  
ایشان را دوست میدارم حدیث بها اللهم و فقنا بشکر نعمتک سورة الم نشرح  
وهی سبعة آیه بسم الله الرحمن الرحیم الم نشرح صدک ای کساده بگردن  
برای تو ای رسول برگزیده سینه ترا نامناجات حق و دعوی خلق و غایت  
در وی کنی یا یار دل ترا کنی ایشندایم که هر چه از اسرار وحی بر تو وارد شود

سورة الم نشرح

تو آنرا گفتند شرح صدر را اشارت است با نجه در اخبار آمده از شکافش  
سینه بی کینه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنان معلوم شده که شوق صدر  
آن حضرت متعدد بود که یکی در زمان طفولیت در قبیله بنی سعد نومه او کی حلیمه که  
مرصعه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود و بر او بود بود یا بر نوبت ثانیه  
و قوی محبت که در سال هجدهم یا نوزدهم نوبتی دیگر این صورت قبله قوی عیب  
و در حدیث آمده که شب معراج جبرئیل علیه السلام ملائکه آورد و از بالا رسیدند تا آنکه  
قرن بشکافت و میکانین علیه السلام طشتی از آب زمزم آورد و درون سینه من  
و عرق خلق را بر آن بشپشند و جبرئیل در آن آب زمزم آورده بشکافت و بشپشت  
و در آخر طشتی از طلا مخلو از حکمت و ایما آوردند و دل را از بساخته باز جایی خود  
و نقلی هست که بخامی از نور مهر کردند چنانچه اثر راحت و لذت از آن صغیر در عرق  
و مغناص خود می بایست و لم قرنا انرا بود دست قضای در تن بنیست و کلیدش  
بد استانی داد و وضعنا عنک و بر فیت از تو و زک بار کنان تو انذی انقض آن پاک  
که کران ساخت ظهرک پشت ترا که اندوه کفار بود و اصرار بر کفر و تفرغ حضرت  
و کفنه اندر آه غم گناه آه است که بد آن کران بار بودی از بزرگتریم و شفا عجز ترا  
در باره ایشان کردیم و رفعنا لک و برداشتیم ما بر آبی اطهار قدر تو ای پیغمبر برگزیده  
ذکرک ذکر ترا به بنوعه و رسالت و خاتمیت یا آنکه نام ترا قرین نام خود ساختیم در راه  
و اقامت و تشهد و خطبه تا چون در ایام و کنند ترا نیا کنند با خود بر تو صلوات  
فرستادیم و دیگر ترا از مردم بدرود دادون بر تو دون التون مصری رحمة الله  
علیه فرموده که رفعت ذکر اشاره با نیست که همه انبیاء بر تو آبی عشق کلامی فرمودند  
و طاهر صومعه آنحضرت رساله صلی الله علیه و آله وسلم بالآی بر او می کردیم غم فیم  
هیچ کس از انبیا نرفت آنجا که تو ببال کر آهت پریده هوس بقدر خوشن بجای سیده  
انجا که جای نیست نه آنجا رسیده ای رسول برگزیده صبر کن فان مع العسر  
لیسر و برستی که باد شواری در دنیا آسان نیست در آخره ان مع العسر لیسر  
ببرستی که باد شواری که در طایفه محبت آسانی بود در عین و در موهبت کردن  
که با عسری که در فرین باشد شریست که در بهشت باشد فاذا فرغت  
پس چون فارغ شوی از تبلیغ رساله فالنصب پس رخ کش در راه عبادت  
یا خود از نماز فارغ کردی جهد کن در دعایا چون از کار رس احکام فراغت یافتی  
مشغول شو در سفر سابع از رفوهای آورد که سیخ ما ابو میرین مغزی قدرت ستره  
در نایب این ایتر فرمود که چون فارغ شوی از مشاهدت انان نصب کن دل خود را  
برای مشاهده جمال رضوان الی تنگ و بدعا و پروردگار خود فارغ پس غیبه  
در همه وقت چه خواهی از خواه که قادر بر اسعاف حاجت و انجام مراد آن حضرت  
نیست جل و علا و سخن تو پروردگار که قرب مقبولست و دعوی اطیبات تو در قبول  
بیت چه مقصود کون و مکان بود دلشت خدا میدهد آنچه مقصود دلشت

سورة التين وهي ثمان اية بسم الله الرحمن الرحيم والتين وسوكنه باجر والزلزلة  
 وسوكنه بزيون وراونا واورده كه تخصيص اين دو ميوه چنين است كه ميوه با  
 دل فاضل خدائي لطيف سرع المضموم و دو آي شريف كثير النفع ملين طبع و محل  
 بلخ منظر كلتين واقع ريكه مثانه مفتح سده جگر و سپر مسمن بدن و در خبر  
 آمده كه او بواسير را قطع كند و نفوس را فائده دهد و زيتون ميوه است و نافع  
 و دو آور و غني و آرد بسيار نفع و گفته اند مراد از باجر و زيتون منبت ايشان  
 و ان دو كوه است در ارض مقدسه يك طور زيتا و يك طور زيتا كه صوركه معبد  
 از انبيا بوده يا مسجد دمشق و بيت المقدس و در معالم آورده كه تين مسجدي است  
 كه است و زيتون مسجدي ايليا و در تاليا آورده كه جن جودي و جن بيت المقدس  
 كه حق سبحانه بدان قسم ياد ميكند و طور سينين و سوكنه بطور سينين يعني  
 كه محل مناجات حضرت كلم الله عليه السلام بوده و هذا البلد الامين و قسم بدن  
 شهر ايام هنده يعني كه موله مبارك سيد عالم است صلى الله عليه و سلم  
 و در حكايات آورده كه التين بزبان اشاره قسم است بشجره نبتة قلبيه كه ثمره  
 ثمره علوم و نبتة است و شجره زيتون مبارك بهر تيره كه روشني بخش مصباح  
 و طور سينين روح معال كه تجي الهى مجلست و بلد اين خوي كه محل امن است  
 از هجوم افات و لغات الوان و جواب قسم ايشان لقد خلقنا الانسان بئري  
 ما افريدم آدمي را از حسن تقويم در نيكوتر كاشتي يعني مخصوص كردن ايند م از ميا خويها  
 با نصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و اجتماع خواص ماونا يا مخلوق  
 او را مظهر اتم و اتم و محلي اتم و اشمل با جا مل امانه الهى و منبع فيض نامتناهي آلود  
 بوديم ثم رد دانه پس از انيم او را اسفل سافلين بزرگترين همه فز ترين يعني  
 عالم طبيعت تازه كردنيم بوي اثار ظهور و اظهار و اطوار شعور و اشعار و  
 و فائق حقايق اين ايد در حواصو التفسير بسطلي اول پذير سميت تحرير بايقه اطلاق  
 حواله بمطالعه است و گفته اند معني ايد است كه آفريدم ايشان را در نيكوترين  
 صورتى و او را بزرگترين بسين خرافه كه از نزل عمر است و اسفل سافلين اشاره  
 بدانست و در آن هجج كار نتوان كرد و كسي در آن سمن هجج مزي نباشد الا الذين  
 امنوا لكان انك بكونيند و عملوا الصالحات و كردند عملها و ستوده بايست  
 فلم اجر ليس م ايشان است مزي غير مغبون نابرده و نام شده يعني هم چنان  
 در جواني و صحه بدن مزي عبادة ايشان نوشته اند در پيري وضعف نيز بانك عمل  
 نميكنند بهما دستور مزي ايشان نويستند و ثابت است نمايكه يك بسج جيز  
 ترا بگزيب مي آرد اى منكر دين بعث بعد بالدين پس از ظهور و لان تا مقوم  
 نمى شوي بر دوزخ و حساب الين است خداي عزوجل باجم الكالمين حكم  
 كنده ترين حكمان يعني هسته و در جز است كه هر كه بخواند الين الله باجم الكالمين  
 بايد كه بگويد و انا على ذلك من الشاهدين سورة العلق سبع ايات

عنا

علماء برانند كه اول چيزي كه از قرآن نازل شد پنج ايه است از اول سوره  
 و بيان اين حال بر سبيل اجمال آنكه آن حضرت صلى الله عليه و اله و سلم در غار  
 تكية و آشت بر بالا كوه ايستاده بودند تا كه جبرئيل عليه السلام بر او نازل  
 شد و گفتاى محمد را بتو فرستاده اند و تو رسول خدايى بدى امة الله جبرئيل  
 فرمود بخوان آن حضرت فرمود كه ما انا بقارى جبرئيل عليه السلام ويرا بكفت  
 و بيفشرد چنانچه ببطاقه شده پس بگذاشت او را و كفت بخوان همان چنانچه  
 داد كه ما انا بقارى ديگر باره او را بكفت و بيفشرد و بگذاشت و كفت بخوان  
 آن حضرت فرمود و اقرأ باسم ربك الذي خلق و قولى است كه جبرئيل عليه السلام  
 از زير پر خود دانه از جبرئيل بهشت كه بدر و يا قوت مفسوم بود بدون آورد  
 نزد آن سرور عالميا انداخت و كفت بخوان حضرت رسالت صلى الله عليه و اله  
 و سلم فرمود كه من خواننده نيستم و در بر نامه نيز چيزي نوشته مني نيستم جبرئيل  
 عليه السلام رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم خود صم كرد و بيفشرد و ضايق  
 نزد يك بود كه بيوش كرد با سه نوبه اين صورته واقع شده انكه ويرا بكذاشت  
 اين ايه كه اقر ايا شمر يك بخوان قرآن را در وقتي كه افتتاح كننده باشي بنام  
 پروردگار خود الذي ان پروردگاري خلق الانسان كه بيا فريده چيزي را  
 ما خلق كرد آدم را از خاک من علق يا بيا فريده ميازا از خون بسته اقر بخوان  
 تكرر از زباني مبالغه است و ربك الاكرم و پروردگار تو بزرگتر است از همه  
 بزرگان و كرم او زياده از كرم همه ديگريها الذي علم بالقلم ان طالع ان بيا موزا  
 نوشتن بقلم را علم را بخط قيد كنند و دور آنرا بنامه اكا صهي هنده و در تاليا  
 آورده كه حق سبحانه آدم علي بنينا و عليه الصلوة و السلام لعلم كتابه داود  
 انست كه اول كسي كه خط نوشت او ليس عليه السلام بود علم الانسان بيا موز  
 خدای آدمي را ما لم تعلم اچيه مني دانست يا محمد را علمي عليه السلام لعلم داود انصاح  
 ابي بربا و انا بنود كذا ان الانسان حقاك بدرستي كه آدمي يعني ابو جهل ليطعني  
 صواعينه از صدمي بزد و كردن كشي ميكند ان براه استغني بانك ببنده خود را كه نياز  
 شده است و چرا كسي بسبب مال طاعني شود و عبادة حق فرود گذرد ان ال ربك  
 بدرستي كه بسوي از بديكار تو اى محمد الرحمن بار كشته همه در آخره و انجا اعمال بخار  
 آيد نه اموال بيت تو انك نه بالست نزد انص كمال كه مال تالاب كورست بعد  
 از اعمال آورده انكه ابو جهل ميگفت اكر بيمم محي را در سجده صواعينه بزم ويرا بقدم  
 خود و زني آن حضرت صلى الله عليه و اله و سلم نماز ميآورد او را خبر كردند بشتاب  
 جانب آن حضرت روان شده و بدونا رسيد بار كشته رنگ از زوي رفته و لرزه  
 بر اعضا افتاده گفتند ترا چه شده و رسيد آن لعين كفت ميان خود و محمد  
 خندي ديدم از آتش و از دهاي ديهن بازگرم و مرغان پر در بر افتاده آن خبر حضرت  
 رسالت پناه رسيد فرمود كه اگر نزد من امدى بر بودندي از و عضوه عضوه او را

و این آیه که آریست الذی یبغی ایامی بینی تو از آنکه باز می آید عبد الله بن عباس  
 که محمد است صلی الله علیه و سلم اذ اصلى بوقتیکه نماز کند در آریست آن مکان  
 ایامی بینی تو اگر باشد بنده منتهی از نماز علی الهدی بر راه راست او آریست تقوی  
 یا فرماید خلقی بر هر چیز کاری در آریست آن راست از آن حال آریست تکرار  
 جهت تکلیف است ایامی بینی تو ای محمد آن کذب اگر تکذیب کند ابو جهل ترا یا سخن  
 حق مطلقا نشنود و توتلی و ترومی بگرداند از آنجا و برگردد از طریق فرما بر آری  
 که مستحق جنوع باشد از عذاب الم تعلم ایانند اینست است ابو جهل یعنی دانای  
 نیست بیان اندر آنکه از روی تحقیق خدا بنده قصد او را حبیب خدا را  
 بزرگان گفته اند در کلمه آن تقدیری هم وعده مندرج است و هم وعید یعنی ای  
 پرستش نای که ترا می بیند ای فاسق توبه کن که ترا می بیند ای مژنی اخلاص هرگز  
 ترا می بیند ای در خلوه قصد کنان کرده عیاشی ترا می بیند در ویشی بعد از آنکه  
 توبه کرد و پیوسته میگردیست گفتند میگردی خدا عفو است آن درین  
 گفت آری هر چه عفو است عفو کند چنانکه از آنکه آدمی دید جانور از خود فریغ  
 بیت گیرم تو از شر کنه در کزری زان شرم که دیدی چکر دم چکر آورده اند که توبه  
 دیگر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم نماز می کرد ابو جهل بر رسید و گفت  
 ای محمد ترا نمی کرده ام از نماز آن حضرت صلی الله علیه و سلم او را تهدید  
 داد و وعید صاف فرمود ابو جهل گفت مرا می ترسانی و حال آنکه مجلس من از همه  
 اهل و آدی بزرگتر است و اهل مجلس من بیشتر است نازل شد که کلال کن  
 لم ینته حقا که ابو جهل باز نایستد از ایندی محمد صلی الله علیه و سلم الشفعا  
 بالناس صیبه ها آینه بکیرم او را بموی پیشانی بدو رخ کشمش ناصیه کا فیه  
 پیشانی دروغ کوی خاطئه خطاکار و صفت ناصیه بکذب و خطا بطریق  
 استناد مجازی است و مراد صاحب ناصیه است فلیتبع پس کوی ابو جهل  
 نادیده اهل مجلس فرود آمدند از زبانیه زود ما شنید که ما بخوانیم زبانیه دروغ  
 برای بردن او بدو رخ کلان است سخن که او کوی لا تطع فرمان مبرور آری  
 رسول برگزیده بزرگ نماز یعنی بر مخالف او ثابت باش و اشجی و سبی و کن  
 بر دوام صدای او آریست و نزدیک شو حضرت اصدیه در حدیث آمده که وقتی  
 بنده به پروردگار خود اقرب باشند در سجد بود این سجد چهاردهم است  
 و در فتوحات این سجد را سجد طلب قربیه گفته اند و الله اعلم بالصواب  
 سوره القدر و صی خسنیه بسم الله الرحمن الرحیم حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
 مرصحه را آخر داد که یکی از بنی اسرائیل هر آینه سلاج بود شنیده در راه خدای جان  
 کرده احتیاجات متعجب گشته گفتند با این عمر کوتاه چینی ولتی چگونه تو آیم رسید حجه  
 این سوره را فرستاد که آنرا از لانا بدرستی ما فرستادیم قرآن را کنایه غیر مذکور  
 و کماله بر قدر و شرف او میکند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی است از فقیر بان

بود در پیش هر حال در پیش آن  
 که گرانه بخشند شرمساری

سورة القدر

و دیگر آنرا آن است و فرمود و وقتی میترک چنانچه گفت فی لیلته القدر و شب قدر  
 یعنی ابتدا آن در شب بوده ما عام بر آریست از لوح محفوظ با سما و سما و در  
 القدر بستره سپرده اند روح الامین علیه السلام در رفته بیست و سه سال آریست و سوره  
 بحسب صحاح دنیا میصطفی صلی الله علیه و سلم آورده و ما او را یک و در جبرئیل  
 دانند که در آید تا بدانی که مالک القدر چیست شب قدر یعنی شب با غوغا و شر و کوه که در  
 طاعت کند عز و شرف کرد و با علی خیر که در واقع شود نزدیک خدا می آید و کوه که در  
 حکم است یعنی در تقصیر کنند هر کاری که مشغول کند که نقصن بدو آریست یعنی آریست  
 زمان در آن شب بر ملاک تنگ شود از بسیاری ایضا نکه بر زمین آید لیل القدر  
 خیر من لیل شهر شب قدر بر همه است از هزار ماه که عازمی بی سر آریست در آن چهار  
 کرده و کسی که در باید و بطاعت بر روز آریست و شب قدر قبول امام اعظم در آن  
 در سال و حضرت شیخ قدس ستره در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان  
 و در ربیع الاول دیده ام و بیشتر در رمضان آمده و اغلب علماء بر آنند در رمضان  
 و در هر اخردر شبها و در آریست اصحاب امام شافعی رضی الله عنه  
 شب بیست و یکم و شوم را اختیار کنند و حنیفه رضی الله عنه شب بیست  
 و هفتم را و عد و وف لیل القدر را سه بار تکرار یافته و کلمه صی که از کلمات  
 این سوره بیست و هفتم است فی الجمله قول آخر را تا بیدی میکند حکمت  
 در اخفا و شب قدر تعظیم هم شبهاست و احیاناً آن شب بعد از تسبیح نهد آن  
 آری خواج و جوی زشب قدر نشانی هر شب سبب قدر است اگر قدر بدلی تزلزل  
 الملائکه فرود آید بر زمین یا با سما دنیا و الروح و جبرئیل علیه السلام با ایشان  
 فیها و برین شب مبارک و قولی آنست با ملائکه فرود آید ملک عظیم که روح نام دارد  
 یا صغری از ایشان که روح کوبند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی علیه السلام بوفقه  
 ملائکه بر زمین آید و در تفسیر خواج محمد باقر ساقدس ستره مذکور است که روح  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرود آید در بصائر آورده که جبرئیل علیه السلام  
 با فرشتگانی که ایشان را با اهل زمین علاقه آشنایی هست فرود آید و بخوانند  
 مؤمنان در روند و جبرئیل علیه السلام مؤمنان را مصافی نماید و علامه مصافی  
 جبرئیل علیه السلام اقتضای جلد و رقت قلب و اشک چشم بود و برای شرف  
 این شب است که ملائکه روح بر زمین آید با دین ربهم فرمان آفرید کار ایشان  
 من کل امریه کار بزرگ که حق سبحانه و قضا و موده است یا هر کاری از خیر و بر  
 سلام حق حتی مطلع الفجر سلام از راه آفات و شب تا دمیدن بسفید صبح  
 از راه علم و عرفان و موجود است و در جو آریست از آن مذکور و ای الله ترجم الامور  
 سوره البینه سبع عشریه بسم الله الرحمن الرحیم لم یکن الذین کفروا بنود انانکه  
 کافوشند من اهل کتاب از اهل توریه یعنی یهود و نصاری و المشکین و از  
 مشرکان عرب منفکین باز ایستاد کار لفرحی تا یتیم البینه با الحاکم که بشنا

سورة البینه



آمد حجتی روشن رسول من است فرستاد از جانب خدای که محمد است صلی  
علیه و آله و سلم بیاید میخواند بر امت خود صحیفه مطهره صحیفه پاکیزه که در آنست  
و بر هر کتابی قرآن و انرا صحیفه گفت از برای تعظیم با آنکه جامع است بر جمیع صحیف  
فیها در آن صحیفه کتب قیمته نوشتهها را است و درست است یعنی احکام  
و مواظبه مقصود از این آیه انست که اصل کتاب و مشرکان بدون و این خود  
بودند تا پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم بیاید و ایشان را با ما بخواند و بعضی مید  
توفیق با ما رسیدند و ما تفرق الذین اتوا الکتاب و متفرق نشدند یعنی خدای  
نگردند در شان محمد صلی الله علیه و آله و سلم انانکه آمده شده اند کتاب را امین بعد  
ما جاءهم مکر از پس انکه آمد با ایضا البینه پیغمبر یعنی پیش از بعثت آن حضرت  
مجمع بودند بر تصدیق حضرت و بعد از آنکه انحضرة مبعوث شد مختلف شدند  
بعضی گردیدند و برخی کافر شدند بوی و ما امر و او امر کرده نشدند اصل کتاب الالبینه  
مگر انکه برستش کنند خدا را مخلصین در صالته که پاک کنند گام باشد که الالبینه  
بر خدای کیش خود را یعنی از رشک و اکا و پاکیزه باشند حقیقا میس کنند کار عقا  
با طله بدین اسلام و یقیموا الصلوة و دیگر ما موزند با آنکه بگز آزند نماز و وضو را  
در اوقات آن و یؤتوا الزکوة و بدهند زکوة و آنچه را از مال خود بچسبوی و ذلک  
و آنچه ما مورشده اند بدان دین القيمة دین ملة درست است ان الذین کفروا  
بدرستی که انانکه بگردیدند من اصل کتاب از اصل کتاب یعنی پیرو و نصیاری  
و المشرکین و آن مشرکان یعنی بت پرستان و در آن جنم در آتش و در آن با بشند روز  
خالدین قهاجا و بیداران آتش اولنک هم شکر الیه ان کرده ایشان بدترین آفریننده  
ان الذین آمنوا بدرستی که انانکه گردیدند و عملوا الصالحات و گردند کرد از چهار بار  
و ستوده و نیکو اولنک هم ان کرده ایشان خیر الیه بهمترین همه آفریننده  
پاداش ایشان خیر کالیقه اند عند ربهم زود کار ایشان جانات عدن بوستانها  
اقامه ایشان است تجری من تحتها الانهار و از زیر ایشان جویها چوستان  
بی آب و روان نشاید خالین قها باید کاند اسناد آن بهشتهها ابد همیشه  
تا کید ظلم و است رضی الله عنده و باشد خدای عنهم از ایشان و طاعتها ایشان  
در بزرگ و زهنوا و حشند و باشند اسناد عن از خدای بیاون ثواب بی حساب  
بدانشنا و ایشانرا بهشتهها و ادا و غایه الغایا یعنی در لبقا که مطلب اعلی و مقصد  
اقصی باشد رسانیدن بیت و آرنده کس از نوم آدی و مطلبی مقصود ما از دینی  
لقا و است ذلک ایچ مذکور شد از جنه و رضوان لمن جشی بر برای انکست که  
بترسد ربه از عفو بپرو و در کار خود و موجبات مشوبات است فال نماید سوره  
الزلزال و هو تسع آیه بسم الله الرحمن الرحیم اذ انزلت الارض چون جنده شود  
زمین زلزلهها جنبانیدن وی که مقدر است نزدیک نفعی اولی یا ثانیه و بدان  
در هم شکسته شود و آخر جبه الارض بیرون آورد زمین انقالها بارها و کرا

خود را که اجساد اموات و دقایق و کنوزات است یعنی براندازد از درون خود و  
افکنند و قال اللشکان و کونوا نسا یعنی کافر و گفته اند عامست یعنی آدمیان  
بعد از مشاهد این حال کونوا نسا چه دست زمین را که پوشیدهها رخسایش  
اشکارا میکند یومئذ تحشرته آن روز سخن که زمین بر زبان حال واضح است که  
خدای عز و جل سخن آرد تا بگوید از اخبارها خبرها خود را از جنبیدن و بیرون آوردن  
مدفونات یا از عجا که مردمان بر روی می کرد و انداز اعمال با آن بک بسبب  
پروردگاری محی او حقیها امر کند مراد او دستوری زهد که خبرده مردمان از  
عملها و ایشانکه بر تو واقع بود یومئذ آن روز یصد الناس با کز دند مردمان  
از موقوف حساب ایشان تا بر اندکان یعنی گروه گروه بعضی درست راست و جمعی  
بدست جب لیروا تا نموده شود و اعمالهم جزا کرد آنها خود را در اسباب نزول  
آورده که دوتن بودند یکی سائل بلقیه و کسیره نمی نواخت و می گفت این اندک است  
چیز بسیار خیر باید کرد تا بدان فرد و دهند و دیگری کنایه خود خوار میدارست و می  
مارا بر نظره و خطره مواظب خود آهند که در بلکه بکبار عزت خواهد بود و حق سبحا  
در شان این و کس فرستاد که من یعمل پس هر کس عمل کند مثقال ذره هم سنگ  
مور خیر ذره ای که نیکی بدین پاداش از او من یعمل مثقال ذره و هر که بکند  
بوزن عمل صغیره شمر آیره بدی بدین مکافات از این عجا من رضی الله عنهم  
که هیچ مؤمنی و کافری نباشد که در دنیا خیری یا شری مگر که خدای نماید و بر او  
اما سنیات مؤمن را بسیار زد و حساب او را فرود دهد و حسنا کافر را بکند  
و بسنیات معذب سازد این مسعود رضی الله عنه فرمود که حکم ترین آیه در قرآن  
و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را جامع فایده گفتی و در عین المعانی آورده که  
صعصعۃ ابن ناجر رضی الله عنه بحد فرزدق بود نزد رسول الله صلی الله علیه و آله  
و سلم آورده و گفت آنچه بر تو فرو می آید بر من بخوان آن حضرت این آیه بر خواند که  
صعصعۃ ابن ناجر رضی الله عنه چون کسی نیست که در آن عرصه کبری از ذره و جبه  
و قطمیر بخواهند رسید و هیچ کوفت و کذاشتی نخواهد بود و هو آینه امر و حساب  
خود خواهد پرداخت و نکته حاصل است و این حکا سبوا نصب العین خاطر خواهد  
ساخته شود حساب کار خود امر و زکن که وقت هست ز خبر و شکر تا چه است  
حاصل تو اگر تبه نقد نیکوی توانی خوش باش و رت بغیر بدی نیست به آری دل  
شوره العادیات و هو آیه عشر آیه بسم الله الرحمن الرحیم حضرت رسول الله  
علیه و آله و سلم مندر بر غیر و انصاری را رضی الله عنه با خدای از صلی الله علیه و آله  
کنان فرستاد و فرمود فلان روز بوقت صبح باید که بدانشنا رسید و عاقله  
و فلان روز با بیدایشنا چنان گردند و در باز آمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ  
توفیق انما و منافقها زبان طعن دراز کردند با یکدیگر میکفتند که تمام آن سمرت  
در بار دین بلیه هلاک شدند و کسلی از ایشان خبری نیست این سخن بگویند رسید

شوره العادیات



اندر هفتاد و نه روز در حق سبحان برای خوش دلی اهل ایمان از حال آن سپاه  
بفرستادن این شهر را که می فرود آید و العبادات صبحا سو کند با سبک  
دو نده که بوقت دویدن نفس زنده نفس دلی با و از که نه ضعیف بود و عالم را  
پس سو کند به بیرون آید کاش از سبک لبش بهار خویش یعنی بشم منقل  
و سبک زیر سیم آتش زنده قد کاش زدن فال مغیرات صبحا پس قسم بغارة  
کنند کادرو وقت صبح فراد الیمان لشکر اسلامت فاشن پس بر یکجند  
آن اسبابه بوقت سفیده دم نفعها بخار که آن در کنار آن قبیل انداختند  
هو سطن پس میان در آمدند به بدان وقت جمعاً گروهی را از دشمنان  
آن اللانسان بدرستی که انسام آد این اثنی منافع است با جمع خود که آن  
از اجیها در میا مردم بی افکنند ندیا مطلق انساگر به می رود کافور الکنود  
ناسپاس است و گویند آیه در شان ابو حاجب است امام ابو الیون  
که سه نفر از عرب در یک عصر کانه بودند هر یک صفتی اشعت در طبع ابو  
حاجب در سخن و قاطم در سخا و در سخا و در سخا و در سخا و در سخا و در سخا  
و اندک خیر گفته اند کندان باشد که حجت بر شمارد و از نعمه یار و در حدیث  
ابی امام رضی الله عنه هست که کندان است که تنها خورد و عطا ندهند  
بزرگ آید بدستی که خدای علی لک برین و کفران و لشکر مید هر آید که آهست  
یا انساگر کنودی خود که آهست بجهت ظهور آن از و آید و بدرستی که انشا حجت  
اکبر لشکر مید هر آید بدستی بر آن مال سخت است یعنی بخدی بغایه رسیدن  
الاسلام قدس سره فرموده که مال را دوست می آری بدی تا بتو باز دهند  
و برای و ازت میند که داغ خیره بر دل تو نه بدیت مال هابه که با آن دهی کربگی  
بدی نکالش نهی از زنی منقحه است ای حکیم بهر نهادن چه سفاک و چه سیم افلا  
یعلم ایانی دانند انشا اذا بغیر چون ظاهر کرده و بیرون آورده معقود وافی العبور  
انچه در کور هاست یعنی اموات و حصیل و حاضر کرده شود با فی الصد و رانجه  
در سینه هاست یعنی با میان آرند و خیر و شکر آیمه سارند جواب انست که  
خدا یاد آتش خواهد داد آن رتم بدرستی که فرید کار الیمان بهم با قول و افعال  
یومئذ آن روز قیامت جنبه هر آینه دانا است و بر جز آد آن توانا است و الله اعلم  
سوره القارعه ثمان آیه بسم الله الرحمن الرحیم القارعه روز کوبنده ما القارعه  
چلیست کوشنده و ما در نیک و چه هر تر انا که دانند تا بدلی که ما القارعه  
کوبنده هر آدر روز قیامت است که با کوبند دلها به قول صعبه یوم یكون الناس  
روزی که باشند و ما از نیکه رستی کافرا من المبتوث مانند پرو آید بر آن  
یا چون غوغا و بلع که بهم بر می آید و با مال بر لسان حال میشنود و کادون اقبال  
و کرد و کوهها از هوش آن روز کالعمین المنفوش مانند بشم رنگین زده شده کمان  
ندلی یعنی کوهها در تفرق اجزا و تطاثر آن در هوش آید بشم رنگین زده چه رنگ

سورة القارعه

مر بشم راستیست کند و در روز رن رود معون و منتش کرد و فاما من تقالت پس  
اما در آن روز هر که گران باشد موازیند تر از و هار و عمن هار اوین و تقا ویر از باغ  
حسن او را چ بود قومی همیشه پس آن کس در زندگانی باشد را حقیقت نیست  
و اما من حجت و اما آنکه سبک بود موازیند تر از و هار کردار او با نکه حسنه نازد  
یا راجع است سنی او بر حسنه قائمه هار و به پس جای او هار و راست و آن در که  
باشد زیر تر چه در که ما و ما در نیک و چه و انا که در ترا که ما حقیقت چیست هار و به  
نار حامیه التي بغایه رسیده در شورش سوره التکاثر و هعی ثمان آیات  
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر تقاضا کردند  
بگشود مردم قبیل و مردم عبد مناف بدیشتر آمدند بنی سهم گفتند بسیار مردم ما  
در جاهلیه کشته شده اند ما فرود و زنده را انشا می کنیم چون برین نوع نفع دند  
بنی سهم بدیشتر آمدند بر سینه فانه را و در حق سبحان سوره قمر است و لا اله الا الله  
کردن شمارا فرود پس آری قوم حتی از تم المقابر تا قدری آید بیکور سنا هار و کاز انشا بر آید  
و گفته اند که مغایر اینست مشغول شدید به کار اموال و اولاد و مستغفون  
امور معیشتی کشته تا انگاه که بر دید و آمدید بمقا بر کلا نچین باید که مع عاقل  
مصروف دنیا فانی شود و اخره فراموش کند که اجن ناکاه بوی فرود آید و انگاه  
ندامت سود نذاره روزی که اصل کند بخون و آبست بسیار از جهار رفت کردل  
نبود و اسیر دنیا آسان ره آن جهات توان رفت ستوف تعلمون زود باشد که بد  
عاقبتی عاقره و کما اثر آری بوقت مرگ تم کلا ستوف تعلمون پس حقا که زود بد  
خطا رای خود را بوقت نشو و کلا آن چنان باید که بزنده و فرودن میاها کینند  
لو تعلمون اگر بدانید که چه در پیش آید علم الیقین و انشی درست الیما طریقه  
شمار با ز آرد از عاقره و کما اثره لثروق ایچیم البتجد ای سو کند که بجو آید بد  
و نیز از اول زود که بر صفا بسیار ندیم که و تنها پس هر آینه کجا هید و دید آنرا  
عین الیقین دیدی بچشم و قوی بوی آید تم لتسلسل پس هر آینه بر سینه  
یومئذ آن روز بوقت محاسبه عون النعم از نعمها که بدان مشغول شده اند  
عبادتها بازماندند خطاب مخصوص است بهر که دنیا او را از زمین باز داشت  
مخاطب کفارند و اصح انسته که اعم دارند چه کس از لشکر نعمتی که آید  
سؤال خواهد کرد و بعضی نفعی تخصیص کرد و مانند آب سرد و رطب یا سلیه  
یا لذة نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیفه شراب و اشهر انست که صحیح فرغ  
چه در حدیث آمده که دو نعمت است بدیشتر از مر و ما و آن معقبون اند و قدر آن  
نمی شناسند صحی بودن و فراغه خاطر و در عن المعالی آورده که نفع محمد صلی  
علیه واله وسلم و همه را از دعوه و ملة و اتباع شسته او خواهد پرسید یعنی  
بزرگ از خدای بر تقیین سپاس آری نعمه فرض عین سوره العصر و هعی ثمان  
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که ابو الاشدین مرصیق الکبر را گفت زیان کردی

سورة التكاثر

سورة العصر

ای بابکر که دین پدران رها کردی و از عبادت بتا دست برداشتی ابابکر صلی  
عنه جواب داد که زبان کار نباشد بلکه سخن خداوند و رسول را شنود و در حق  
بجای آورد بلکه زبان کار نیست که بت پرستد و متابعت شیطان کند حق سبحانه  
موافق صلیق را این سوره فرستاد که والعصر سو کند بجای روزگار بیاورد و کار  
که مشتمل است بر اعجاب بسیار یا بنام عصر یا بعصر یا بعصری یا بعصر تو  
ای رسول بگردید که فاضل ترین همه عصرها جواب قسم آن لایسنان بدستی  
که ابو لاسدین یا ابو جهم یا هم آید میان لغی خشم آید در زبان جاری اند بسبب  
صرف اعجاز در مطالب دنیا و نایاب در دست دیده بیهوده نقد عزیز عمر ز دست  
که بسن آن کنی و در زماند رسو و پس همه مشرکانکه صنایع کنند کار اند در زبان  
اند الا الذین امنوا مگر آنانکه رویند و عملوا الصالحات و کردارها را پسندیدند  
و تواضع و او وصیته کرده اند بیکدیگر را با حق تعالی است و درست که اقامه است  
بر طریق حق یا بقول صحیح که قولست و تواضع و ابای الصبر و وصیته کردند بیکدیگر آ  
بعصر بر طاعت یا از معصیت و بعضی از مفسر گویند لغی خشم کنایه است از حال  
ابی جهل و انمو ایابی میکند بصدقه صلیق و عماد الصالحات اشارت است بگرد آ  
فارق و تواضع و با حق محراب از گفتار و انورین و تواضع و ابای الصبر حالست  
از سیره حضرت مرتضی علی رضوان الله علیه جمیع سوره الهمة و صلح آیات  
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که اخص این شریف عیب رسول الله صلی الله علیه  
واله وسلم در حضور و لیدین مغیره میکند حق سبحانه در باره ایشان فرستاد که  
وین لکل همزة و آی مرصع کنده لمرزة مرصعیت کنند بیکدیگر که طعن زنده  
بود و بدست و چشم اساره کننده باشد الذی جمع آنکس که کرد مال و معدده  
مالی را و شمر اندر یا شماره انزگاه داشت چسب آن مال می نبارد آنکه مال جمع  
کرده او اخلده جاوید خواهد ساخت او را در دنیا کلان چنانست که او می نبارد  
لینبذت هو آیدینه انداخته شود البتة فی الحکمة و آن نام در که البتة هو در  
افند فی کمال شکست و سوخته کرد و ما در یک و چه چیز دانگرو آید بر آیت  
دانی که ما احکمه چیست خطمه نار الله موقده آتش خدای بر فروخته شده یعنی  
خدای از بر فروخته و هر چه حق سبحانه بر فروزد و دیگری نتواند کرد و فرزند  
بیت چراغی را که بر فروزد و هر گویف کند ریشش بشو زوالی تطلع ان بشی که  
بر آید و غالب شود علی الافدة بر دلهار کافران و میان آن در آید و تخصیص  
اتش بدل کافر حمة انست که دل او محسوس نماید آسان بسته و منشأ  
اخلاق نایاب بسته است انما بدستی که آن اش یعنی مکان آن علمم مود  
بر کافران فرو بسته شده است فی عمده بسبق نهایی در آن یعنی در آن  
در بسته اند و بسبق نهایی آن زده و حکم ساخته که هر کس نتواند کشاد و این اشاره  
بقا و طول و ایسانست در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتش که

سورة الهمة

بدل راه یابد آتش عجب است حسین منصور رحمة الله و قدس سره فرمود که  
هفتاد و سه سال آتش نار الله الموقده در باطن یازده تا تمام سوخته شد تا گاه  
سهری از مقد حه انا الحق بیرون جست و در آن سوخته افتاد الكون سوخته  
باید که از سوزش با خبر دهد بدت ای شمع بیایم و یوز آری بکرم کاحوال دل سوخته  
هم سوخته داند سوره الفیل خمس آیات بسم الله الرحمن الرحیم در کتب سیر  
بنقلها معتبره بر همه صباح که قبل بخاشی والی مین بود در موسم حج دید که مردمان  
از اطراف و جوانب متوجه مکه معظمه می شوند و معلوم کرد که مقصد ایشان  
زیارت خانه کعبه است عرق خولش در حرکت آمد و آید کرد که در مقابل آن مکه  
خانه بسازد و وجود حجج بدان منصرف گرداند در صنعاء از نظام ملون  
بساخته قلیس نام و در دیوار آن بزر و جواهر مرصع و ذریک و آید و طوائف  
خلق را در ولایت مین بطواف آن کلیسا تکلیف نمود این صورت اگر چه بقرین شاق  
اما جز صبر چاره نداشتند یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شد و نیت مجاوز  
یافت و شبی آن محراب بحدت الود ساخت و فرامود این خبر در افق اظهار  
علم منتشر گشت و طماع مردم از طواف آن متنفسند بر همه ازین حال متأثر  
گشته لشکری جمع کرد و با فیلان قوی بیکر همیب منظر بقصد تخریب حرم حرم  
متوجه شد و فیل محمودی را بعظمت حمة مشابه کوه ببار بود بیت به یک قوی  
چون کوه قاف چو شیر غری جانبک اندر مصاف با خود برد و کوهی مکه معظمه  
آمد و مواسی قریش را غارة کرد و اکابر مکه بگو همها متحصن شدند و بر همه از اول  
روز لشکر بر نشاند و پیلان را بکلیت روی مکه نهاد پس مجور روی از دیوار شهر  
مکه بگرد آید متوجه لشکر گاه شد و همه پس بانان کوشیدند روی او بجای  
مکه گنند میسر نشد و پیلان دیگر بجهت اعراض او از آنجا به پیش نمی رفتند بر همه  
درین حال فرو مانده و جماعت قریش از بالا و جبال نظر بر کماشته که یا حال بر چه  
منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا مرغان سیاه و بگردنها سبز بر آید  
و حمله آوردند و بر آن لشکر سنگ باران کردند و بیک نفس قوم را همه  
شدند کما قال تعالی الم ترکیف ایانذا نستی توای محمد که جلوه فعل شکست  
کرد و بر و کار توای پیغمبر منس باصحاب الفیل بخداوندان فیل یعنی بر همه و  
او الم یجین ایان ساخت و نیفانند کید هم مگر ایشان را که در تخریب کعبه داشتند  
فی قضیلین در تباهی و بطلان و ارس علیهم و فرستاد خدای بر ایشان از طبع  
ساخت صند طیر ابابین مرغان کرده کرده منقارها و شا چون منقارها  
و پنجهها ایشان چون پنجهها سنگ و سه ها ایشان چون سه ها سبوع و گویند  
مرغان سبوع بودند با منقارها ز در قیتم می افکند ندان لشکر را بجا ریحی  
بسنکی از سنگ کل یعنی کل سنگ شده محسوس پس ساخت خدای ایشان را  
بدان سنگها که نصف چون بر کاه ناکول خورده شده خورده در وی افتاد

سورة الفیل

و نابود کرده گناهی از استیصال ایشان آرزو اند که هر معنی سنگ داشت  
یکی در منقار و در درختها و بر عضو از بین کافور زدندی از جانب دیگر بیرون  
رفتی و بر هر سنگ تمام یکی از آن سنگ و لایکه نیت خدای فانه داشتند  
نوشته بود ابرو به تنه با عجز می رفته خود را پیش نجاشی انداخت و از لایکه  
فرغی که آن سنگ بنام او موسوم و برای هلاک او مقرب بود در منقار داشت  
دی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرو و از میکرد چون ابرو صورت حال  
بعض نجاشی رسانید نجاشی از روی نیت بر سینه که چون در عابو زدند چیدن  
مبارزان هلاک ساختند ابرو را درین حال نظر بر آن معنی افتاد گفت ای ملک  
یکی از آن معنی اینست همان طوطی آن مرغ سنگی که داشت بر سر ابرو افکنده و هم  
در نظر نجاشی هلاک شد و ازین صورت آیه عبرتی بر صیغه دل نجاشی منقش گشت  
نوشته فانه تقدیر بر هر جریده دهر خطی که فاعله و ایاد اولی الا بصار سورة الفرس اربع  
بسم الله الرحمن الرحیم امام زاهدی رحمه الله علیه آورده که قریش از تجارت دور بود  
زمستان یمن رفتندی مردم ایشانرا اهل حرم گفتندی و فرقه ایشانرا داشتندی و قریش  
باصح روایات لقب نصر کنانه است و انعکس از عرب که نسبت او بنصر کنانه  
منتهی می شود قریشی است و بعضی از علما انساب بر آنکه قریش لقب نصر کنانه  
نصیره نصر کنانه پس حق سبحان برای اثبات نعت بر ایشان این سوره فرستاد و فرمود  
شکفت نماید و متعجب شود لایلاف قریش برای پیوستن قریش بیکدیگر ایتم  
پیوستن ایشانرا طمعه الشتا و در سفر زمستان و الصیف و سفر تابستان برای  
عبادة ایشانرا همانرا یعنی محل تعجب است که من ایشانرا این نعت و حرمت داده ام  
و ایشانرا برای بر ستمش من بر ستمش شما مشغول شده اند غلبه عدوان من باید  
بر ستمند رب هذا البیت خداوند از خانه معظه را که حرمت ایشانرا سبب آنست  
الذی اطعمهم آن خداوند که طعام داد ایشانرا درین روز صلاه و سیر کرد و فرمود  
از کرسنگی و این کرد آنید جهت حرم محرم من خوف از ترس آنها که در حوالی ملک اندک بیکدیگر  
میکشند و غارت میکنند سورة الماعون سبع آیات بسم الله الرحمن الرحیم  
مفسران بر آنکه نیت این سوره در شان کافر آنست و نصف خیر در باره طاعت  
آورده اند که ابوجهل تکذیب قیامت کردی و هر گاه که وقتی نمی بودی او را بوقت  
طعمه و کسود از مال خود داری و نیت را بر ندی و بر آنندی و پیوسته مردمان از انضا  
باز داشتی حق سبحان فرمود که از آیت ای که دیدی بود و آنست ای رسول که  
الذی یکذیب ان کس که تکذیب می کند بالذکر روز جزا و باور نمی دارد و نیت او  
فذلک الذی پس او آن کس است که بعنف و ستم بیع الیقیم دفع میکند نیت را و می  
او را و گفتند ابو سفیانی یا لید شتری گشت بودند و نجاشی می کرد نیت می از صیبری  
طلیبید ابوجهل او را بعضا بر ذوق سبحان مذقت او میکند که میزند نیت را و لایحه  
و تحریر میکند و ترغیب نمی نماید اصل خود را علی طعام المشکیس بر طعام دادند

سورة العرش

سورة الماعون

مشکیس

مشکیس و در ویش و محتاج یعنی خود میدهد و نه کسی میفرماید با او طعام  
بلکه از احساس منع میکنند بیعت چون زکرم سفله بود بر کرا منع کند از کرم و دیگر آن  
سفله نخواهد دگری را بجام حسن بگذارد و کسی را بجام پس در شان منافقان فرقی  
فوق پس سختی عذاب است که برای نماز گزارند کمان ریایی یعنی بر این اوصی بود  
که منافقها بودند الذین هم عن صلواتهم انانک ایشانرا نماز خود و ساهون بخیر اند  
و غفلة و زندقا یعنی از حسابی نگیرند و جز حضور مردم نگذارند و انست که اصل  
نفاق در فلوه پروای نماز گزارند و چون بصحبت مردم رسند نماز را بشرا نظر و او  
میگازند بیعت کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم کزاری در آلتینیم  
یثرون انانک ایشانرا میکنند در کردار خود با میدننا مردم و یثعون للماعون  
و باز میگردانند مال زکوٰة را یعنی بیستتانی میدهند و گفته اند ماعون مناع خانه  
که مردم با آن یکدیگر را معیون کنند چون دیک و کاسه و تیر و دلو و قوی آنست که  
مردان ماعون میبخشند است که منع آن تسلیه کرد آب و آتش و ملک و الله اعلم  
سورة الکون ثلاث آیات بسم الله الرحمن الرحیم در معلم آورده که عاص بن ابراهیم  
با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد یک باب بی ستم ملاقات کردندی و زمانی با هم  
سخن گفتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیرون فرمود و عاص عصبی در آمد  
جمع از صفایه قریش که در مسجد بودند از عاص پرسیدند که با ک سخن می گفتی عاص علیه  
السلام گفت با این ابتر و عبادة عرب آن بود که هر که او را تیسر بنودی آیه گفتند  
یعنی از عقب نخواهد ماند و در آن ایام پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
طاهو نام بود که از فرجی رضی الله عنهما داشت در گذشته بود چون خیر حضرت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید دل مبارکتر اند و صفا کشت حق سبحان  
برای تفریح دل مبارک آن سعد عالمیا صلی الله علیه و آله و سلم و تسلی خاطر  
مبارکش این سوره فرستاد که انا اعطیناک بد رستی ما عطا دایم ترا ای رسول  
برگزیده الکون بسیاری از خداست این لفظ فوعی است و گناهیست از کثرت  
یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار و فرزند بدیشمار و علم و عمل بسیار و در عین المعانی  
آورده که بسیاری آفته است و گفته اند کثرت ذکر تو ای محمد در زمین آسمان کثرت  
مخبرات یا کثرت دوستان و صفو آوارا و شهر آنست که کوشش جو بیست در  
و در حدیث معراجی هست که ناله آسمان هفتم جوی دیدم و بر لب آن جوی  
خیمها بود که از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرجان سبز بر لب آن جوی دیدم  
از حضرت جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چیست فرمود که این جوی کوشش است  
حق سبحان بتو عطا فرموده و در عالم آورده از حضرت رسول صلی الله علیه  
و آله و سلم که کوشش جو بیست در هست کنارها حوض او از زراست و مجرای  
او پر زرد و یاقوت و خال و خوشبوی ترا مسک از فرود سفید ترا زبرجد و کوشش  
دیگر هست که فرموده که حوض من یعنی حوض کوشش مسیره عذبه نیماه است

سورة الکون

آب او سفید تر از شیر بودی و خوش تر از مشک و کوزها و او مانند دستار کا  
هو که از آن حوض آب خورد هو که تشنه نشود صاحب تا ولادت گفته که کوه کوه  
معرفة است بوحده و شهو و وحده در عین کثرت بود و ازین نه نیست در ستان  
معرفة که هر که از آن سیرت شد ابد از تشنگی و جاله این است و این معنی است  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و اهل اولیا و ائمه آن حضرت فضل بزرگ  
پس نماز از برای محمد بزرگ پروردگار خود و آنچه و خالص از برای رضای او شکر و قربان  
کن بخلاف مشرکان که برای بتان قربان میکنند یا دست راست بر دست  
در نماز نزدیک شکر آن موضع قلااده است از سینه و گفته اند مراد عید است  
و قربان کردن بعد از آن ائمه شایسته بدرستی که دشمن برای محمد یعنی عاصم بر او  
هو الا بتر است دم بریده و منقطع از خردی نسو و ذریه اما از ذریه بسید  
و حسن صید و اشتها و آثار فضل بشمار تا روز شمار خواهد بود و قود آثار  
اقتدار تو تا حشر متصل خصم سیاه روی تو بیجا شود و قبل سوره الکافرون است  
بسم الله الرحمن الرحیم که وضعی از قریش چون ابو جهل و عاصم و لید و امیه و اسود بن  
واسو و بن عبد المطلب بزبان عباس پیغام فرستادند به پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم که تو یکسال خدایان ما پرستش کن تا ما نیز یکسال عبادت خدای تو بجای  
پیغام بدان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید و مقارن حال جبرئیل علیه السلام  
نازل شد و این سوره فرود آورد که قل بگو ای رسول برگزیده ما ایها الکافرون  
در جواب این کافران مذکور شدند و خدای تعالی میداندست ایشان امان نیارند  
و بطعن امتحان این سخن میگفتند لاجرم فرمود که بایشان بگو لا اعبد کواهم  
پرستید ما لعبدون آنچه می پرستید شما یعنی بتان مجاد و لا اتم عابدون و نستید  
شمار پرستند کادر حال ما اعبدکم آنچه می پرستیم که فالو عباده است و لا انا عباده  
و نیستیم من پرستیده در حال ما اعبدکم آنچه شما پرستش میکنید و لا اتم عابدون  
و نباشید شمار پرستند کان در استقبال ما اعبدکم از آنکه من پرستش میکنم بگویند  
مشار است که شش سال بر آن معتقدانید دست از آن باز نخواهید داشت علی بن  
و مر است درین آیین من که بر آنم و نخواهم گذاشت یا شمار است جز اگر در شما  
و مر است یاد آتش اعمال من و درین بعضی عاده نیز می آید و این آیه باین سیقت منسوخ  
شده این عباس رضی الله عنهما فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان  
سخن و صعبترین سوره زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن آن ثواب  
ربع قرآن دارد سوره الفتح و هفتی ثلاث آیات بسم الله الرحمن الرحیم اذاجا نظر  
چون بیاید یاری کردن خدای تعالی یعنی طفو آده برای پیغمبر رس و قریش و الفتح  
و فتح مکه و فتح سایر بلاد برای محمد و رایت الناس و بدینی تو ای سید ولد آدم مردمان  
یز خدوت فی دین است که در می آیند در دین خدای تعالی که آن اسلام است آفا جا کرده  
کرده در شان نزول این آیه تنایع و فرود بود که از جوانب و اطراف چون بنی اسد و قریظه

سوره الکافرون

سوره الفتح

و بی قره و بی الهی که از صلال و بی و نجیبه دارم و غیر اینها از اطراف  
بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و بشرف سلام شدند و قیام  
نمودند که ای محمد خدا بزرگترین مقدر من است بزرگ بستن ایشان پروردگاریه یا بگو  
ای محمد سبحان الله و حمده و از صدیق رضی الله عنهما منقول است که بعد  
از نزول این سوره ندیدیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز کردی بلکه گفتی  
سبحانک اللهم و بحمک اللهم اغفر لی و گفته اند نماز کن با هر صدای تعالی  
و استغفوره و آمرزش طلب و را یعنی بضم نفس و اقتضای امر و گفته اند  
استغفار کن برای گناهان آیه خود آیه کان تو آبا بدرستی که خدای تعالی  
قبول کننده توبه از مستغفرا و اکثر علماء بر آنند که نزول این سوره قبل از فتح مکه  
بوده و درین سوره خبر وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است  
در وقت که نازل شد پیغمبر این سوره بر جوان عباس رضی الله عنهما با کسب است  
و چون آن حضرت دید فرمود چرا گریه میکنی عباس گفت خبر دادن ترا ازین  
تو این حضرت فرمود که چنین است که تو گفتی و سید عالم صلی الله علیه و آله  
و سلم بعد از نزول این سوره دو سال بزیست و آخر سوره که تمام فرود آمده  
ایشان است و صحابه این سوره را سوره تودیع میگفتند و در کشف آورده که  
چون این سوره فرود آمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قاطب رضی الله  
علیه و گفته در من خبر وفات من دادند یعنی بیت نامه رسید از آن جهان  
بر راجعه بر من غم رجوع میکنم رخت بپوش می برم قاطب رضی الله عنهما با کسب است  
آن حضرت فرمود که گریه میکنی تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بر من سی فاطمه  
این خبر شنید باز بخندید رضی الله عنهما سوره ابی لهب خمس آیات بسم الله  
الرحمن الرحیم چون آیه و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت رساله صلی  
علیه و آله و سلم بکوه صفا برآمد و ندا کرد که یا صبا حاد رؤسای قریش جمع شدند  
آنحضرت فرمود که اگر من شمارا خیر کنم بانکه در پستی این کوه جمعی آمده اند داعیه  
انکه بر شما شمشیر خون کرده دست بقتل و غارت بکشایند مراد آن خبر تصدیق  
کنید یا نه گفتند چرا تصدیق نکنیم و تو در پیش ما هم نشده حضرت رساله  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ای نذیر کهیدی عذاب شدید ابولهب ملعون  
بر خواست و گفت هلاکت باد ترا ما را برای این خواندی در و این هفت که  
بدر دست سنگی برداشت که بر آن حضرت افکند در همان حال سخن سبحان فرود  
تبت یداعطاک و نابود باد و هود و دست ابی لهب ابی لهب که سنگ برداشت  
خواست که بر حبیب من زند و هلاک کند ابی لهب عم رسول الله صلی  
علیه و آله و سلم بود و عبد العزی نام داشت و بواسطه بسیاری معادلات  
با رسول الله داشت بر او نفرین و لعنة واقع شد و بعضی معنی آیه برین  
گفته اند که ناچیز باد دنیا و آخرت و تبت و هلاک شد و ناچیز گشت خبر است

سوره ابی لهب

بعد از آنکه او زده اند بولایت این شنیده و گفت اگر چه بر آرد زاده من  
میگویند حق است مال و فرزند من خداکم و خلاص بایم زده قول او را آید که  
تا انگی غنه دفع نکلند از خاصیت این بفرین و لغنه را مال و خواسته او و اموال او  
و مالکیت و انرا که کسب کرده است یعنی فرزند او و عقیبه یا فرزند او کسب است  
از اراج تجارت و منافع و معاملات سیغنی یا از ذات لیب زود باشد که در این  
بانشی باز بانه یعنی شعله زنده که آتش دوزخ است و امر آنه و زن او ام جین  
بنت حرب خواهر او ابو سفیانی نیز با او در آید در دوزخ محاله اخطب بر زاده  
و کشیده هیزم و آن چنان بود که همسایگی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
خانه داشت روزها آیشنها خار و دستها در حسک جمع کردی و تقصیر  
و بسیر راه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برخی تا خاری بزده امین انحضرت آید و در  
در با آتش خله و آن حضرة نماز فرمودی آن خارها از راه بر کفنی و بطریق ملایمه  
گفتی این چه نوع همسایگی است با من میکنید میربخند در ره تو خار و با هم چون  
کل شکفته بود و گلستان روی و گفته اند هیزم کشی عبارتست از سخن  
آتش قصومت میان دو کس می افروزد بیب میان دو کس جنگ چون آتش  
سخن چون بدخت هیزم کش است کنند از آن خوش ذکر بآرد وی اندر میان  
خاکسار و چهل میان دو کس آتش افروختن نه عقلست و خود در میان سخن  
و ام جین این خصمه داشت یا جامن خطب دوزخ بود که جهت معاد است رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم با رکنه مردم برداشتی و گویند فی نفس الامر هیزم  
برای خود چنانچه عرب روزی بشته هیزم در بپشت داشته مانده شده  
در که در آن و بر سنگی بنام نابیا ساید ملکی بیاید و آن بشته را در پس بپشت او  
از سنگی فرو کرد آید رسون در کردنش مانده خفته شد و بدوزخ رفت و حق  
سبخی آن خبر داد که فی جیدها جل من مسد در کردن آن زن ملعونه بر سنگی  
حرما که هیزم بدان بسته بود و گویند مراد و سبیل سید حدید دوزخ است که روز  
قیامت در کردن وی بسته بدوزخ کشند و الله اعلم سورة الاخلاص آیات  
بسم الله الرحمن الرحیم جمعی از قولش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما آن خدای را که  
بپرستش او و عکوه میکنی در معالم آورده که گروهی از یهود گفتند یا ابو القاسم  
و صرف کن خدای را تا بتو ایمان آیم چه در توره صفت او را دیده و دانسته  
بگو چه چیز است چه بخورد و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث او که  
گرفت این سوره نازل شد که حق صواب بود در جواب ای ایسا ای محمد که انگسی که  
از او می پرسید او است الله خدای احدی گانه متوحد بذات و متفرد بصفا  
الله الصمد خدای کبلی نیازست از همه و او است بناه نیاز مند آن و بخورد  
و نیاز شامد و پاینده ایست که هوکرتانی نشود ما و روی رحمتش آورده که صمد  
انست که هوچه خواهد کند و در عن المعانی از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

سورة الاخلاص

نقل

نقل کرده که صی انست که عقلماً از اطلاق بر کیفیت او نا امید باشد بیت  
کمالش روی جوانانیش بر لبست خرد با لبست از این اندیش بشکست لم یلد  
نزد اکلن از زردیه دوست که گفتند عزیز پسر خدا است و لم یولد زاده نشد  
از کسی ز نصاری است که گوید عیسی پسر مریم خداست و لم یکن له و نیست  
و نبوده و نباشد ما و ارفوا اصمتا احدی صیح کی زده جو سن است و مشرکان  
عرب که گفتند او را کفو هست یعنی هومن و بتان ما سنا تقدس و تعالی عن  
و اندازد شیخ ابو علی رود باری قدس سره فرموده که شریک داری نیست بر عباد  
و علت و معلول و شکل و صند و حق سبحانی نفی عدد و کثرت فرمود از ذات خود که  
هو الله احد و نفی ثقلب و تنقص فرمود الله الصمد و علة و معلول مستغنی  
ساخت لم یلد و لم یولد و اشکال و اضداد و ارفع کرد آید بکم یکن له کفو احد  
و ازین جهت است که او را سوره اخلاص میگویند محققاً گفته اند که تو صمد  
بنفی وجود و تماثل در خاصیت و متکافی در قوه متصور تو آن بود و تماثل در  
و متکافی در قوه یا متماخر باشد و در رتبه بمنابته معلول مثل لدا مقدم در  
بمنابته علة مثل الد و یا معیه دارد بمنابته مقارن مثل کفو پس سید قاعده  
نوحه که نقل هو الله احد تقدیم یافت به لم یلد که مقتضی نفی صنف است  
و لم یولد که مقتضی نفی صنف دوم می کند و لم یکن له کفو احد که مقتضی نفی  
صنف سوم است تمام شد و امام جمال الدین ساجی رحمه الله فرمود که معطله  
گویند عالم را صانع نیست و فلا یسف بر آنند که هست او را امام و صفت  
مازهب تنوان انست که شریک دارد و مشبهه را اعتقاد انست که مخلوق ماند  
یهود و ترسا گویند او را زن و فرزند هست معتقد معان انست که کفو دارد  
و چون بنده مؤمن گفت هو الله احدی که گفتند صانع موجود نیست بنابر  
شد و چون گفت الله از گفتار فلا سف که گفتند نام ندارد مبرک است و چون  
اهد از روش ثنویان که گفتند شریک دارد بر ایت نمود و چون بزبان دانند که الله  
الصمد از زهد مشبهه که گفتند خلق ماند و ورشد و چون گفت لم یلد و لم یولد  
از یهود و نصاری بر آرد که گفتند ولد دارد و چون گفت و لم یکن له کفو احد معتقد  
معان تیر فرمود و بعضی گفته اند که الله از کلمه هو بهره گیرند و او را ذکر الله تبارک  
ماند و دلها از نور احد محفوظ نشود و عقل از شر الله الصمد نصیب یابد و نفس  
از عقل لم یلد و لم یولد منتفع گردد و شخص از معنی لم یکن له کفو احد بر آرد و گفته اند  
کلمه هو قسم و اله انست و لفظ الله بهره دانست و انست نام احد خطب است  
گفتار الله الصمد نصیب عارفانست هر که بستر هو رسید و اله است هر که الله  
داند عالمست هر که آخرت در یاد محبت است هر که صمد تبه بشناسد عارفست  
هر که لم یلد و لم یولد اعتقاد کند عاقلست هر که و لم یکن له کفو احد تصدیق نماید  
مؤمنست و هر که این همه معانی جمع کند مؤمن قد خالص است و شما از حقایق این سوره

مشافه شاز و مشافه موی که در دندان شاهانه

در تفسیر جو آهواز و آن یافت و الله اعلم سوره الفلق خمس آیات بسم الله الرحمن  
 آورده اند که کو در کتبه رسوله صلی الله علیه و آله وسلم مشغول بود و در آن کتبه  
 این عجم بیودی از آن کو در کتبه بمبالغه بسیار مقداری از مشاطه زائل حضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم و دندان چند از مشط آن حضرت لیستند و بنام آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم بر زبانی سحر کردند در چاه ذوان بزیر سنگی نهادند و جبرئیل علیه  
 السلام سینه نام علیه الصلوة والسلام را خیر کرد و بیع علیه الصلوة والسلام  
 علی راضی الله عنه فرستاد تا آن رسن آسباورد یا زده کتبه بر آن زدند و در حق خانه  
 معوذتین را فرستاده یا زده آیه و جبرئیل علیه السلام قرآءة نمود هر آیتی عجزه  
 از آن رسن بکشود و عقبت بر عامر رضی الله عنه از حضرت رساله بناه صلی الله علیه و آله  
 وسلم روایت کرده که ما تعوذ المتعوذون مثل المعوذتین قل اعوذ بکواهی رسول  
 بر زبانه پناه میگیرم برب الفلق با فرید کا صبح و گفته اند فلق چیز است که شکافند  
 چون خبث و نواجذ و شیشه است و مانند سنگ زین همه بیرون آمدن آب یا زدن آن  
 در دروخ و هر تقدیر بخداوندان پناه باید برد من شرف فلق از بدی آنچه فرید است  
 از موزیات انسان جن و سباع همام و هوام و من شرف غاسق اذا وقت و از شرب  
 تاریک چون در آید طلسم او بر همه چیزها یا از شرف آفتاب چون غروب کند یا ماه چون  
 بر آید یا شرف تیرا چون ساقط گردد که آن محل کثرت اسقام است و طبع آن وقت قله  
 امر آرض و آلام و من شرف النفاثات و از شرف دمنده گای یعنی زبانی که کلمات سحر می گویند و می  
 فی التحفید در کتبهها مراد و خزان لبید بر عجم اند و من شرف آسید و از بدی طاسید  
 اذا حسد چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضای آن عمل نماید چه اگر بپوشد حضرت  
 جز بوی عاید نیست مراد یهودند که بر حضرت صلی الله علیه و آله وسلم حسد داشتند  
 و ختم کردند و در این سوره را حسد که بدترین صفتی است ابن عباس رضی الله عنهما  
 اگر در عالم از شرف حسد بدتر بودی ختم این سوره بر آن بودی و اول خطبه که در آسمان  
 واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام و نخست کتبه که در زمین صادر گشت  
 حسد قابیل بود بر هابیل حسد آنشی در آن که بر فروخت حسد لغیر آن خطه  
 سوخت کریم بصوره همین دین شوی حسد که گذارد که حق بدین شوی سوره الباق  
 ست آیات بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ بکواهی محمد پناه میگیرم برب الناس و در  
 آدمیا ملک للناس یا دشاه مردما اله الناس معبود نبی آدم من شرف کواهی  
 از شرف سوسه کننده اکتاس نهان شونده و قتی که یاد خدای کنند عباد و شیطان  
 است که چون بنده خدا را یاد کند وی بگریزد و چون از ذکر حق سبب غافل شود  
 بوسوسه در آید و از آن بوسوسه انگس که سوسوسه می کند فی صد و الناس سوسوسه  
 مردما من اکتاس از جناب آدمیا یعنی شیاطین جن انسان در باب آوردند  
 درین سوره بیج جا لفظ ناس واقع شده و معنی او مکر نیست مراد بناس اول  
 اطفالند و معنی بوسوسه است بر آن و به ثانی جو آنان و لفظ ملک که بقره و سوسه

دلیل باشد مشیه است بر آن و بشا لش پیر آن و اسم اله که منی از طاعت و عبادت  
 بان و بر آبع صاحبان و سه اس مشولع است با غوا را ایضا و بحامس مفسدان  
 و عطف او بر معوذتین که لاله تمیکن بر آن و تحقیق آن بر آنند که عدد بیج که مراتب  
 کلمه است از حضرت خمس خوانند آن لاهوت مطلق و عیب اول و مکتوبه در  
 و انسانست خوانند مختصر در آنست و دلالت بر نهایت و تمامی دارد و بدین حجت  
 دائر گویند و در آن او اشاره بانست که هر چند او را در نفس از ضرب نماید  
 و حاصل را با زور و ضرب کنند الی غیر نهایتها بیج بصوره اصلی خود باز آید و در  
 آن عدد خود را بنماید چون بیست و بیج و صد و بیست و بیج و علی هذا نظر  
 مکتوبه است انسانست حد و دیکر بدیع منظرش منتهی شود و آنست و بدین  
 در جلین و اطراف حرکت از نهایتها بیج است تا یافته و بدین و در جلین و اعاد  
 اصابع ظاهر است و در راس بطرف علو علو و بیشتر در ظاهرش بخواس  
 خمس ظاهر و باطنش بیج حسد بیکر آسته شده و موبد این قولست آنکه  
 در معوذتین آنکه که سوره قرآنی بدان منتهی میگردد و بیج با لفظ الناس تکرار یافته  
 و درین عدد دوازده یعنی بیست و پنج است و بیان شطری از آن در جو آه  
 التفسیر سمعت تحریر پذیرفت و الله اعلم قدیر و در اقتراح کلام الهی خوف با  
 و در اقتحامش بحرف سین سیری عزیز است چه این هود و حرف نین باشد و  
 گوید بسک ای حسبتک پس معنی چنین باشد که حسبتک من الکلونین ما اعطیناک  
 بین الحرفین و از توارد اتفاقات است که این و حرف در لغت یا رسن است معنی  
 آید یعنی بسنده و حکم ستیایی قدس ستر ایشا زنی بدین معنی نموده انجام فرموده  
 بیت اول و آخر قرآن بجه با آمد و سین یعنی اندر زره دین رهبر تو قرآن بین  
 حسبتنا الله و لکنی سمع القلمین عالین را الله المنتهی فلا الحمد فی الاخرة الاول  
 و الصلوة والسلام علی من تبع الهدی بعون و عنایة الهی و در و هانته  
 رساله پناه صلی الله علیه و آله وسلم تفسیر و آهیب علیه بر نام محسب و  
 امیرک عالم که مظهر آثار خیر و احسان و طمخ انظار علم و عرفان المؤمنین بالنظر  
 بمقرب اخضرة بيب نظام دولة و ملة علی شرف آنکه یک لمع بود خورشید حسنا  
 از صمیم برایشش وجودش از کتاب رحمة الله استی که علم و فضل وجود و لطف  
 احسانست تفسیرش جعل الله آیات دولته علی ذری الادم منصوصه و آیات  
 حشمت علی صحایف الانام مکتوبه با تمام رسید و فرزند از جنم لازل قدر علیها  
 و قلبه صفیا در تاریخ امام آن رباعی انشا فرموده و ایراد آن در آخر این اوراق  
 مناسب نموده و هو هذا با تمام که این ناما قبیل نوشت و انجام سخن با این  
 انقال نوشت کتمه و سال روز تاریخ نویسی فی الحال دوم ز شهر شوال  
 و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهین ائمة المعصومین و ائمه العظمین  
 بدون و محسن که مشیح از و تعالی تمام رسید این نسخ تفسیر قرآن کریم و برهان

المستوب الى مولانا الفاضل الشيخ حيدر الواعظ العالم العالم طاب ثراه  
وقدرت الله شرفه وشواه يدست ابن عبد اللهم محمد رشيد بن محمد اسم غفر الله  
لها آجاء سيدنا وشفيينا محمد صلى الله عليه وعلى آله واصحابه وسلم بعد  
ما في جميع القرآن في فائنا وبعد كل حرف الف الف الف الف الف الف الف الف الف الف الف الف  
وقد وقع الفراغ من تحرير هذه النسخة الكريمة في شهر ربيع الثاني  
سنة ست و عشرين و ثمانين الف  
من مائة من الف الف الف

SÜLEYMANIYE G. KÜTÜPHANASI

Yeni no.

Eski no.

Tasni no.

Esadif

123

2924